



گفت‌وگوی جهانی

۳ شماره در سال به چندین زبان

گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه
با شروتی مجومدار

سباستین گالگیلوس

نکته‌هایی درباره جنگ
در اوکراین

ساری حنفی

نظریه‌هایی درباره
سرمایه‌داری

ویلیام آی. رابینسون
پاتریسیا ونتریسی
استبان تورس
فابریسیو ماسیل

چالش‌های
آموزش عالی

یوهانا گروبنر
استفانی راس
لری سوچ
کا هو موک
الیزابت بالچفسکی
یوسف واقید

چشم‌انداز
نظری

مایکل بوراووی

جامعه‌شناسی
ترکیه

ان. بریل اوزر تکین
اشلی تلسرن
دجله کویلن
اوزکان اوزتورک
ایلکنور حاجی سوفتا اوغلو

بخش آزاد

- < از جهانی‌شدن حاد تا همکاری پایدار
- < فولکینگر هوته؛ سایت میراث جهانی یونسکو
- < کارل پولانی درباره «پوپولیسم» جناح راست
- < آموختن از داستان‌های قاتلان
- < پیکرسانی از طریق پلتفرم‌های دیجیتال در برزیل

در شماره پیش‌روی گفت‌وگوی جهانی، بخش «گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه» مصاحبه‌ای دارد با شروتی مجومدار، جامعه‌شناسی از کشور هند که در صندوق امانی سازمان ملل برای پایان دادن به خشونت علیه زنان، به عنوان متخصص خشونت جنسیتی مشغول به کار است. او از جانب جایگاه فعلی خود در سازمان ملل، به سیاست‌های گالگیلوس توضیح می‌دهد که چگونه عینک جامعه‌شناسانه‌اش برای کار در سازمان‌های بین‌المللی مفید واقع شده است. همچنین به جامعه‌شناسان علاقمند به ترکیب پژوهش و عمل در زمینه توسعه بین‌الملل توصیه‌هایی ارائه می‌کند.

در حال حاضر، پس از گذشت بیش از نیم‌سال از آغاز جنگ علیه اوکراین، تغییرات ژرف مداومی را در روابط بین‌الملل و سیاست شاهدیم. گفت‌وگوی جهانی در این شماره با دعوت از ساری حنفی، رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی برای تأمل درباره این وضعیت پا پیش نهاده است تا بر دهه‌های پیشین، جنگ‌های جاهای متعدد جهان و اثرات فاجعه‌بار آنها مروری داشته و به تجزیه و تحلیل شکاف ناشی از جنگ تجاوزکارانه روسیه از حیث پیامدهای ژئوپولیتیکی بپردازد.

پرونده نخست به شرح نظریاتی درباره سرمایه‌داری می‌پردازد و طیف وسیعی از رویکردها و مباحثات را برای درک جوامع سرمایه‌داری معاصر ارائه می‌دهد. ضمن اینکه پاتریشیا ونتریچی تحلیل‌هایی انضمامی از پیوند میان تغییرات فناوری، بی‌ثبات‌سازی کار و اتحادیه‌سازی ارائه می‌دهد، استبان تورس مفهوم «جهانی شدن» (mundialization) را وارد نظریه سرمایه‌داری می‌کند تا پیچیده‌تر شدن فزاینده ساختارهای طبقاتی جهانی را توضیح دهد. فابریسیو ماسیل با ارجاع به جامعه برزیل، نشان می‌دهد که علاوه بر بی‌ثباتی، باید تحقیر و خوارشماری را نیز برای توضیح بهتر ظهور جنبش‌های اقتدارگرا و دست‌راستی در نظر بگیریم. ویلیام رایبسون رویکردی جهانی به کار می‌گیرد تا تحول قشریندی جغرافیایی میان مرکز و پیرامون و همچنین تغییر آهسته آن در سراسر جهان به سمت افزایش نابرابری درون دولت‌ها را نشان دهد.

از اوایل دهه ۱۹۹۰، مؤسسات آموزش عالی تحت تأثیر تجدید ساختار نئولیبرالی بخش دولتی قرار گرفته‌اند و روزبه‌روز بازاری‌تر شده‌اند. مقاله‌های اولین پرونده دوم ما که یوهانا گروبنر تدوین کرده است، به بررسی این تحولات مداوم در جاهای مختلف جهان می‌پردازد. استفانی رُز و لری سویج نئولیبرالی شدن جاری در بخش آموزش عالی کانادا را از حیث کالایی‌سازی

و تجدید سازمان رژیم‌های کار تحلیل می‌کنند. کا هو موک از نقطه‌نظر توده‌ای شدن مؤسسات آموزش عالی و بازار کار به شدت رقابتی شرق آسیا، نگاهی به فرصت‌های شغلی برای فارغ‌التحصیلان آموزش عالی می‌اندازد. الیزابت بالباچوفسکی معارضه‌های پیش‌آمده برای دانشگاه‌ها را در رویارویی با دولت‌های نئوپولیستی به بحث می‌گذارد و نشان می‌دهد که فرایندهای تصمیم‌گیری نیمه‌مختار در مورد دانشگاه‌های برزیل می‌تواند ضامن ثبات دانشگاه‌ها باشد. یوسف واقید به سنجش انتقادی گرایش به آموزش از راه دور می‌پردازد که با پاندمی کووید-۱۹ مطرح شد و در دفاع از تجدید ساختار دانشگاه‌های آفریقا (جنوبی) هم‌راستا با اخلاق *ابوتوی* آفریقایی بحث می‌کند. از این منظر دانشگاه همچنان که باید مستقل باشد، باید با جامعه در ارتباط بوده و در دل آن جای گرفته باشد.

بخش نظری تأملاتی درباره سرمایه‌داری را پیش می‌کشد. در اینجا مایکل بوراووی مفهوم آرمان‌شهرهای حقیقی اریک اولین را مطرح می‌کند و آن را به طور نظام‌مند به تفکر کارل مارکس و کارل پلانی مرتبط می‌سازد. او با نشان دادن آنچه از مدنظر قرار دادن این سه رویکرد در کنار هم حاصل می‌شود، انگشت روی خواسته مشترک آن‌ها می‌گذارد: «چه کسی بازیگر جمعی را برای نجات بشر از سرمایه‌داری شکل خواهد داد؟ این مسئله‌ای است که مارکس، پلانی و رایت، حل آن را به ما واگذاشته‌اند.»

کشور مطالعه موردی این شماره جامعه‌شناسی ترکیه است. این مجموعه مقالات که نازلی بریل اوزر تکین تدوین کرده است به موضوعات مختلفی می‌پردازد، از نابرابری جنسیتی تا نیروی کار یقه‌سفید و عادت‌های کار و زندگی‌شان طی پاندمی، اثر پاندمی بر افراد مسن و رویکرد کنونی دولت ترکیه به مسئله تخریب محیط‌زیست.

در «بخش آزاد»، مقاله یورگن اوربان و مجموعه‌ای از عکس‌هایی که به مجله *گفت‌وگوی جهانی* داده است، تحولات صنعتی را بررسی می‌کند و برون‌د پنها و آنا بئاتریز بوتنو درباره کار تحویل سفارش در پلتفرم‌های دیجیتال بینشی به دست می‌دهند. سایر موضوعاتی که در این بخش گنجانده شده یکی رویکرد پلانیایی به پوپولیسم راست و دیگری تأملاتی جامعه‌شناسانه درباره مرتکبین قتل است. ■

بریگیت اولن‌باخر و کلاوس دوره،

سردبیران نشریه *گفت‌وگوی جهانی*

< **گفت‌وگوی جهانی را به چندین زبان در وبسایتش بخوانید.**
< مقاله‌هایتان را به globaldialogue.isa@gmail.com بفرستید.

ISA International
Sociological
Association

**GLOBAL
DIALOGUE**



< شورای سردبیری

سردبیر: بریگیت اولنباخر، کلاوس دوره.

کمک سردبیران: جوانا گروبنر، ولید ابراهیم.

دستیار سردبیر: اپارنا سوندار

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتیل، آگوست باگا.

مشاور: مایکل بوراووی

مشاور رسانه‌ای: خوان لخاگارا

سردبیران مشاور:

ساری حنفی، ژفره پله‌یرز، فیلومین گوتیرز، الویسا مارتین، ساواکو شیراهاسه، ایزابلا بارلینسکا، توادنسکی، چیه‌جو جی چن، جان فریتز، کویچی هاسه‌گاو، هیروشی ایشیدا، گریس خانو، آلیسون لوکوتو، سوزان مک‌دنیل، الینا اویناس، لورا اوسو کاساس، باندانا پورکایاستا، رودا ردوک، مونیر سعیدانی، آسیه ساکتانبر، سلی سکالون، نازنین شاه‌رکنی.

ویراستاران منطقه‌ای

جهان عرب: (تونس) منیر السعیدانی، فاطمه الرضوانی؛ (لبنان) ساری حنفی.

آرژانتین: مگدالنا لمس، پیلا پی پویگ، مارتین اورتاسن.

بنگلادش: حبیب الحق خوندکار، خیرول چودھاری، مومینا تانجیل، بیجوری کریشنا بانیک، سایننا شارمین، ابدور رشید، عمر فاروق، محمد چهیرول اسالم، سرکار سوهل رانا، دکتر شهیدول اسالم، نجموس سکیب، عیشرت جهان ایمون، هالل ادین، مسودر رحمان، شمسول عارفین، یاسمین سلطانا، سایکا پروین، روما پروین، صالح المأمون، اکرامول کبیر رانا، شارمین اکثر شپال، دکتر شاهین اکثر.

برزیل: گوستاو تانگوتی، آنجلو مارتینز جونیر، آندریزا گالی، دمیتری سربوسینی فرناندز، گوستاوو دیاس، خوزه گویرادو نتو، جسیکا مازینی مندس.

فرانسه/اسپانیا: لولا بوسوتیل.

هند: راشمی جین، راکش رانا، مانیش یاداو.

اندونزی: هاری نوگروهو، لوسیا راتیه کوسومادوی، فینا ایتیراتی، ایندرا راتنا ایراواتی پاتیناسرانی، بندیکتوس هاری جولیاوان، محمد شهیبالدین، دومینگوس السید لی، آنتونیوس آریو ستو هارجانا، دایانا ترسا پاکاسی، نورالعینی، گگر ریانتو، ادیتیا پارادانا ستیادی.

ایران: ریحانه جوادی، نیایش دولتی، سید محمد مطلبی، الهام شوشتری‌زاده، فائزه خواجه‌زاده.

قزاقستان: آیگول زایبروا، بیان اسمگامبت، آدیل رودینوف، الماش تلسیایوا، کوآنیش تل، آلماکل موسینا، آکتور ایمانکول، مدیار آدیارو.

لهستان: اورسلا جارکا، جوانا بندارک، مارتا بلزشینسکا، آنا ترنر، الکساندرا بیرناکا

رومانی: رالوکا پوپسکو، رایسا-گابریلا زامفیرسکو، ایرنا لنا ایون، بیانکا میھیلا، راکساندرا پادورارو، آنا ماریا رنته‌آ، ماریا والسه‌انو.

روسیه: النا زدراوو میسلووا، داریا خولدووا.

تایوان: وان-جو لی، تائو-یونگ لو، یو-ون لیائو، پو-شانگ هونگ، یی-شانو هائونگ، شین-یینگ شین، یو-چیا چن، مارک یی-وی، یون-جو لین، یون-هسون چو.

ترکیه: گل چورباچیوگلو، ایرمک اوپرن.



در این پرونده، مباحث و دیدگاه‌های کنونی درباره موضوعاتی چون طبقه، دیجیتالی‌شدن و نابرابری اجتماعی و این‌که چگونه می‌توان این مباحث و دیدگاه‌ها را برای [عرضه] نظریه‌هایی درباره سرمایه‌داری سروسامان داد، مطرح می‌شوند.



مقاله‌های این پرونده پیرامون چالش‌های آموزش عالی بحث می‌کنند و از تحولات جاری در نظام آموزش عالی و پیامدهای آن می‌گویند.



در نگاه متمرکز بر کشور در این شماره، دیدگاه‌های گوناگون درباره جامعه‌شناسی در ترکیه ارائه شده‌اند؛ دیدگاه‌هایی که گستره موضوعی جذاب جامعه‌شناسی جنسیت، فناوری و محیط‌زیست را پوشش می‌دهند.



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندانه
انتشارات SAGE امکان‌پذیر شده است.

< چشم‌انداز نظری

ضرورت آرمان‌شهر حقیقی

۲۸ مایکل بوراوی، ایالات متحده آمریکا

< جامعه‌شناسی ترکیه

جامعه‌شناسی ترکیه: چالش‌ها و امکانات

۳۱ ان. بریل اوزر تکین، ترکیه

ناابرابری جنسیتی و فمینیسم در ترکیه

۳۲ اشلی تلسون، ترکیه

کووید-۱۹ و مصرف طبقه متوسط ترکیه

۳۴ دجله کولین، ترکیه

جامعه‌شناسی محیط‌زیست‌گرایی در ترکیه

۳۶ اوزکان اوزتورک، ترکیه

زنان در بند تنش‌های ایدئولوژیک ترکیه

۳۸ ایلکتور حاجی سوفتاوغلو، ترکیه

پاندمی و «مهاجران دیجیتال» در ترکیه

۴۰ ان. بریل اوزر تکین، ترکیه

< بخش آزاد

مسیرهای جهانی شدن حاد به همکاری پایدار

۴۲ هانس یورگن اوربان، آلمان

طبیعت بازمی‌گردد: فولکینگر هوته؛ سایت میراث جهانی یونسکو

۴۴ مکس آلن باخر، آلمان

چرا نگاه به بالا؟ کارل پولانی درباره «پوپولیسم» جناح راست

۴۷ سنگ هان لیم، کره جنوبی

آموختن از داستان‌های قاتلان

۴۹ مارتین هرنان دی مارکو، نروژ

پیک‌رسانی از طریق پلتفرم‌های دیجیتال برزیل

۵۱ برونا دا پنییا و آنا بناتریس بوئنو، برزیل

< گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه

بهره‌گیری از جامعه‌شناسی برای مقابله با خشونت علیه زنان: گفت‌وویی با شروتی مجومدار

۵ سباستین گالگیوس، ایالات متحده آمریکا

< نکته‌هایی درباره جنگ در اوکراین

اوکراین، پارادیم امپریالیستی پوتین، و اروپا-آمریکا

۸ ساری حنفی، لبنان

< نظریه‌هایی درباره سرمایه‌داری

سرمایه‌داری و نابرابری جهانی

۱۰ ویلیام آی. رایبسون، ایالات متحده آمریکا

سرمایه‌داری پلتفرمی در آمریکای لاتین

۱۲ پاتریسیا ونتریسی، آرژانتین

نظام بیناسرمایه‌ای: طبقه‌های مولکولی و ارگانیک

۱۴ استیوان تورس، آرژانتین

سرمایه‌داری بی‌کرامت

۱۶ فابریسیو ماسیل، آلمان

< چالش‌های آموزش عالی

نئولیبرال‌سازی، بازاری‌سازی و بی‌ثبات‌کاری در آموزش عالی

۱۸ یوهانا گروبنر، اتریش

نئولیبرال‌سازی آموزش عالی پسایندمی

۱۹ استفانی راس و لری سوچ، کانادا

آموزش عالی و اشتغال: روندها در آسیای شرقی

۲۱ کا هو موک، هنگ‌کنگ

تاب‌آوری دانشگاه زیر بار پوپولیسم برزیل

۲۴ الیزابت بالباچفسکی، برزیل

در باب امکان تحقق دانشگاه اوبونتو

۲۶ یوسف واقید، آفریقای جنوبی

«توصیه من به جامعه‌شناسان جوان این است که مطالعه وسیعی در تمام رشته‌ها و طیف‌های نظریه و عمل داشته باشید و از پرسیدن سوال‌های بزرگ نهراسید.»

شروتی مجومدار

< بهره‌گیری از جامعه‌شناسی برای مقابله با خشونت علیه زنان مصاحبه‌ای با شروتی مجومدار

شروتی مجومدار در حال حاضر سرپرست مجموعه طرح‌هایی برای پایان دادن به خشونت علیه زنان در دفتر افغانستان زنان سازمان ملل متحد است. او در بانک جهانی و سازمان ملل متحد در فصل مشترک برنامه‌ریزی و تحقیق درباره طرح‌های توانمندسازی زنان در کشورهای متعدد همچون هند، بنگلادش، صربستان، اردن و ازبکستان، بیش از یک دهه تجربه میدانی دارد. شروتی دارای مدرک کارشناسی ارشد و دکتری در رشته جامعه‌شناسی از دانشگاه براون و لیسانس جامعه‌شناسی از کالج ایدی شری رام دانشگاه دهلی است.

در اینجا **سباستین گالگیوس**، دانشجوی دکتری کالج عدالت کیفری جان جی (دانشگاه شهری نیویورک) با وی مصاحبه‌ای انجام داده است. گالگیوس در این دانشگاه کارشناسی ارشد خود را نیز در رشته جرم و عدالت بین‌الملل همین دانشگاه به پایان رساند. او نماینده جوانان انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در سازمان ملل متحد و همکار پژوهشی مرکز مطالعات حقوق جزا در دانشگاه تالکای شیلی است. علایق تحقیقاتی او جرم‌شناسی تطبیقی، جرم و رسانه‌های اجتماعی و جایگزین‌های حبس است.



کار من در مقام متخصص نظارت و ارزیابی به‌طور کلی به دو بخش تقسیم می‌شود. اول، برای ایجاد ظرفیت تحقیقاتی و ارزیابی در سازمان‌های جامعه مدنی و محور قرار دادن داده‌ها در برنامه‌ریزی‌شان، مستقیماً با آنها کار می‌کنم. به آنها کمک می‌کنم تا به مناسب‌ترین، اخلاقی‌ترین و امن‌ترین روش‌شناسی‌ها در ارزیابی اثرات برنامه‌هایشان در اجتماعات خود دست یابند. دومین و مهمترین بخش کار من، افزایش کارکرد و ظرفیت تحقیقات داخلی در مورد خشونت علیه زنان در [نهاد] زنان سازمان ملل است. این کار از آن‌رو مهم است که خشونت علیه زنان و دختران به‌طور ویرانگری فراگیر است - در جهان از هر سه زن، یک زن خشونت فیزیکی یا جنسی از سوی شریک رابطه تنه‌اش (intimate partner) یا غیر شریک (non-partner) خود را گزارش می‌کند، و این تعداد طی دهه گذشته بدون تغییر مانده است. همزمان می‌دانیم که خشونت قابل جلوگیری است، پس مهم است از سازمان‌هایی بیاموزیم که دهه‌ها در صف اول به کار ادامه داده‌اند. من در نوشتن پروپوزال‌های تحقیقاتی، بسیج منابع، مدیریت تیم‌های محققان خارجی و تولید مشترک دانش یا سازمان‌های پیشگام مشارکت دارم. سپس نتیجه این تحقیقات در حمایت دائم من از این سازمان‌ها اثر می‌گذارد. به‌طور خلاصه، کار

سباستین گالگیوس: ممکن است درباره جایگاه فعلی خود در سازمان ملل بگویید؟ چه مدت در این سمت بوده‌اید و وظایف اصلی شما چیست؟

شروتی مجومدار: من از سال ۲۰۱۸، در تراست فاند سازمان ملل متحد برای پایان دادن به خشونت علیه زنان در [نهاد] زنان سازمان ملل مشغول به کارم. ما از سازمان‌های جامعه مدنی در سراسر جهان که برای از بین بردن خشونت علیه زنان تلاش می‌کنند، حمایت می‌کنیم و روی آنها سرمایه‌گذاری می‌کنیم. تراست فاند سازمان ملل دارای ۲۵ سال قدمت و سابقه‌ای طولانی در همکاری با سازمان‌های حقوق زنان و جنبش‌های زنان است. فقط در سال ۲۰۲۰، ما از ۱۵۰ پروژه تحت هدایت جامعه مدنی در ۷۱ کشور و منطقه حمایت کردیم که روی طیفی از موضوعات کار می‌کردند: ارائه خدمات به بازماندگان خشونت؛ تقویت اجرای قوانین و سیاست‌ها و برنامه‌های اقدام عملی مرتبط با خشونت علیه زنان؛ و روی هم‌رفته جلوگیری از وقوع خشونت با مهار علل ریشه‌ای خشونت و نابرابری جنسیتی.

من دربرگیرنده حرکت رفت و برگشتی مداوم بین تحقیق جامعه‌شناختی و عمل توسعه است؛ چیزی که همیشه مرا به وجد آورده است.

س. گ: شما چندین سال را صرف تحصیل جامعه‌شناسی کرده‌اید، از لیسانس تا فوق‌لیسانس و دکتری جامعه‌شناسی از دانشگاه‌های مختلف. چگونه از بینش و مهارت‌های جامعه‌شناختی خود در [نهاد] زنان سازمان ملل بهره می‌گیرید؟

ش. م: البته که تقریباً ده سال را صرف تحصیلات آکادمیک جامعه‌شناسی کردم و هنوز هم دانشجوی این رشته‌ام! مدرک کارشناسی‌ام در رشته جامعه‌شناسی را در اوایل دهه ۲۰۰۰ از دانشگاه دهلی گرفتم. من هم مانند بسیاری از جامعه‌شناسان جوان هند تحت تأثیر کار میسور ناراسیماچار سرینیواس و باور تزلزل‌ناپذیرش به این رشته و ابزارها و روش‌های ارائه‌شده توسط آن برای فهم جهان زیسته‌مان، به‌ویژه برای فهم ساختار و تغییرات اجتماعی بودم. خیلی زود متوجه شدم که می‌خواهم جامعه‌شناسی را دنبال کنم و بینش جامعه‌شناختی را در مورد مسائل واقعی جهان به کار بیندم. به همدرین دلیل است که درست بعد از لیسانس به ایالات متحده مهاجرت کردم تا فوق‌لیسانس و دکتری‌ام را در دانشگاه براون پی بگیرم؛ دانشگاه براون مرکز فوق‌العاده‌ای برای جامعه‌شناسی توسعه و کار میان‌رشته‌ای دربارهٔ معضلات مبرم توسعه است. در دوران حضورم در دانشگاه براون علاقهٔ زیادی به خشونت ساختاری و جنبش‌های اجتماعی و این سوال پیدا کردم که چرا احتمال به حاشیه رانده شدن (یا بسیج شدن) برخی گروه‌ها در زمان‌ها و فضاهای خاصی بیشتر از سایر زمان‌ها و فضاها است. مضاف بر این، هنگامی که هر دو روش کیفی و کمی را آموختم واقعاً به سمت مردم‌نگاری‌های سودمندی کشیده شدم. طی دورهٔ دکتری و دست آخر در مقام یک جامعه‌شناس در بانک جهانی، شانس این را داشتم که وقتم را صرف هدایت مردم‌نگاری‌هایی کنم که در دل پروژه‌های توسعهٔ بزرگ‌مقیاس در هند، بنگلادش، صربستان، ازبکستان، اردن، لیبیا و کشورهای دیگر جای گرفته بود.

از حیث به‌کارگیری این مهارت‌ها در کار فعلی‌ام در سازمان ملل، من دائم از این مهارت‌ها استفاده می‌کنم، زیرا در حوزهٔ خشونت علیه زنان داشتن نوعی بینش جامعه‌شناختی حیاتی است: برای تشخیص علت ریشه‌ای مسئله، یعنی ساختارها و هنجارهای اجتماعی که پشتوانهٔ خشونت است؛ برای مشارکت در خلق پروژه‌هایی که بستری مرتبط با دولت‌ها و سازمان‌های جامعهٔ مدنی دارند؛ و برای ارزیابی کارایی این پروژه‌ها برای کسانی که مدنظر داشته‌اند و اگر مفید بوده‌اند چرا و چگونه. می‌توانید برخی از کارهای جدیدم را در [اینجا](#) بیابید که مجموعه‌ای از مقالاتی است که با همکاری بیش از ۱۰۰ دست‌اندرکار و دانشمند علوم اجتماعی در سراسر جهان به سه زبان و دربارهٔ پیشگیری از خشونت علیه زنان و دختران تولید شده است و اشاره می‌کند که کدام نوع راه‌حل‌ها بهترین نتیجه را داده است. این اولین بررسی نظام‌مند تحقیقات روش کیفی و ترکیبی در نوع خود است که برخی از پرسش‌های واقعاً دشوار را واکاوی می‌کند - به عنوان مثال، دربارهٔ آسیب‌پذیری‌های متلاقی و علت احتمال بیشتر تجربهٔ خشونت برای برخی از زنان و دختران نسبت به سایر آنها، چگونگی بسیج اجتماع‌ها برای پیشگیری از خشونت، انواع مقاومت و واکنشی که سازمان‌های جامعهٔ مدنی هر روز در مقابل

کارشان تجربه می‌کنند و اینکه آنها چگونه استراتژی‌ها را برای ادامهٔ کارشان جرح و تعدیل می‌کنند. این حوزه هنوز هم تا حد زیادی عرصهٔ اقتصاددانان سلامت عمومی و نتیجتاً پرسش‌هایی پیرامون چیزهایی است که برای پایان دادن به خشونت فایده دارد. تکمیل این پرسش با تحقیق جامعه‌شناختی دربارهٔ اینکه چیزها چگونه و چرا مفیدند و انجام تحقیق دربارهٔ برچسب‌زنی، قدرت و خشونت ساختاری روشن می‌سازد که ایجاد راه‌حل‌های بلندمدت و جامع و پایدار برای این مشکل نیازمند کار بیشتری است.

س. گ: طبق تجربهٔ شما، جامعه‌شناسان هنگام کار در سازمان‌های بین‌المللی ممکن است با چه مصاف‌هایی مواجه شوند؟ شما چگونه بر این مصاف‌ها فائق می‌آیید؟

ش. م: به عقیدهٔ من کثرت فرصت‌ها از مصاف‌ها بیشتر است! وقتی صحبت از تحلیل اسناد بالادستی، طراحی و ارزیابی پایین‌دستی برنامه‌های توسعه می‌شود، جامعه‌شناسان حرف‌های زیادی برای گفتن دارند و راه‌های زیادی برای همکاری ثمربخش میان رشته‌ها وجود دارد. به‌رحال چند مصافی که می‌توانم به آنها فکر کنم (شاید برخی از آنها برای همهٔ پژوهشگران و برخی عمدتاً برای جامعه‌شناسان صادق باشد) نه فقط از مرزهای رشته‌ای بلکه از مرزهای میان تحقیق دربارهٔ توسعه و عمل توسعه فراتر می‌رود. به عبارت دیگر، چگونه می‌توان از نظریهٔ جامعه‌شناسی به‌طور مؤثر برای عمل بهره برد و آنگاه برعکس، چگونه از عمل برای ارائهٔ اطلاعات به نظریه نهایت استفاده را کرد و چگونه فضاهای بیشتری برای گفت‌وگو میان این دو ایجاد کرد؟

تحقیق و عمل عموماً به ریتم‌های متفاوتی میل می‌کنند؛ مهم یافتن راه‌هایی است برای اینکه گفت‌وگوی مؤثر داشته باشیم و با کمک هم در صفوف اول راه‌حلی بیابیم که ریشه در نیازهای زنان و دختران بازمانده و در معرض خطر داشته باشد. باید پژوهشگران بیشتری در تحقیقات اجرای فوری دخیل شوند؛ اساس این تحقیقات انواع مسائلی است که جامعهٔ مدنی و دولت‌ها هر روز با آن دست‌به‌گریبانند ولی هنوز در حد نظریه است - من شانس این را داشتم که عضوی از تیمی در بانک جهانی به نام [رصدخانه اجتماعی](#) باشم. در آنجا تحقیقات هیجان‌انگیز پیشگامانه‌ای را در بستر جنوب آسیا انجام دادیم. قطعاً مهم است که از عملکرد روزانهٔ سازمان‌های جامعهٔ مدنی بیاموزیم، به‌ویژه سازمان‌های حقوق زنان که دهه‌ها در صف اول کار کرده‌اند و برای مستندسازی کارشان تلاش می‌کنند و می‌گذارند نظریهٔ جامعه‌شناختی از آن اطلاعات کسب کند.

مصاف دوم، که مختص جامعه‌شناسان است، این است که چگونه می‌توان از تحقیقات دقیق مردم‌نگاری به عنوان مبنایی برای بازنگری در برخی از سوالات اصلی مطرح‌شده در عمل توسعه بهره برد. چند سال پیش، نیویورک تایمز مقاله‌ای شگفت‌انگیز و تأمل‌انگیز با عنوان [«چه می‌شد اگر جامعه‌شناسان به‌اندازهٔ اقتصاددانان نفوذ داشتند؟»](#) منتشر کرد. همان‌طور که میشل لامونت در این مقاله بحث می‌کند، اغلب پرسش‌هایی که از پروژه‌ها پرسیده می‌شود، پرسش‌هایی‌اند که اقتصاددانان ابزار پاسخگویی به آنها را دارند؛ اگر جامعه‌شناسان بیشتری در فضا باشند، آن پرسش‌های مطرح‌شده به تدریج تغییر

س.گ: نهایتاً، آیا توصیه‌ای برای جامعه‌شناسان جوان و عالمان علوم اجتماعی دارید که در ابتدای راه کار کار در حوزه بین‌المللی قرار دارند؟ آیا توصیه یا اطلاعاتی درباره جابجایی فرصت‌های شغلی دارید؟

ش.م: توصیه من این است که مطالعه وسیعی در تمام رشته‌ها و طیف‌های نظریه و عمل داشته باشید. و از پرسیدن سوال‌های بزرگ نهراسید! جامعه‌شناسان به‌خوبی مجهزند تا با ملاحظه و دید انتقادی از خلال دانش نظری و ابزارهای روش‌شناختی خود در عمل توسعه مشارکت کنند و این حوزه را پیش ببرند. تجربه پاندمی کووید-۱۹ شکنندگی پیشرفت در زمینه برابری جنسیتی و بزرگی معارضات متداوم را آشکار کرده است. ما اکنون در مقطع حساسی هستیم که شناختی فزاینده نسبت به ضرورت رویکردهای تحول‌آفرین وجود دارد؛ رویکردهایی که مستلزم تغییراتی ژرف و پایدار در قدرت در سراسر حوزه‌هاست. ما باید برنامه‌های جامع‌تری ایجاد کنیم که پدرسالاری و نابرابری جنسیتی ریشه‌دار را به‌طور جدی به‌عنوان معارضه‌ای جا بیاندازیم که باید بر آن غلبه کرد و باید بپرسیم: کدام نظام‌ها، ایدئولوژی‌ها و نهادها پدرسالاری را ایجاد کردند، جا انداختند و تداوم بخشیدند؟ چگونه می‌توانیم آنها را به شیوه‌هایی پایدار در بسترها و دوران‌های خاص دگرگون کرد؟ من باور قوی دارم که جامعه‌شناسان می‌توانند در این امر مشارکت کنند، هم در پژوهش و هم در عمل.

همچنین جامعه‌شناسان جوانی را که در حال شروع حرفه‌شانند، ترغیب می‌کنم که تا می‌توانند تجربه میدانی به دست آورند - برنامه‌های سازمان ملل در سطح کشورها جایی است که فرد می‌تواند از معارضه‌های پیچیده توسعه در کمی زمینه‌مند به دست آورد. این آگهی‌ها را می‌توان در وبسایت [موقعیت‌های شغلی سازمان ملل متحد](#) پیدا کرد. همچنین، همان‌طور که به‌روزماندن درباره معارضه‌های توسعه مهم است، به همان‌اندازه آگاه ماندن از تحقیقات پیشگام در این زمینه نیز اهمیت دارد، به‌ویژه اگر قصد داشته باشید در هر دو زمینه فعالیت کنید. در این زمینه هر چه بر قابلیت آموختن از سایر جامعه‌شناسان در سازمان‌هایی چون انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی تأکید کنم کافی نیست. این انجمن بستری فوق‌العاده برای به‌روز ماندن، انتشار پژوهش‌های خودتان و ایجاد همکاری‌های مرتبط است.

و در نهایت، برای تماس گرفتن با جامعه‌شناسانی که در هر دو زمینه [پژوهش و عمل] فعالیت می‌کنند تردید نداشته باشید. من دریافتم که تماس با فارغ‌التحصیلان دوره تحصیلات تکمیلی راهی عالی برای درک کامل ماهیت کار است. و آنها همچنان سازوکار حمایتی من در رهیابی حوزه پیچیده و دائم‌التغییر توسعه باقی خواهند ماند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Shruti Majumdar <shruti.majumdar@gmail.com>

۱.

United Nations Women (2020). *Voices from the ground: Impact of COVID-19 on violence against women*.

خواهند کرد. پرسش‌ها به سمت پرسش از چگونگی و چرایی تغییر خواهند کرد؛ به عنوان مثال، پروژه‌های تحت هدایت سازمان‌های جامعه مدنی و دولت‌ها چگونه و چرا روی نظام‌ها و ساختارهای اجتماعی وسیع‌تر اثر می‌گذارند.

س.گ: در دوره پاندمی چه سیاست‌هایی را در [نهاد] زنان سازمان ملل برای تقویت حقوق زنان ترویج کرده‌اید؟ به عقیده شما از کدام حوزه‌ها غافلیم؟

ش.م: پاندمی و اقدامات وضع قرنطینه متعاقب آن در کشورهای سراسر جهان منجر به افزایش چشمگیر خشونت در اشکال مختلف آن شده است؛ به‌ویژه خشونت شریک در رابطه تنانه (زیرا تعداد بیشتری از زنان با عاملان خشونت علیه خود قرنطینه شده‌اند)، خشونت جنسی غیرشریک، آزار جنسی اینترنتی و در برخی مناطق، حتی کردارهای سنتی مضر چون مثله‌کردن اندام جنسی زنان و ازدواج زودهنگام اجباری کودکان. من در تراست فاند سازمان ملل، با همکاری بسیاری از سازمان‌های جامعه مدنی مرتباً در حال تألیف درباره این روندها هستم تا آنها را در معرض توجه سیاست‌گذاران و خیرین قرار دهم. از آنجایی که قرنطینه‌ها به‌طور نامحدود ادامه می‌یابند یا دوباره اعمال می‌شوند، سازمان‌های جامعه مدنی در سراسر جهان وضعیت را به بحرانی ادامه‌دار همانند می‌دانند و می‌خواهند برای شرایط اضطراری کسب آمادگی و انعطاف‌پذیری کنند. آنها، به‌ویژه سازمان‌های کوچک‌تر و مردمی، برای حقوق، بیمه درمانی، ارتباطات و حمل و نقل، به بودجه منعطف و اساسی نیاز دارند تا برای وفق دادن خود ظرفیت ایجاد کنند. قرنطینه ظرفیت سازمان‌های جامعه مدنی را به شدت کاهش داده و بقای آنها را به خطر می‌اندازد. بسیاری از ساختمان‌های آنها برای آزمایش کووید-۱۹ تغییر کاربری داده، خانه‌های امن و کارکنانشان تحت تأثیر قرار گرفته‌اند و تعدادی مجبور شده‌اند دفترهایشان را ببندند، تعداد کارکنانشان را کاهش دهند و دقیقاً در برهه‌ای اخراجشان کنند که بیشترین نیاز به آنها وجود دارد. به آنها نیاز است زیرا زنان همچنان برای کمک گرفتن به سازمان‌های حقوق زنان و به ساختارهای اجتماع‌محور در مناطق خود مراجعه می‌کنند؛ زنان از طریق واتس‌آپ، رسانه‌های اجتماعی، تلفن‌های درخواست کمک، به‌طور شفاهی و سینه‌به‌سینه یا مستقیماً از خانه‌های امن محله‌های خود، رهبران گروه‌های خودیاری، کارکنان سلامت اجتماع، رهبران مذهبی، مشاوران اجتماع‌محور و دستیاران و کیل‌ها طلب حمایت دارند.

با توجه به این موضوع، ما در [نهاد] زنان سازمان ملل حمایت خود را از جامعه مدنی ادامه داده و بیشتر کرده‌ایم، منابع بیشتری را جمع‌آوری کرده و بودجه انعطاف‌پذیری را برای این سازمان‌ها تأمین کرده‌ایم. همچنین به آنها گوش فرامی‌دهیم و از آنها می‌آموزیم^۱ - زیرا اکنون این سازمان‌ها، به عنوان اولین پاسخ‌دهندگان، داده‌های زمینه‌مند و بهنگامی دارند و ما باید سیاست‌گذاران و محققان را واداریم که به آنها گوش فرا دهند و با آنها از نزدیک همکاری کنند تا بر اساس آن داده‌ها دست به تحلیل و عمل بزنند. به‌طور خلاصه، صدای بازماندگان و سازمان‌های مردمی جامعه مدنی باید نقطه عزیمتی برای سیاست‌گذاری باشد و سیاست‌گذاری‌های معطوف به پایان دادن به خشونت علیه زنان و دختران باید هم‌اکنون متناسب‌سازی و بومی‌سازی شوند.

< اوکراین،

پارادایم امپریالیستی پوتین، و اروپا-آمریکا

نوشته ساری حنفی، دانشگاه آمریکایی بیروت، لبنان. رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (۲۰۱۸-۲۰۲۳)



| امتیاز عکس: پیکسای/با مجوز کریتیو کامنز.

روسیه را در نظر می‌گیرد؛ ملی‌گرایی‌ای که عمدتاً بر سه پایه استوار است: هویت روس که ساخته کلیسای ارتدکس و تزارها است؛ قومیت اسلاو (که روسیه، بلاروس و اوکراین را فضایی واحد می‌شمارد)؛ و، به شکلی محدودتر، [انگاره] اوراسیا (که برای [احیای] عظمت و شکوه روسیه به‌واسطه نوعی ائتلاف با جمهوری‌های آسیایی شوروی سابق و چین ضروری است). مارکس روسیه تزاری قرن نوزدهم را دژ ارتجاع در اروپا می‌خواند و روسیه پوپولیستی پوتین، با وجود موفقیت‌های اقتصادی دوره او، بار دیگر در این نقش رقت‌انگیز ظاهر شده است. این همان نقشی است که من پیش‌تر در جریان جنگ روسیه (و ایران) در سوریه شاهدش بودم (و از آن جان به در بردم): تلاشی برای قدرت‌نمایی در «پهنه بزرگ» ماورای [مرزهای] دولت‌ملت و «دموکراسی هویت‌مدار» (“identitarian democracy”) مبتنی بر جهان‌بینی ویژه‌ای که مباحث کارل اشمیت را در پارادایم (داخلی و امپریالیستی) پوتین باز می‌تاباند (Lewis 2020) و الکساندر دوگین، فیلسوف روسی، پوتین را با آن آشنا کرده است.

< چهار درس

در این نوشتار، تحلیل خود را نه تنها در مقام جامعه‌شناس، بلکه به‌مثابه کسی که در خاورمیانه زندگی می‌کند با شما در میان می‌گذارم و چهار درسی را که می‌توانیم از این جنگ بیاموزیم مطرح می‌کنم.

اول، استاندارد دوگانه در گفتمان و عمل اروپا-آمریکا در حوزه روابط بین‌الملل وجود دارد. به‌کارگیری عبارتهایی چون مقاومت، بایکوت [ترک مراد] و همبستگی مبارزاتی در جنوب جهانی ممنوع و محکوم بوده اما همین عبارتها با بار مثبت معنایی برای توصیف جنگ در اوکراین به کار گرفته می‌شوند. به تعبیر بی‌پرده لف گرینبرگ، رئیس انجمن جامعه‌شناسی اسرائیل، «چگونه ممکن است که اسرائیل ۵۵ سال، با نقض آشکار قوانین بین‌المللی، سرزمین‌های فلسطینی را در اشغال نظامی داشته باشد اما هیچ‌یک از کشورهای غربی هرگز تحریمی علیه اسرائیل وضع نکرده باشند؟» به همین منوال، در حالی که فعالیت جنبش فلسطینی بایکوت، پرهیز از سرمایه‌گذاری و تحریم [Boycott, Divestment, Sanctions (BDS)] در بعضی از کشورهای غربی جرم انگاشته می‌شود، بسیاری از محققان غربی خواهان بایکوت کامل محققان روسی، چه به صورت فردی و چه به صورت نهادی، شده‌اند.

دوم، چرا بی‌رحمی و سبعیت جنگ در دیگر مناطق جهان با همان واکنش‌های اروپایی-آمریکایی به جنگ اوکراین مواجه نشد؟ شیوه‌های گوناگونی برای روایت زندگی من در جایگاه فلسطینی بزرگ‌شده در سوریه وجود دارد. یکی از آن‌ها این است که بگوییم زندگی من، به‌استثنای مقاطع کوتاه صلح، در متن

<<

تعرض جنایتکارانه روسیه به اوکراین که جهان را تکان داد، نه جنگی منفرد و مجزا، که جنگی استثنایی است. استثنایی است چرا که می‌تواند به جنگ جهانی سوم و، به طور مشخص‌تر، به مخاطره جنگ جهانی هسته‌ای بینجامد. گسترش ناتو به سوی شرق اقدامی تحریک‌آمیز یا — به تعبیر عزمی بشاره (۲۰۲۲)، فیلسوف فلسطینی — دست‌کم «عزمی برای پرهیز نکردن از [پیش‌روی در] مسیر جنگ» است. با این حال، چنین اقدامی اِدا این تعرض سهمگین و این نقض یک‌جانبه حاکمیت ملی یک کشور را توجیه نمی‌کند. انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در آغاز این جنگ با صدور بیانیه‌ای نگرانی شدید خود را از حمله نظامی روسیه به اوکراین اعلام کرد. از نگاه انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، و از نظر شخص من، جنگ هرگز راه‌حلی پذیرفتنی نیست و با همه ارزش‌هایی که ما مدافع‌شان هستیم تعارض دارد. انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی با صاحب‌نظران اوکراینی علوم اجتماعی و با همه هم‌قطاران‌مان در جاهای دیگر، از جمله در فدراسیون روسیه و بلاروس، که آشکارا با این جنگ به مخالفت برخاسته‌اند و از دموکراسی و حقوق بشر دفاع کرده‌اند، اعلام همبستگی می‌کند.

< پارادایم امپریالیستی پوتین

روسیه پوتین مصرانه آرمان‌های لیبرال‌دموکراتیکی را که بشر از دیرباز پروراند، تضعیف می‌کند. پوتین نه تنها عملاً از سال ۲۰۰۰ بر مسند قدرت بوده، بلکه فعالانه به هرگونه تلاش کشورهای دیگر برای دموکراسی‌سازی با جنگ‌افروزی پاسخ داده است (گرجستان، سوریه، اوکراین و غیره). او تا حدودی از قدرت‌نمایی‌های یک‌جانبه آمریکا (مثلاً حمله به عراق) تقلید کرده است اما تفاوت در این است که رژیم صدام حسین در عراق رژیمی حقیقتاً دیکتاتوری بود. اوکراین کشوری دموکراتیک است گرچه موضوع پیوستن به ناتو شکافی بزرگ در این کشور ایجاد کرده است. بر اساس نظرسنجی‌های اخیر، گرچه بیش از نیمی از جمعیت اوکراین با پیوستن به اتحادیه اروپا موافق‌اند، فقط ۴۰ تا ۵۰ درصد اوکراینی‌ها از پیوستن به ناتو حمایت می‌کنند (Bishara 2022). چنین موضع‌گیری تردیدآمیزی عاقلانه است، چرا که «ملی‌گرایی قدرت بزرگ»

وارشیزکی آنچه را که ارنتس کاسیرر، فیلسوف آلمانی، پس از جنگ جهانی دوم نوشت، به ما یادآوری می‌کند: «برای جنگ با دشمن، باید او را بشناسی. این یکی از اولین اصول یک استراتژی صحیح و معقول است. شناخت دشمن فقط به معنی شناخت معایب و ضعف‌هایش نیست، بلکه باید نقاط قوتش را هم بشناسی. همه ما در دست کم گرفتن این نقاط قوت مقصر بوده‌ایم... ما باید خاستگاه، ساختار، روش‌ها و فنون اسطوره‌های سیاسی را دقیق مطالعه کنیم. ما باید با دشمن چهره‌به‌چهره شویم تا بدانیم چگونه می‌شود با او مبارزه کنیم.»

< جمع‌بندی: ارتقای سطح همبستگی

سرانجام، در راستای مبارزه پایمردانه با محنت و رنج جامعه، باید از قوه استدلال اخلاقی و انسانی خود در کنار استعداد فطری و موسی [Maussian] خود در خلق سطوح متفاوت همبستگی با خویشاوندان، همسایگان، هم‌وطنان و کل هم‌نوعان خود بهره بگیریم. گرچه همه ما باید در پی عالی‌ترین نوع همبستگی یعنی همبستگی با نوع بشر و به تعبیر یان-کریستف هایلینگر (۲۰۱۹) «وظایف جهان‌شهری» باشیم، باید این را هم بپذیریم که واکنش اروپا به پیامدهای جنگ اوکراین آشکارا بر سطحی از همبستگی دلالت می‌کند که به مراتب بیش از آن که از پیوندها و هویت‌های جهان‌شهری سرچشمه گرفته باشد، ریشه در پیوندهای فرهنگی یهودی-مسیحی و هویت‌های به‌غایت ملی‌گرایانه دارد. من این موضوع را مطرح می‌کنم تا به ظرایف بعضی از نقدهایی که در حوزه دانشگاهی و همچنین در رسانه‌های جریان اصلی و رسانه‌های اجتماعی درباره برخورد متفاوت با پناهجویان مختلف بپردازم، مثلاً این نکته که استقبال از پناهجویان سوری، افغان و آفریقایی در مقایسه با پناهجویان اوکراینی چگونه بوده است. همچنین باید تصدیق کنیم که این استدلال‌های اخلاقی متفاوت تن به ساده‌سازی نمی‌دهند؛ ساده‌سازی‌هایی مثل این که برخوردهای متفاوت را فقط از دیدگاه نژادی ببینیم یا آن‌ها را نمودی از نژادپرستی ناب‌پنداریم. ناگفته نماند که صاحب‌نظران اروپایی هم باید برای پذیرش پیوند و قرابت میان اعراب یا مسلمانان آماده باشند و نباید آن را به شیوه‌های نظام‌مند، نمودی از احساسات خطرناک فرقه‌گرایانه بدانند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Sari Hanafi <sh41@aub.edu.lb>

منابع:

Bishara, A (2022) "Russia, Ukraine and NATO: Reflections on the Determination to Not Avoid the Road to War." The Arab Center for Research and Policy Studies.

Doyle, L (2014) "Inter-Imperiality: Dialectics in a Postcolonial World History." *Interventions* 16 (2): 159-96.

Heilinger, J-C (2019) *Cosmopolitan Responsibility: Global Injustice, Relational Equality, and Individual*. Berlin ; Boston: de Gruyter.

Lewis, DG (2020) *Russia's New Authoritarianism: Putin and the Politics of Order*. First edition. Edinburgh: Edinburgh University Press.

1. <https://www.isa-sociology.org/en/about-isa/isa-human-rights-committee/isa-statement-on-the-russian-military-offensive-happening-in-ukraine>

۲. انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی فهرستی از همه بیانیه‌های نهادی ضدجنگ (از جانب انجمن‌های ملی جامعه‌شناسی، کمیسیون‌های تحقیقاتی و دیگر انجمن‌های دانشگاهی) از جمله بیانیه انجمن جامعه‌شناسی اوکراین را نیز به وبسایتش افزوده است.

3. <https://itci.org/en/once-again-bastion-of-reaction/>

4. <https://www.972mag.com/ukraine-lebanon-russia-israel/?fbclid=IwAR0Qq6eemWkOmPJfjzIPOI5VAeOmCpHmYQUKew7RwXHO1vDjZ6LDxttss>

5. <https://www.haaretz.com/world-news/.premium.HIGHLIGHT-MAGAZINE-to-understand-putin-you-first-need-to-get-inside-alexandr-dugin-s-head-1.10682008>

۶ البته بعضی از این نقدها موجه‌اند. برای مثال، ر.ک. به مطلب «پوشش خبری اوکراین از سوگیری‌های نژادی دیرینه رسانه‌های غربی پرده برمی‌دارد» به قلم ه. آ. هلیئر: <https://www.washingtonpost.com/opinions/2022/02/28/ukraine-co-verage-media-racist-biases/>

جنگ‌های منطقه گذشته است: جنگ‌های اعراب و اسرائیل در سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳؛ جنگ اسرائیل علیه سرزمین‌های فلسطینی (انتفاضه دوم، ۲۰۰۰-۲۰۰۵)؛ جنگ اسرائیل علیه غزه در سال‌های ۲۰۰۸، ۲۰۱۲، ۲۰۱۴، ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲؛ جنگ‌های اسرائیل در لبنان در سال‌های ۱۹۸۲ و ۲۰۰۶؛ جنگ ایران و عراق در سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۸۸؛ حمله به کویت در سال ۱۹۹۱؛ جنگ عراق در سال‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳؛ جنگ سوریه از سال ۲۰۱۱ تا کنون؛ جنگ یمن از سال ۲۰۱۴ تا کنون؛ و جنگ لیبی در سال‌های ۲۰۱۴-۲۰۲۰. این جنگ‌های هولناک ویرانی گسترده، رنج، آوارگی و نهایتاً کشتاری بسیار عظیم‌تر از جنگ اوکراین در پی داشتند. اما قدرت‌های غربی واکنشی ملایم به آن‌ها نشان داده‌اند و همچنان می‌دهند، و اغلب، به نام ثبات و به دلایلی اقتصادی، از قدرت استعمارگر (اسرائیل) یا دیکتاتورها (در خلیج فارس و مصر) پشتیبانی می‌کنند.

سوم؛ بعضی از منتقدان پسااستعماری که مطالعاتشان بر امپریالیسم تاریخی یا نواستعماری اروپایی-آمریکایی فعلی متمرکز است، از تأثیر دیگر امپراتوری‌های نوظهور و گسترهٔ سببیت آن‌ها در فتح قلمروهای تابع غافل مانده‌اند. روسیه، ایران، اسرائیل، ترکیه و پادشاهی‌های خلیج فارس امپراتوری‌هایی بسیار مهم در خاورمیانه‌اند که اقدامات نظامی برخی از آن‌ها به استعمار، تیره‌روزی و استبداد انجامیده‌اند. در این باب، مفهوم «بینا-امپریالیسم» ("inter-imperiality") لورا ذیل سودمند است. ذیل از ما می‌خواهد امپراتوری‌ها را موجودیت‌هایی متوالی نبینیم، بلکه توجه کنیم که آن‌ها هم‌زمان و به موازات یکدیگر عمل می‌کنند و «مشتراً نوعی سیاست‌ورزی شدیداً اقتضایی و تعاملی میان تاریخ‌های امپریالیستی هم‌عصر می‌سازند که پیامدهایی پیش‌بینی‌ناپذیر و گاه کنایه‌آمیز دارند» (ذویل ۲۰۱۴). بنابراین، آنچه در این امپراتوری‌های چندمحوری پویا یا ریزوماتیک (rhizomatic) رخ می‌دهد صرفاً اثر موجی (ripple effect) نیست بلکه اغلب ماهیتی به‌شدت تعاملی، نهادبنیاد و استراتژیک دارد.

چهارم، دعوت به بایکوت کامل فضای دانشگاهی روسیه یا بلاروس با ارزش‌هایی که دانشگاه برای ترویج‌شان می‌کوشد، مغایر است. من باور دارم که بایکوت نهادی هر نهاد مرتبط با قدرت‌های استعماری یا استبدادی تکلیفی اخلاقی است، اما دربارهٔ بایکوت در سطح فردی چنین فکر نمی‌کنم. برای شنیدن صدای رویکردهای متفاوت به منازعه‌ها و ترویج گفت‌ووشنود باز و فعال، بده‌بستان با افراد دخیل اهمیت دارد. به عبارتی، صرف پشتیبانی از کسانی که آرمان‌های لیبرال‌دموکراتیک دارند کافی نیست و ما، در دانشگاه، باید حرف‌های کسانی را هم که از پذیرش همه یا بعضی از این آرمان‌ها امتناع می‌کنند به‌دقت بشنویم تا نقش میانجی را بازی کنیم، میان مواضع متفاوت پل بزینیم و استراتژی سیاسی و اخلاقی اثربخشی را پیش ببریم. من، بر خلاف نظریهٔ اجتماعی انتقادی رادیکال، هوادار نظریهٔ اجتماعی انتقادی موقعیت‌مبنایی هستم که، هم‌زمان با نقد قدرت، می‌تواند دری برای گفت‌ووشنود با همان نیروهای آماج انتقادهاش باز کند. نیاز به گفتن نیست که گفت‌ووشنود دانشگاهی باید در چهارچوب قواعد مربوط به سلامت فکری و مسئولیت اجتماعی حرکت کند. چنین مسئولیتی راه را بر پروپاگاندا، فتنه‌انگیزی، اهریمن‌انگاری فرهنگ دیگران و نفرت‌پراکنی می‌بندد و آزادی دانشگاهی را به مفهومی ظریف‌تر از صرف آزادی بیان منتسب به آن تبدیل می‌کند. وظیفهٔ دانشگاه این است که سیاست‌ورزی را از انگارهٔ اشمیتی دوست و دشمن رها کند؛ انگاره‌ای که می‌گوید غایت دوستی و هم‌پیمانی آمادگی برای جنگیدن و جان باختن در کنار دیگر اعضای گروه خود است، و منتهای دشمنی هم آمادگی برای کشتن دیگرانی است که اعضای گروه متخاصم‌اند. من کاملاً با آمیت وارشیزکی تاریخ‌نگار موافقم که اگر لیبرالیسم سیاسی می‌خواهد باقی بماند، باید اندیشه‌های منتقدان مخالفش را جدی بگیرد و آن‌ها را، با نگاهی تحقیرآمیز، بی‌ارزش نشمارد.

< سرمایه‌داری و نابرابری جهانی

ویلیام آی. رابینسون، دانشگاه کالیفرنیا، سنتا باربارا ایالات متحده آمریکا



خیابانی در محیطی شهری در غنا؛ جایی که فقر همه‌جا حاضر است. امتیاز عکس: ینا/ فلیکر، با مجوز کرییتیو کامنز.

< پیشروی سرمایه‌داری و توسعه نابرابر

جامعه‌شناسان رادیکالی که این نابرابری را مطالعه می‌کنند، نتیجه‌گیری می‌کنند که برخلاف گفته توجیه‌گران این نظام، این قطبی‌شدن اجتماعی در ذات سرمایه‌داری است، چرا که طبقه سرمایه‌دار ابزارهای تولید ثروت را در تملک دارد و بنابراین تا جای ممکن از ثروتی که جامعه به‌طور جمعی تولید می‌کند، بیشترین سود را از آن خود می‌کند. همچنین جامعه‌شناسان رادیکال یادآور می‌شوند که این نظام در طول بیش از ۵۰۰ سال از عمر خود، در جست‌وجوی بی‌امان فرصت‌های تازه برای انباشت سرمایه (به هدف به حداکثر رساندن سود) همواره از حدود عبور

بر اساس گزارش آژانس بین‌المللی توسعه آکسفام، در سال ۲۰۱۸ یک درصد از ثروتمندترین انسان‌ها ۵ درصد از ثروت جهان و ۲۰ درصد از ثروتمندترین‌ها بالغ بر ۹۵ درصد از ثروت جهان را کسب کرده‌اند، این در حالی است که ۸۰ درصد باقی‌مانده - اکثر قریب به اتفاق انسان‌ها - باید فقط با ۵ درصد سر کنند. اگر چنین نابرابری‌های فاحشی در زمان انتشار گزارش آکسفام بغرنج به نظر می‌رسید، باید بگوییم که این وضعیت در این سال‌ها مدام عمیق‌تر هم شده‌اند. در اولین شش‌ماهه پاندمی ویروس کرونا ثروتمندان جهان ثروت خود را به عدد حیرت‌آور ۱۰ تریلیون دلار رساندند، در حالی که، بر اساس گزارش تکمیلی آکسفام در سال ۲۰۲۱، تقریباً همه کشورهای جهان طی شیوع این بیماری با افزایش نابرابری مواجه بوده‌اند.

مصرف جهانی ادغام شدند. و سوم، در کشورهای از قدیم ثروتمند، طبقات کارگری که در دوره پس از جنگ جهانی دوم رفاه را لمس کرده بودند، در نتیجه جهانی شدن اخیر، تحرک نزولی و تزلزل اجتماعی اقتصادی و افول استانداردهای زندگی پیش‌تر آسوده خود را تجربه کرده‌اند - چیزی که برخی از جامعه‌شناسان آن را «جهان‌سومی شدن» (Thirdworldization) این طبقه‌های کارگری نام گذاشته‌اند.

گزارش اخیر که بانک یو.اس سوئیس منتشر کرده، نشان می‌دهد که اغلب میلیاردرهای جهان در ایالات متحده‌اند اما تعداد افراد فوق‌ثروتمند در سراسر آسیاست که بیشترین رشد را دارد. در چین که در حال حاضر از هر پنج نفر میلیارد در جهان یک نفر اهل آن‌جاست، هر هفته دو میلیارد جدید ساخته می‌شود. سرمایه‌داران برزیلی، مکزیکی، هندی، سعودی، مصری و سایر سرمایه‌دارانی که به چیزی که من طبقه سرمایه‌دار فراملی می‌نامم، تعلق دارند اکنون تریلیون‌ها دلار در اقتصاد جهانی سرمایه‌گذاری می‌کنند. گزارش دیگری در فوربس اشاره می‌کند که ثروت در میان فوق‌ثروتمندان در جهان سوم سابق سریع‌تر از جاهای دیگر در حال رشد است. در این گزارش آمده بود که «بنگلادش، بین سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۷، شاهد رشد جرگه فوق‌ثروتمندان خود تا ۱۷/۳ درصد بوده است». «در همین بازه زمانی، رشد اقتصادی در چین ۱۳/۴ درصد بود در حالی که در ویتنام ۱۲/۷ بوده است. کنیا و هند از جمله کشورهای بوده‌اند که رشد دو رقمی را تجربه کرده‌اند؛ کنیا ۱۱/۷ درصد و هند ۱۰/۷ درصد».

برخی بر اساس این گرایش‌ها استدلال کرده‌اند که شاید معنادارتر باشد که به شمال جهانی و جنوب جهانی کمتر از حیث مناطق یا سرزمین‌های جغرافیایی ارجاع بدهیم تا از حیث گروه‌های جمعیتی فراملی. از این منظر، جنوب جهانی به مردمان فقرزده جهان سوم سابق اشاره دارد اما همچنین به‌طور نمادین به فقیران و حذف‌شدگان مناطق ثروتمند جهان نیز ارجاع دارد؛ در حالی که شمال جهانی به مراکز قدرت و ثروت دلالت دارد که احتمالاً هنوز هم به‌نحوی نامتناسب در کشورهای از قدیم ثروتمند و همچنین افراد ثروتمند و قدرتمند در سراسر جهان متمرکز است که این مراکز قدرت را حفظ می‌کنند، مدیریت می‌کنند و از آنها برخوردار می‌شوند. همچنان که جامعه‌شناسان درباره این مسائل مناقشه می‌کنند، یک چیز واضح است: از هر منظری به عدالت اجتماعی بنگریم، ما نیازمند بازتوزیع ریشه‌ای ثروت به سمت پایین برای اکثریت فقیر مردم جهانیم. و این، چه بخواهیم و چه نخواهیم، مستلزم رویارویی با قدرت‌های حاضر در نظام سرمایه‌داری جهانی است، زیرا سرآمدان شرکت‌های فراملیتی که اقتصاد جهانی را در دست دارند - آن یک‌درصد از انسان‌ها که در گزارش آکسفام ذکر شد - در برابر هر مصافی با ثروت و قدرتشان مقاومت خواهند کرد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

William I. Robinson <w.i.robinson1@gmail.com>

کرده است. سرمایه‌داری از طریق موج‌های مستمر استعمار، امپریالیسم و اخیراً جهانی شدن از قلمرو اصلی خود در اروپای غربی پا فراتر گذاشت و دست‌آخر سراسر سیاره زمین را بلعید. در آغاز قرن بیست و یکم هیچ ملت و مردمی خارج از این نظام باقی نماند.

جامعه‌شناسان یادآور می‌شوند که نظام جهانی سرمایه‌داری دو شکل درهم‌تنیده از نابرابری ایجاد می‌کند. یکی بین ثروتمندان و فقیران، که آکسفام در گزارش آورده است، و به معنی نابرابری میان افراد است. دیگری قشربندی مردم جهان به کشورهای ثروتمند و فقیر یا نابرابری میان کشورها. بر اساس داده‌های بانک جهانی، متوسط درآمد سالانه در کنگو به ازای هر نفر معادل ۷۸۵ دلار است، در حالی که در بلژیک، کشوری که در اواخر قرن نوزدهم کنگو را به استعمار کشید، این رقم به ۴۷۴۰۰ دلار می‌رسد. در ادبیات دانشگاهی، جهان از خلال استعمار قطبی شد؛ یک هسته غنی «جهان اول» که کشورهای اروپای غربی، آمریکای شمالی و ژاپن را دربرمی‌گیرد و نواحی آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا که سال‌ها استعمار و سلطه این هسته را متحمل شدند و به پیرامون «جهان سوم» تنزل یافتند. در سال‌های اخیر، دانشگاهیان و صاحب‌نظران از جهان سوم سابق با عنوان جنوب جهانی و از جهان اول سابق با عنوان شمال جهانی نام برده‌اند.

اقتصاددانان سیاسی و دانشمندان رادیکال روابط بین‌الملل در دوره پس از جنگ جهانی دوم، با تکیه بر تحلیل مارکس از سرمایه‌داری و نظریه‌های کلاسیک امپریالیسم که توسط ولادیمیر لنین - رهبر انقلاب بلشویکی - و نسل انقلابی سوسیالیست وی مطرح شد، نظریه‌های جدید وابستگی، نظام‌های جهانی و توسعه‌نیافتگی را پروراندند. آنها نشان دادند که استعمار اقتصاد جهانی را به گونه‌ای شکل داد که ثروت تولید شده در پیرامون به هسته سرریز شود تا پیرامون فقیر و هسته ثروتمند باقی بمانند، و این چیزی است که نابرابری میان جنوب جهانی و شمال جهانی را توضیح می‌دهد. لذا آنها استدلال می‌کنند که سرمایه به‌طور نامتوازن در فضا انباشت می‌شود و برخی از مردم را توسعه‌یافته و بقیه را توسعه‌نیافته نگه می‌دارد.

< الگوی متغیر نابرابری جهانی

با این حال، در پایان قرن، چند گرایش جدید چنین تقسیم ساده‌سازی‌شده‌ای از کشورها و مردم جهان را به پرسش کشید. اولاً، برخی کشورها در جهان سوم، به‌خصوص در آسیای شرقی، صنعتی شدند و به جرگه کشورهای ثروتمند مانند سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی پیوستند. ثانیاً، حتی در فقیرترین کشورها، طبقات سرمایه‌دار قدرتمند و طبقات متوسط پرمصرف قابل توجهی به وجود آمد که در فرهنگ

< پلتفرم سرمایه‌داری در آمریکای لاتین

نوشته پاتریسیا وِتریسی، مرکز مطالعات و تحقیقات کار (وابسته به شورای ملی پژوهش‌های علمی و فنی)، دانشگاه بوینوس آیرس، آرژانتین



کارگر پیمانی مستقل (آزادکار) در اورگوئه. خدمات تحویل غذا نمونه‌ای شاخص از پیوند میان دیجیتالی شدن و تزلزل شغلی‌اند. امتیاز عکس: تد مگرت/فلیکر، کریتیوکامنز.

< شایسته‌سالاری دیجیتال و «توسعه جهشی»

چند کشور منطقه — آرژانتین نمونه‌ای واضح از این روند است — شاهد تقویت گفتمانی عمومی بوده‌اند که از انگاره «اقتصاد دانش» پشتیبانی می‌کند و فرصتی تاریخی برای تحقق آرزوی دیرینه «توسعه جهشی» و یافتن جایگاهی جدید در محیط بین‌المللی فراهم می‌آورد. ظرفیت بعضی کشورهای منطقه، مثل آرژانتین و برزیل و مکزیک، برای تأسیس شرکت‌های دیجیتال تأثیرگذار در سطح جهانی (یا به اصطلاح «تک‌شاخ‌ها»یی که ارزش معاملاتشان در بازار سهام قاره آمریکا هزارمیلیون دلار است) پایه و اساس چنین روایتی است.

رشد سرگیجه‌آور شرکت‌های حوزه فن آوری که با آغاز همه‌گیری کووید ۱۹ سرعتی تصاعدی گرفته، روند ظهور سرمایه‌داری پلتفرمی در آمریکای لاتین را تشدید کرده و به بحث‌ها و پدیده‌های مربوط به سرمایه، نیروی کار و صورت‌های جهت‌یافته‌شان در جنوب جهانی دامن زده است.

شغلی است. در همین راستا، روند پیش‌روندهٔ پلتفرمی‌شدن کار کاملاً زمینه را برای تبلور سطح بسیار بالای عدم‌رسمیت در بازار کار فراهم می‌کند؛ جایی که این نوع مشاغل «مستقل» بدیع و نوظهور قلمداد می‌شوند.

< زبان زمانه: کارآفرینی

در سطح عملیات نمادین، جریانی پرچم‌دار این ابعاد را که از حیث مادی از یکدیگر بسیار دورند به هم پیوند می‌دهد: گفتمان کارآفرینی. این گفتمان برساختی عمدتاً نمادین است که ریشه‌های شرکتی دارد و به نوعی ایدئولوژی رسمی تبدیل شده که شرکت‌های پلتفرمی عالی‌ترین و کارآمدترین نمودهای مجسمش هستند. این گفتمان، که اسیر وهم‌رایی مطلق از قیدوبندهای اجتماعی است و انگارهٔ نامنسجمی از آزادی، بی‌باکی، نوآوری، خودمختاری، خطرپذیری و بیش‌بهروری (hyper-productivity) آن را به پیش می‌راند، از شایستگی به‌مثابهٔ مقوله‌ای شدیداً فردی دفاع می‌کند. شرکت‌های بزرگ حوزهٔ فن‌آوری منطقه در این جریان گفتمانی، ابزاری بسیار کارآمد برای ایجاد گونه‌ای عقل سلیم یافته‌اند که در خدمت منافع‌شان است و جهان‌بینی نامربوط‌ترین بخش‌های ساختار اجتماعی را ترویج می‌کند. در متن بحران جدی کنونی آمریکای لاتین، کارآفرینی با روحیهٔ تکنولیبرال دیجیتالش نوعی تئولیرالیسم متأخر را تحقق می‌بخشد که حقیقتاً بی‌جان و منحط است.

به این ترتیب، تضادی شایان توجه شکل می‌گیرد: دفاع آتشین از انگارهٔ نامنسجم آزادی — و اساساً بازار آزاد — در متن فروپاشی پشتوانه‌های اجتماعی حداقلی، و انباشت بی‌سابقهٔ سرمایه توسط شرکت‌ها در برابر تضعیف کلی دولت‌ها، مخصوصاً دولت‌های «فرومانده» (failed) پیرامونی سرمایه‌داری. فعل‌وانفعال گفتمان کارآفرینی در پی تبدیل محنت تجربهٔ هرروزهٔ بی‌ثباتی به هیجان خطرپذیری، و تبدیل پریشانی به فرصت‌های فردی فرضی است. این قمار بر سر «توانمندسازی» متعاقباً به خصوصی‌سازی رنج اجتماعی و سرزنش بیشتر سوژه‌ای تقلیل می‌یابد که هم گرفتار شرایط فقیرانهٔ مادی است و هم اسیر توقع تحقق نیافتهٔ بیش‌بهروری.

پیدایش این پیکره‌بندی اجتماعی جدید پیچیدگی تازه‌ای به چالش بزرگ عصر ما می‌افزاید که از شکل‌گیری افق‌های نوین عقل سلیم و سازماندهی جمعی نشان دارد. اتحادیه‌های صنفی و جنبش‌های اجتماعی و سردمداران مقاومت عوامی اصلی این چالش‌اند اما پتانسیل آن‌ها — که برهه‌ای سرنوشت‌ساز را می‌گذرانند — به ظرفیت‌شان برای واسازی (deconstruct) منطق زمان‌پریش و ابداع دوبارهٔ صورت‌های جمعی [مقاومت] که از عهدهٔ معضلات کنونی برآیند، بستگی دارد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Patricia Ventrici <patriciaventrici@gmail.com>

به‌علاوه، این جهش کیفی را نخبگان کارآفرین جدیدی رهبری خواهند کرد که با روحیهٔ کالیفرنایی پرورش یافته‌اند؛ روحیه‌ای مخالف با الیگارشی محلی و سنتی که عمدتاً با کسب‌وکارهای حوزهٔ کشت‌وکار و، در سطحی پایین‌تر، با بعضی از عرصه‌های بنیادین سرمایه‌داری سرمایه‌داری سنگین پیوند دارد. بنا به تعریف، این گروه جدید از رهبران جوان از اصول حرفه‌ای و روحیهٔ جهانی پیروی می‌کنند و به زبان غالب زمانه سخن می‌گویند که وجه مشخصه‌اش مخالفت با «بورژوازی‌های ملی» سنتی است؛ بورژوازی‌های متشکل از نخبگان همواره وابسته به یارانه‌های دولتی، بی‌میل به رقابت، کوتاه‌فکر، محافظه‌کار، شدیداً صلب و انعطاف‌ناپذیر، و همیشه کمی عقب‌تر از زمانه.

به این ترتیب، اقتصاد شومپیتری که مردمان این اقلیم رؤیایش را در سر می‌پرورانده‌اند، به برکت جادوی شایسته‌سالاری دیجیتال، تحقق خواهد یافت. اکوسیستم اقتصاد دیجیتال خود را نیروی شکست‌دهندهٔ الیگارشی کهنهٔ رانتی معرفی می‌کند. استارت‌آپ‌ها و تک‌شاخ‌ها نام‌هایی نو برای پیشرفت سرمایه‌دارانهٔ مطلوب کشورهای پیرامونی ما هستند.

< آینده‌ای با دو رو: دیجیتال‌شدن و بی‌ثباتی

با این همه، توسعهٔ شتاب‌گرفته اما همچنان ابتدایی این نوع کسب‌وکارها در منطقه نشان از واقعیتهای چندپاره و تناقض‌آمیز دارد: درهم‌پیچیدگی دیجیتال‌شدن و بی‌ثباتی به عنوان مبنایی مهم برای توسعهٔ اقتصاد پلتفرمی. این حرکت به سوی تشدید دوگانگی اجتماعی، در سطوحی دیگر، در تغییر پیکره‌بندی جهان نیروی کار به سبب ظهور پلتفرم‌های دیجیتال آشکار است. در حال حاضر، دو تصویر ظاهراً متضاد بر بحث دربارهٔ «آیندهٔ کار» در منطقه سایه انداخته‌اند: در یک سو، پیچیدگی مشاغل جدید مرتبط با صنعت نرم‌افزار و، در سوی دیگر، بی‌ثباتی شدید کارکنان پلتفرم‌هایی که بر اساس تقاضا به‌واسطهٔ اپلیکیشن‌ها کار می‌کنند (مثلاً رانندگان اوبر، گلوو و راپی، ارائه‌دهندگان خدمات خانگی و مانند این‌ها). صاحبان مشاغل دستهٔ اول، در رأس هرم، بسیار ماهرند و گرچه اگر حقوق‌شان را به دلار محاسبه کنیم بسیار ارزان‌ند، عمدتاً به سبب کمبود کارکنان آماده برای چنین مشاغلی (مهندسان نرم‌افزار، طراحان وب، کارشناسان علوم داده‌ای و تحلیلگران سیستم) از شرایط شغلی‌ای برخوردارند که در متن محلی، نوعی امتیاز به شمار می‌روند. این کمبود [نیروی انسانی ماهر] مشکل اصلی شرکت‌های محلی است که برای گسترش کسب‌وکارشان به نیروی کار نیاز دارند. در سر دیگر طیف، بی‌ثباتی شدید مشاغل خرد نمود استحکام مدل قانون‌زدایی و انعطاف‌پذیری حداکثری روابط کار است که در کشورهای مثل آرژانتین به معنای نابودی گستردهٔ دستاوردهای تاریخی بزرگ در حوزهٔ محافظت

< نظام

بیناسرمایه‌ای: طبقه‌های مولکولی و ارگانیک

نوشتهٔ استبان تورس، دانشگاه ملی کوردوبا - شورای ملی پژوهش‌های علمی و فنی، آرژانتین

به یک طبقهٔ مولکولی مشخص، بلکه به قشر (stratum) خاصی از آن طبقه تعلق دارد.

قشر طبقاتی فرد بر اساس جایگاه اقتصادی‌اش تعیین می‌شود؛ جایگاهی که به مقدار درآمدش ربط دارد. در قرن بیست‌ویکم، می‌توان وجود پنج قشر طبقاتی را در عرصه‌های ملی جامعهٔ جهانی تشخیص داد. من این اقشار را از بالا به پایین چنین می‌نامم: فرادست، بالا، متوسط، پایین، فرودست. شخصی که به قشر طبقاتی فرادست تعلق دارد، در زمرهٔ فرانخبگان (supra-elite) است؛ دنیای در حال رشد و جنجالی میلیاردرها. فردی که به قشر بالا تعلق دارد، بخشی از فرونخبگان (infra-elite) است. این دو قشر بالای طبقه در مجموع خطهٔ نخبگان را می‌سازند. در سوی دیگر، افراد متعلق به اقشار طبقاتی متوسط، پایین و فرودست خطهٔ عوام را تشکیل می‌دهند. البته این خطهٔ دوم هم مرکزکشی‌های درونی مهمی دارد.

بنابراین، بر خلاف آنچه نظریه‌های مدرن طبقه می‌گویند، طبقه شاخصی برای قشربندی نیست. هر طبقه چندین قشر دارد و هر قشر هم قشری از چند طبقه است. طبقهٔ مولکولی را می‌توان در بیش از یک قشر دید و یک قشر هم می‌تواند نقطهٔ تلاقی بیش از یک طبقه باشد.

< طبقه‌های ارگانیک

اگر روابط طبقاتی مولکولی از صورت‌های ساختاردهی و تعامل میان طبقات افراد درون هر عرصهٔ ملی سرچشمه می‌گیرند، روابط طبقاتی کلان مبتنی بر صورت‌های ساختاردهی و تعامل میان طبقات کشورها و مناطق مختلف در عرصه‌های جهانی‌اند. طبقهٔ کلان معادل ساختار ملی و/یا منطقه‌ای طبقات خرد است. طبقهٔ کلان صورتی از انقیاد نظام ملی و بهره‌گیری اقتصادی از آن است که عمدتاً بر مبنای ساختار درآمدی‌اش تعریف می‌شود. وقتی وجود شبکه‌ای جهانی از طبقات کلان را در نظر داشته باشیم، می‌توانیم از انگارهٔ عام و تک‌وجهی نظام اقتصادی سرمایه‌داری به انگارهٔ نظام بیناسرمایه‌ای (Inter-capital) گذر کنیم. بنابراین، از دید من، آنچه ما معمولاً «نظام سرمایه‌داری» می‌نامیم، یک ابرنظام (metasystem) است؛ نظامی متشکل از نظام‌های سرمایه‌دارانه با تعامل نامتقارن، که اجزای درونی‌اش از نظر شکل سازماندهی با

برای توضیح روند پیشرفت فرایندهای تغییر اجتماعی، توجه به سیر تحول تاریخی بازی جهانی تملک (world appropriation game) ضروری است؛ بازی‌ای که همزمان در عرصه‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی جامعهٔ انسانی جریان دارد.^۱ من می‌توانم بازی جهانی تملک - یا بازی جهانی قدرت - را این‌گونه تعریف کنم: میدان متغیر تعاملاتی که در تلاقی شش نظام تاریخی شکل می‌گیرد: نظام سرمایه‌داری، نظام دولتی، نظام ارتباطاتی، نظام نژادی، نظام مردسالار، و نظام طبیعی. نظام سرمایه‌داری از قرن نوزدهم وجه اساسی و مرکزی جامعهٔ جهانی بوده است. چنین وضعیتی این نظام را، به بیان ساده، به نظام غالب تبدیل می‌کند.

دگرگونی بنیادینی که نظام سرمایه‌داری در نتیجهٔ تحول بازی جهانی تملک تجربه کرده، ایجاد یک ساختار طبقاتی جدید جهان است. طبقه‌های اجتماعی مورد بحث ربط زیادی به گروه‌بندی‌های نخستین شهرهای صنعتی اروپای قرن‌های هجدهم و نوزدهم ندارند؛ گروه‌بندی‌هایی که مفهوم‌پردازی پارادایمی‌شان حاصل کار مارکس و وبر بود. اگر ساختار طبقاتی مارکس اساساً بر پایهٔ رابطه‌ای خصمانه و ساده‌شده میان طبقات سرمایه‌دار و کارگر تعریف شده بود، ساختار طبقاتی جامعهٔ جهانی امروز عمدتاً بر اساس دیالکتیکی میان طبقه‌های مولکولی و ارگانیک تعریف شده است. اگر در اولی بحث بر سر مالکیت ابزارهای تولید بود، عامل تعیین‌کنندهٔ دومی، در درجهٔ اول، منبع درآمد است.

< طبقه‌های مولکولی

طبقهٔ خرد را می‌شود نوعی وابستگی و چینش اقتصادی فرد تعریف کرد که در درجهٔ اول به ساختار درآمد او مربوط است. سوژهٔ طبقهٔ خرد فرد است نه گروه. دست‌کم از پایان قرن بیستم، ساختار طبقاتی خرد به یکایک عرصه‌های ملی جامعهٔ جهانی شکل داده است.

در این ساحت، می‌توان وجود چهار نوع طبقه را تشخیص داد: طبقهٔ وابسته به سود، طبقهٔ وابسته به کار، طبقهٔ وابسته به کمک، و طبقهٔ وابسته به جرم. در هر زمان، آنچه عضویت فرد در یک طبقهٔ مولکولی مشخص را تعیین می‌کند، منبع اصلی درآمدش است. اگر منبع اصلی درآمد تغییر کند، فرد به «طبقه‌ای دیگر» منتقل می‌شود. همچنین، هر فرد در هر برههٔ زمانی مفروض نه‌تنها

«آنچه معمولاً آن را «نظام کاپیتالیستی» می‌نامیم در واقع ابرنظام است؛ نظامی متشکل از نظام‌هایی کاپیتالیستی که تعاملی نامتقارن با هم دارند.»

هم متفاوت‌اند، اما در منطق انتزاعیِ بیشینه‌سازی هم‌داستان‌اند.

محصول انقیاد دوگانه و بهره‌گیری دوگانه است: مولکولی و ارگانیک.

فرایند معاصر عالمگیری که از دههٔ ۱۹۸۰ در حال گسترش بوده به عالمگیری فزایندهٔ ساختار طبقاتی نظام بیناسرمایه‌ای هم ربط دارد. با این گسترش، نابرابری‌های طبقاتی دیگر فقط به نابرابری‌های موجود میان طبقات افراد در ساختار اقتصادی جوامع ملی مختلف مربوط نمی‌شوند، بلکه اساساً نابرابری‌های موجود میان طبقات کشورها (و مناطق) در تقسیم کار جهانی را بازنمایی می‌کنند.

در نظام بیناسرمایه‌ای، سه گونهٔ پارادایمی طبقات ارگانیک با هم تعامل می‌کنند: (۱) طبقهٔ وابسته به دانش (سرمایه‌داری اطلاعاتی)؛ (۲) طبقهٔ وابسته به صنعت (سرمایه‌داری صنعتی)؛ و (۳) طبقهٔ وابسته به کالا (سرمایه‌داری کالایی). این‌جا هم می‌شود وجود دو قشر طبقاتی کلان متقابلاً تعیین‌کننده را تشخیص داد: [قشر] مرکزی و [قشر] حاشیه‌ای. تعلق یک خرده‌منطقه، کشور یا قاره به یکی از این دو قشر بازتاب‌دهندهٔ جایگاه اقتصادی جهانی‌اش است؛ جایگاهی که به اندازهٔ اقتصادش وابسته است.

باید دقت کرد که در این رویکرد جدید، طبقات مولکولی و طبقات ارگانیک در نقش کشور (actor) در نظر گرفته نمی‌شوند. بر خلاف نظریهٔ مدرن طبقهٔ اجتماعی، هیچ منطق کنشی در ذات این طبقه وجود ندارد. طبقات افراد و طبقات کشورها کنشگرانی اجتماعی نیستند، تا چه رسد به این که منافع از پیش تعیین شده داشته باشند. این واقعیت اجتماعی دست‌کم از زمان بورديو عیان شده است. طبقات افراد وقتی به کنشوران فردی تبدیل می‌شوند که واقعاً کنشی داشته باشند، و وقتی به کنشورانی جمعی تبدیل می‌شوند که شرکت، حکومت، اتحادیهٔ صنفی، جنبش اجتماعی و موجودیت‌هایی از این دست بیافرینند یا خود را در چنین موجودیت‌هایی بگنجانند. کنش اجتماعی را به‌هیچ‌وجه نمی‌توان بدون توجه به این ساختار طبقاتی جهانی توضیح داد. ■

از زمان عالمگیری (mundialization)^۲ نظام بیناسرمایه‌ای در قرن نوزدهم، طبقات ارگانیک وابسته به دانش و وابسته به صنعت خود را در قشر مرکزی بازتولید کرده‌اند اما طبقهٔ ارگانیک وابسته به کالا خود را در قشر حاشیه‌ای بازتولید کرده است. بنابراین، طبقهٔ کشورها یا مناطق بر اساس عضویت دوگانه‌اش در طبقه‌ای ارگانیک و در قشری مشخص تعریف شده است. باید بر این واقعیت مهم تأکید کرد که طبقات ارگانیک هستهٔ مادیت جهانی طبقات مولکولی را می‌سازد. این تلویحاً بدان معنا است که همهٔ افراد، یا در واقع همهٔ طبقات افراد، از دل نظامی مرکزی یا حاشیه‌ای بازآفریده می‌شوند. این نوع محلی‌سازی (localization) بر وجود منبع تعیین مادی دیگری دلالت می‌کند؛ منبعی با ماهیت ابرفردی. بنابراین، هر طبقهٔ افراد در جامعهٔ جهانی

نامه‌هایشان را به این نشانی بفرستید:

Esteban Torres <esteban.torres@unc.edu.ar>

۱. این‌جا توجه به تمایز واژه‌های «جهانی» (global) و «جهان‌شمول» (worldly) اهمیت محوری دارد. آن‌گونه که من این واژه‌ها را می‌فهمم، عرصهٔ «جهانی» عرصه‌ای است منفرد که محصول بسط یا قبض هر یک از موقعیت‌های ملی جامعهٔ جهانی است اما «جهان‌شمول» از مجموعهٔ عرصه‌های جهانی ساخته می‌شود. به بیان دقیق‌تر، جهان‌شمول متشکل از مجموعهٔ عرصه‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی است. ر.ک. به: استبان تورس، «پارادایم جهانی: پیشنهادی جدید برای جامعه‌شناسی»، گفتگوی جهانی ۱۱۰، صص ۴۲-۴۱

<https://globaldialogue.isa-sociology.org/uploads/imgen/-2241v1i-1-farsi.pdf>

۲. گسترش جامعه‌ای جهانی. این مفهوم با «جهانی شدن» (globalization) تفاوت دارد.

۳. این نظریهٔ کاپیتالیسم را در کتاب آینده‌ام The New Economy of World Society [نظام بیناسرمایه‌ای: اقتصاد نوین جامعهٔ جهانی] بسط داده‌ام.

< سرمایه‌داری بی‌کرامت

نوشته فابریسیو ماسیل، استاد مدعو دانشگاه فریدریش-شیلر، آلمان

کشورهای حاشیه و مرکز است. وجود طبقه فرودست همیشه از نشانه‌های خاص کشورهای حاشیه و حتی قاره‌های حاشیه مثل آمریکای لاتین و آفریقا بوده است. [اما] اکنون، با از راه رسیدن خیل مهاجران و همچنین با فقیرتر شدن طبقه‌های مردمی درون کشورها و قاره‌های مرکز — که نموده‌ایش را در ایالات متحده و اروپا می‌بینیم — تولید طبقه فرودست جهانی ویژگی اصلی سرمایه‌داری بی‌کرامت شده است.

به علاوه، این سرمایه‌داری جدید در بی‌ارزش‌شماری حیات انسانی و در طبعی‌سازی این بی‌ارزش‌شماری کارکشته شده است. مثلاً انگاره کرامت انسانی که در قانون اساسی برزیل هم آمده، حداقل ضروری برای حفظ بقای مادی و هستی اخلاقی افراد را به ما یادآوری می‌کند. وقتی این حداقل، نه با فرصت‌های شغلی و نه با سیاست‌های دولتی، تضمین نشود، در وضعیت بی‌کرامتی که شاخصه زندگی طبقه فرودست جهانی است، غرق خواهیم شد. در برزیل، نسبت این طبقه فرودست که هیچ شغلی ندارد به ۳۰ درصد کل جمعیت فعال به لحاظ اقتصادی رسیده است و به تعبیر ژسه سوزا، در نوعی وضعیت فرو-شهروندی (sub-citizenship) زندگی می‌کند. طبقه کارگر بی‌کرامت هم که ۳۰ درصد دیگر جمعیت را تشکیل می‌دهد در شرایط نامنی شغلی به سر می‌برد؛ شرایطی که ما معمولاً آن را متزلزل و بی‌ثبات می‌نامیم.

< تزلزل یا بی‌کرامتی؟

شایسته است که این‌جا درباره مفاهیم تزلزل و بی‌ثبات کاری تأمل کنیم. این واژه‌ها شرایط کاری و وضعیت‌هایی آشکارا بد را توصیف می‌کنند. من [به جای آن‌ها] مفهوم «کار بی‌کرامت» را پیشنهاد می‌کنم، دقیقاً چون چنین مفهومی قادرمان می‌کند هم تیره‌روزی مادی و هم شرایط اخلاقی و وجودی خفت‌باری را که امروزه میلیون‌ها نفر از مردم جهان تجربه می‌کنند، واضح‌تر ببینیم. در نمونه برزیل، ۳۰ درصد جمعیت در مرز کرامت [و بی‌کرامتی] زندگی می‌کنند چون دست‌کم شغلی — حتی اگر شده بی‌کرامت — دارند و ۳۰ درصد دیگر جمعیت هم زیر خط کرامت زندگی می‌کنند چون هیچ شغلی ندارند.

در سناریوی اروپایی، مخصوصاً در مورد فرانسه، روبر کاستل ملاحظاتی مهمی برای فهم سرمایه‌داری بی‌کرامت مطرح کرده است. از نظر او، افول دولت رفاه به معنای گسست جامعه دست‌مزدمحور است. ویژگی اصلی چنین وضعیتی فرایند قطع پیوندهای اجتماعی است که در آن، بازار نیروی کار تعداد فزاینده‌ای

فهم سرمایه‌داری کار ساده‌ای نیست، دقیقاً به این سبب که سرمایه‌داری نظامی اقتصادی و شیوه‌ای برای زندگی است که پیوسته تغییر می‌کند. در طول قرن بیستم، تلاش‌های بسیاری برای تعریف و طبقه‌بندی مراحل سرمایه‌داری صورت گرفته‌اند. امروز، در قرن بیست‌ویکم، جنبه فناورانه این نظام سلطه‌جوت‌ترین چهره‌اش را به ما نمایانده و نوع جدیدی از طبقه فرودست (underclass) دیجیتال را در مقیاس جهانی آفریده است. در این سناریو، همه‌گیری ویروس کرونا فقط نابرابری طبقه‌های اجتماعی سراسر جهان را آشکارتر و عمیق‌تر کرده است.

برای این که بفهمیم چگونه به این نقطه رسیده‌ایم، باید خود را از اوامام مربوط به مقطع کنونی رها کنیم؛ اوامای که رمان‌گونه‌سازی (novelization) سیاست تثبیت‌شان کرده است. رسانه‌های جهانی جریان اصلی، که در رمان‌گونه‌سازی سیاست تخصص یافته‌اند، عرصه سیاست را به صحنه نمایشی بزرگ تبدیل کرده‌اند و به شیوه‌ای نظام‌مند آنچه را که در عرصه اقتصادی رخ می‌دهد از دید پنهان می‌کنند. در چنین شرایطی باید سناریوی ساختاری و تاریخی کلان‌تری را که ما را به نقطه کنونی رسانده، از نو بسازیم.

< ظهور طبقه فرودست جهانی

از دهه ۱۹۷۰ سرمایه‌داری — اگر بخواهیم تعبیر معروف کارل پولانی را [برای به‌کارگیری در شرایط امروز] به‌روزرسانی کنیم — «دگرگونی بزرگی» را از سر گذرانده است. فروپاشی دولت رفاه در ایالات متحده و اروپا پس از عمر شکوهمند سی‌ساله‌اش نقطه عزیمت اصلی ما برای فهم این — به تعبیر تندوتیز اولریش بک — «دنیای قشنگ نوی در کار» است.

در سال‌های طلایی دولت رفاه، از پایان جنگ جهانی دوم تا اواسط دهه ۱۹۷۰، سرمایه‌داری همچنان تلاش می‌کرد قابلیتش در تحقق عدالت اجتماعی را به جهانیان ثابت کند. با شکست دولت رفاه، که نخستین نشانه‌اش رواج کار بی‌ثبات و متزلزل در کشورهای مرکز مثل آلمان، فرانسه و بریتانیا بود، روشن شد که نظام سرمایه‌داری هرگز قابلیت تحقق هیچ نوع عدالتی را نخواهد داشت.

از آن زمان، رفته‌رفته سرمایه‌داری جدیدی در مقیاس جهانی شکل گرفته که من آن را سرمایه‌داری بی‌کرامت (undignified capitalism) می‌نامم. شاخصه اصلی این سرمایه‌داری تولید طبقه فرودست جهانی در هر دو گروه

«بیشتر مدیران ارشد برزیلی به سبب ذهنیت بازارمحور اولترانخبه‌سالاران‌شان در انتخابات سال ۲۰۱۸ از گرایش استبدادی حمایت کردند.»

بنابراین گرچه طبقات مردم به سبب ترس از واداشته شدن به پذیرش بی‌کرامتی به گرایش‌های استبدادی روی می‌آورند، طبقات حاکم به استبدادگرایی روی خوش نشان می‌دهند چون از دست دادن امتیازهای به لحاظ اجتماعی تضمین‌شده برایشان ترسناک است. پژوهشی تجربی درباره مدیران اجرایی که چند سالی است در برزیل مشغول انجامش هستم، این موضوع را نشان می‌دهد. بیشتر مدیران اجرایی برزیلی که خاستگاه طبقاتی بر خوردار، حقوق و دستمزد بالا و سبک زندگی مجللی دارند در انتخابات سال ۲۰۱۸، از گرایش‌های استبدادی حمایت کرده‌اند؛ گرایش‌هایی مبتنی بر ذهنیت بازار شدیداً شایسته‌سالار که آشکارا در گفتمان ژائیر بولسونارو تبلور یافته بودند.

اکنون، با تشدید بی‌کرامتی که محصول سیاست‌های شدیداً نئولیبرالی دولت است و به سیاست مرگ‌آفرینش در مواجهه با پاندمی هم ارتباط دارد، مردم برزیل پیامی جدی ارسال می‌کنند: لولا دا سیلوا که در سال ۲۰۱۸ ظاهراً به اتهام بزرگ‌ترین تقلب سیاسی و حقوقی تاریخی برزیل دستگیر شد، حالا در سال ۲۰۲۲ در نظرسنجی‌های مربوط به انتخابات ریاست‌جمهوری در رتبه اول است. خواهیم دید که آیا جبران بخشی از [آسیب‌های] این تاریخ بی‌کرامتی در آینده نزدیک ممکن است یا نه، و جهان از این تجربه چه درسی خواهد گرفت. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Fabricao Maciel <maciefabricio@gmail.com>

از افراد را از خود می‌راند، بیاین که شرایط جدیدی برای جذب مجددشان فراهم آورد. نتیجه این وضع تولید چیزی است که نگارنده آن را «پس مانده» می‌نامد؛ طبقه فرودست اروپایی که حالا جزئی از جمعیت طبقه فرودست جهانی است.

< سرمایه‌داری بی‌کرامت و راست افراطی

در این بستر، باید ارتباط میان سرمایه‌داری بی‌کرامت و قدرت‌گیری راست افراطی در عرصه جهانی سیاست را هم بررسی کنیم. این‌جا باید از نظر شایعی که می‌گوید خطاهای جریان چپ و احزابش زمینه‌ساز ظهور نواستبدادگرایی در مقیاس جهانی شدند، فاصله بگیریم. همچنین باید از اوهام مقطعی فاصله بگیریم و تحلیل ساختارهای ریشه‌داری را که ما را به این‌جا رسانده‌اند، از سر بگیریم.

در مورد آلمان، کلاوس دوره [وجود] پیوندی مستقیم میان افزایش تزلزل در کارو هواداری از ذهنیت و گرایش‌های راست افراطی را اثبات کرده است. بر این اساس، می‌شود فهمید که استبدادگرایی معلول سرمایه‌داری بی‌کرامت است، نه علتش؛ گرچه بسته به موقعیت می‌تواند بی‌کرامتی را تشدید کنید، چنان که امروز در برزیل و چند کشور دیگر هم می‌بینیم.

< نئولیبرال‌سازی، بازاری‌سازی و بی‌ثبات‌کاری در آموزش عالی

یوهانا گروبر، دانشگاه یوهانس کپلر اتریش و دستیار سردبیر گفتگوی جهانی



تصویرسازی: آریو.

آن رخ نموده است. کا هو موک موضوع فرصت‌های شغلی فارغ‌التحصیلان آموزش عالی را با توجه به توده‌ای‌سازی مؤسسات آموزش عالی شرق آسیا مطرح می‌کند. او در این مقاله به پیامدهای بازار کار بسیار رقابتی ناشی از این توسعه می‌پردازد. الیزابت بالباچفسکی در مقاله خود، از چالش‌های پیش روی دانشگاه‌ها در مقابل دولت نوپوپولیستی می‌گوید؛ دولتی که نه برای ایجاد تحول، بلکه برای شکست نظام‌های آموزش عالی تلاش می‌کند. او نشان می‌دهد که هنگام سقوط مدیریت به دلیل سوءمدیریت دولتی، فرآیندهای تصمیم‌گیری شبه‌خودمختار، در مورد دانشگاه‌های برزیل، به چه نحو می‌توانند متضمن ثبات دانشگاه‌ها باشند. یوسف واقید با نگاهی انتقادی به روند تدریس از راه دور، به ایده دانشگاه‌ها به‌عنوان مؤسسه‌هایی صرفاً مسئول انتقال دانش می‌پردازد؛ ایده‌ای که کووید-۱۹ بر آن صحنه گذاشته است. او در دفاع از تغییر ساختار دانشگاه‌های آفریقای (جنوبی) در راستای اصول اخلاقی آفریقای / اوبونتو و تبدیل دانشگاه‌ها به نهادهایی مستقل بحث می‌کند؛ دانشگاه‌هایی که هم درون جامعه و هم در پیوند با جامعه‌اند. ■

فرایندهای بنیادین تحول، که در قالب فرایندهای بازاری‌سازی نئولیبرال فهمیده می‌شوند، از دهه ۱۹۸۰ آغاز شده است و به اقتصاد، سیاست و جامعه ساختاری جدید داده است. بخش آموزش عالی و دانشگاه‌ها از اوایل دهه ۱۹۹۰ بخشی از این بازاری‌سازی عمومی بخش دولتی بوده‌اند و از آن پس هرچه بیشتر تحت تأثیر اقتصادی‌سازی و نئولیبرال‌سازی قرار گرفته‌اند. در بسیاری کشورها گذار از تنظیم دولتی-بوروکراتیک به گرایش بیشتر به سازماندهی بازار و کسب‌وکار و سازوکارهای کنترلی را می‌توان مشاهده کرد. این امر پیامدهایی جدی در سطوح مختلف به بار آورده است.

در اینجا به سه تغییر مرتبط اشاره می‌شود: مورد اول این است که بسیاری از کشورها برنامه‌های تحصیلی را استانداردسازی کرده و در انتخاب رشته بر اساس علاقه محدودیت‌هایی اعمال نموده‌اند که این امر اساساً شیوه تحصیل را برای دانشجویان تغییر داده است. در عین حال، دانشگاه‌ها دستخوش توده‌ای‌سازی (massification) شده‌اند که این امر بر فرصت‌های شغلی پس از فارغ‌التحصیلی تأثیر گذاشته و از اهمیت مدارک دانشگاهی کاسته است. دوم این که در کنار چرخش نئولیبرالی از دولت رفاه به دولت کار و بی‌ثبات‌کاری اجباری به دنبال آن، در بسیاری از نظام‌های آموزش عالی نظام استخدامی دیگر امنیت شغلی وجود ندارد. با رتبه‌بندی دانشگاه‌ها و دانشگاهیان با معیارهای بازاری، رقابت به‌طور کلی افزایش یافته و نوعی حوزه کاری خلق شده است که (به‌ظاهر) با افزایش بهره‌وری به شیوه‌ای بسیار کارآمد، الزامات تمهیدات مربوط به بازار کار و محل کار منقطع و مقررات‌زدایی شده را برآورده می‌کند. و مورد آخر این که این الزامات جدید گرچه به دلیل رتبه‌بندی یکسان همگان از حیث جنسیتی خنثی ظاهر می‌شوند، تأثیر جدیدی بر ترتیبات جنسیتی در نظام‌های آموزش عالی داشته‌اند. در این نظام، افرادی که توانایی بیشتری در مدیریت زمان خود دارند و مسئولیت مراقبتی بر دوش ندارند، از نظر ساختاری ارجحیت پیدا می‌کنند.

مقالات این پرونده، این تحولات و روندها را در نظام آموزش عالی بررسی می‌کنند و بر پیامدهای مختلف‌شان تمرکز دارند. در مقاله اول استفانی راس و لری سوچ، اثرات نئولیبرال‌سازی جاری در بخش آموزش عالی کانادا را از نظر کالایی‌سازی آموزش عالی و سازماندهی مجدد رژیم‌های کاری بررسی می‌کنند. نگاه نویسندگان این مقاله به تغییرات صورت‌گرفته برای سازگاری طی دوران پاندمی کووید-۱۹ و فرصت‌ها و ضرورت‌های تغییر است که از خلال

< نئولیبرال‌سازی آموزش عالی پس‌پاندمی

استفانی راس، دانشگاه مک‌مستر کانادا و عضو کمیته پژوهشی جنبش‌های کارگری (RC44) و لری سوج، دانشگاه بروک کانادا



در فوریه ۲۰۲۲ اعضای انجمن اساتید دانشگاه آکادیا در نوا اسکوشیا کانادا اعتصاب کردند. اعتبار عکس: کن موتلو.

< نئولیبرال‌سازی به مثابه کالای سازی آموزش عالی

در سه دهه گذشته در آموزش عالی تحولی نئولیبرال رقم خورده است. آموزش عالی از حیث هدف در حال حاضر به نیازهای بازار معطوف است. مؤسسات آموزش عالی همواره بیش‌ازپیش مکلف به تأمین نیازهای کارفرمایان خصوصی در امر تحقیق و تأمین نیروی کار شده‌اند که در اقتصاد جهانی رقابتی به ایشان امکان موفقیت می‌دهد. مؤسسات آموزش عالی خود مشمول نظم بازار شده‌اند و برای جذب دانشجو، دلارهای شهریه‌شان و هر بودجه دولتی که همراه دانشجویان می‌آید رقابت دارند و این رقابت بر سر سرمایه‌گذاری‌ها یا بشردوستی خیرین خصوصی نیز برقرار است که با نفوذ مالی خود به هدف دانشگاه شکل

امروزه میان دست‌اندرکاران آموزش عالی افراد اندکی ممکن است از سه روند اصلی غافل باشند. روند اول این که هدف مؤسسات آموزش عالی به‌وضوح به نیازهای بازار معطوف شده است. دوم، محتوا، سازمان، توزیع و مواهب کار در آموزش عالی به تغییراتی چشمگیر و عمیقاً ملموس داشته است. و روند سوم این که تأثیرات این دو فرآیند به هم مرتبط همچنان موج‌های سازماندهی و مبارزه جمعی را در آموزش عالی به پیش می‌برد، حتی در حالی که چنین مقاومتی نابرابر و با استراتژی‌های فردی سازش، رضایت یا خروج در هم تنیده است. تأثیر پاندمی کووید-۱۹ بر مؤسسات آموزش عالی این روندها را بیش‌ازپیش تشدید و پرسش‌هایی مطرح کرده است در این باره که آموزش عالی پس از پاندمی چگونه و در خدمت چه کسی خواهد بود.

شرایط اضطراری مدیران آموزش عالی را قادر ساخته تا در دوران پاندمی بر تمرکزگرایی در تصمیم‌گیری بیفزایند و برای تنظیم سیاست‌ها و شیوه‌نامه‌ها، نهادهای دانشگاهی را دور بزنند. تصمیم‌گیری در خصوص اصل بازگشت به آموزش حضوری و زمان انجام آن و این که برای بازگشایی مجدد چه موارد بهداشتی و ایمنی محل کار باید رعایت شود، محور اختلافات بوده است. نگرانی اساتید در مورد عوامل مؤثر در تصمیم بازگشت به کار - یعنی تمایل مدیران برای محافظت از سهم بازار و بودجه، به جای دغدغه سلامت و رفاه اعضای جامعه و عدم تأثیرگذاری معنادار بر این تصمیم‌ها - به حس بی‌اعتمادی، عصبانیت، خشم و کناره‌گیری دامن زده است.

پاندمی همچنین سبب تشدید قابل توجه بار کاری شده است. اساتید مجبور شده‌اند به سرعت با آموزش و فرایندهای برخط شرایط اضطراری سازگار شوند و فن‌آوری‌ها و مهارت‌های جدیدی بیاموزند. اساتید هم‌زمان با مواجهه با انتظارات بالا رفته برای انجام کار عاطفی و پاسخگویی به طیفی از نیازهای دانشجویی به علاوه تلاش می‌کردند تا در کنار بیماری، مرگ، ازدست‌دادن شغل و اضطراب عمومی درباره آینده، یادگیری خود را پیش ببرند. آن‌ها مجبور بودند هم‌زمان با مدیریت ترس‌های خود، احساسات دانشجویان را جذب و مدیریت کنند و این اغلب در شرایطی انجام می‌شد که کار از خانه به معنای نیاز به توجه به کودکانی بود که آن‌ها نیز از خانه به صورت مجازی تحصیل می‌کردند. همه این‌ها در شرایطی اتفاق افتاده که انتظارات بهره‌وری پژوهشی کاهش نیافته است، که این نیز خود باعث برخورداری بیشتر اساتیدی می‌شود که از نظر ساختاری در این بخش بسیار قشریندی شده، از پیش، از امتیاز بیشتری برخوردار بوده‌اند.

فرسودگی ناشی از کووید، افزایش ناراضی‌های اساتید نسبت به مدیریت و اقدامات ریاضتی برای بازگرداندن منابع مالی این بخش، اشکالی از مقاومت جمعی به دنبال دارد. هرچند اعتصابات آموزش عالی در روزهای اولیه پاندمی افول پیدا کرد، اکنون شاهدیم ستیزه‌جویی و اختلالات کاری در فضای دانشگاهی افزایش پیدا کرده است. این امر بیش از هر جایی در موج اعتصابات دانشگاهی مشهود است که اوایل سال ۲۰۲۲ در سراسر کانادا و بریتانیا گسترش یافت. گرچه شرایط پاندمی اقدام جمعی را دشوارتر می‌سازد، زمینه مساعدی را نیز برای اعتراضات فراهم آورده است چراکه کارکنان آموزش عالی بیش از هر زمان دیگری نسبت به مدیریت‌شان، احساس بیگانگی دارند.

همچنان پاسخی برای این سؤال نیست که آیا مقاومت از طریق اعتصابات، دانشگاه نئولیبرال را در زمان پس‌پاندمی متحول خواهد کرد یا خیر. با این حال، آنچه مشخص‌تر است این است که فشارهای سیاسی و اقتصادی از بیرون تقریباً به‌طورقطع همچنان به خواسته مدیران دانشگاهی شکل خواهد داد و آن‌ها را و خواهد داشت تا فرآیندهای تصمیم‌گیری و کار را به گونه‌ای بازسازماندهی کنند که به خشم، ناراضی‌ها و حتی ستیزه‌جویی بیشتری میان کارکنان دانشگاهی دامن بزند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Stephanie Ross <rosss10@mcmaster.ca>

Larry Savage <lsavage@brocku.ca>

می‌دهند. اکثر ناظران «بنگاه‌سازی آموزش عالی» خاطرنشان می‌کنند که در هنجارها و رویه‌های تصمیم‌گیری داخلی تحولاتی صورت پذیرفته است به طوری که ساختارهای به سبک بنگاه قدرت را در مدیریت ارشد متمرکز کرده و جایگزین مدیریت جمعی دانشگاهی (collegial governance) شده که در آن اساتید و سایر عوامل آموزشی صاحب مهم‌ترین نقش بودند. بازارگرایی به شکل محدودیت بودجه‌ای و استفاده از شاخص‌های عملکرد برای ساختاردهی به رقابت داخلی و خارجی بر سر منابع نیز ظاهر می‌شود. این تحولات در محتوای برنامه‌های آموزشی نیز مشهود است؛ برنامه‌هایی که اکنون باید به دنبال جذب دانش‌آموزانی باشند که در پی مدرک ارزشمندی برای بازار کارند و بنابراین باید به جای توسعه مهارت‌ها و دیدگاه‌های انتقادی، در پی اثبات سودمندی آن در یافتن موقعیت شغلی باشند.

< سازماندهی دوباره کار: پیاده‌سازی رژیم‌های کاری نئولیبرال

سازماندهی دوباره کار یکی از مؤلفه‌های اساسی نئولیبرال‌سازی آموزش عالی است، چراکه برای پیاده‌سازی این چشم‌انداز آموزشی بازارمحور، به رویه‌های جدید کار دانشگاهی و روابط قدرت نیاز است. به طور مشخص، رویه‌های کار آموزش عالی در معرض تجزیه نیروی کار دانشگاهی به مؤلفه‌های خردتر آموزشی، پژوهشی و خدماتی، مهارت‌زدایی از افرادی که مسئول این مؤلفه‌های مختلف گماشته شده‌اند و ارزان‌تر شدن نیروی کارشان قرار گرفته است؛ نیروی کاری که به شکلی فزاینده قابلیت جایگزینی پیدا کرده است. افزایش قراردادهای موقت هم در آموزش و هم در پژوهش در سراسر آموزش عالی مشهود است، تغییری که هم از هزینه‌ها می‌کاهد و هم کنترل اداری را افزایش می‌دهد، زیرا قراردادی‌های بی‌ثبات به ندرت در مدیریت دانشگاهی دخیل می‌شوند. تشدید بار کاری با پراکندگی و افزایش جو رقابت بر سر «شغل‌های خوب» کمیاب و همچنین قراردادهای نامطمئن موجود همراه شده است. افزایش بار کاری شامل مؤلفه مهم کار عاطفی نیز است. انتظارات در حال تغییر و تکامل دانشجویان از آموزش نیز از مفهوم‌سازی‌های نئولیبرال از دانشگاه خط می‌گیرد و این امر مستلزم مدیریت این انتظارات به روش‌های جدید به دست اساتید است. در نهایت، ما پیش‌رفت هرچه بیشتر اشکال پاسخگویی به بالا و نظارت از پایین را مشاهده می‌کنیم، چنان‌که بهره‌وری کارگران در محوریت ضروریات مؤسسات آموزش عالی قرار می‌گیرد. رزومه دانشگاهی تبدیل به کرونومتر دانشگاهی می‌شود که از آن برای انقیاد خود در حدود فرآیند کار نئولیبرالی استفاده می‌کنند.

< آموزش عالی در پس‌پاندمی: استمرار گذشته یا فضایی برای بدیل‌ها

پاندمی کووید-۱۹ به تشدید این سه روند کمک کرده است: کالایی‌سازی و تمرکزگرایی، سازمان‌دهی مجدد و تشدید بار کاری، و تضاد و مقاومت.

< آموزش عالی و اشتغال: روندها در آسیای شرقی^۱

کا هو موک، دانشگاه لینگنان هنگ‌کنگ



رشد فزاینده [نظام] آموزش عالی موجب دشواری‌هایی در اشتغال دانش‌آموختگان و همچنین تمرکز رقابتی بیشتر بر بازار کار شده است. اعتبار: دانشگاه لینگنان.

< توده‌ای‌سازی آموزش عالی و چالش‌های اشتغال فارغ‌التحصیلان

با شتاب جهانی شدن و تحول در مسیر اقتصاد دانش‌بنیان، کشورهای نوظهور بسیاری نظام آموزش عالی خود را برای بهبود رقابت‌پذیری جهانی توسعه دادند. با این حال و برخلاف انتظارات، فارغ‌التحصیلان هنوز در بازار کار رقابت‌پذیری بالایی از خود نشان نداده‌اند. اگرچه نرخ بیکاری جهانی کاهش یافته است، همچنان بیش از ۱۷۰ میلیون نفر بیکارند (اداره بین‌المللی کار، ۲۰۱۹). آمارهای بانک جهانی حاکی از روند نزولی جمعیت جوانان شاغل پس از آغاز قرن بیست‌ویکم است. در مقایسه با اروپا، آمریکای شمالی و آفریقا، کاهش نرخ اشتغال جوانان در کشورهای آسیایی، به‌ویژه در شرق آسیا، بارزتر است (شکل ۱ را ببینید). داده‌های آسیای شرقی افزایش نوسانی در نرخ بیکاری جوانان را نشان می‌دهد که تحت رکود فعلی پاندمی کووید-۱۹ تشدید شده است.

بازارهای کار شرق آسیا در سال‌های اخیر با هجوم گسترده کارگران تحصیل کرده دانشگاهی مواجه شده است، چرا که فارغ‌التحصیلان نظام آموزش عالی توده‌ای‌سازی شده به دنبال شغل روان گشته‌اند. گسترش فراگیر آموزش عالی در شرق آسیا بی‌شک باعث فشار حضور فارغ‌التحصیلان بر بازار کار شده است و لذا رقابت شدیدی در بازار کار به‌وجود آمده است. جدول ۱ نرخ بیکاری در شرق آسیا (کشورها/مناطق منتخب) بر اساس میزان تحصیلات را در سال ۲۰۲۰ نشان می‌دهد. این ارقام ممکن است مستقیماً بیان‌گر رابطه‌ای علی بین توده‌ای‌سازی آموزش عالی و افزایش نرخ بیکاری نباشد، چنان‌که نرخ بیکاری نسبتاً پایین مانده است. ولی شواهد فزاینده‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد در طی توده‌ای‌سازی این سال‌ها فارغ‌التحصیلان اخیر نتوانسته‌اند موقعیت‌های شغلی رقابتی مطلوبی به دست آورند؛ و به‌این ترتیب پرسش‌هایی در مورد کیفیت مشاغلی که فارغ‌التحصیلان به آن وارد می‌شوند مطرح می‌شود، از جمله اینکه آیا این شغل‌ها در بازار کار رسمی است یا غیررسمی.

جدول ۱. منبع داده‌ها: منطقه اداری ویژه هنگ کنگ.

<https://www.statistics.gov.hk/pub/pdf.B10100062020AN20B0100>

ژاپن، <https://news.yahoo.co.jp/byline/00228342-20210325/fuwaraizo>

سازمان اطلاعات آماری کره، <https://kosis.kr/eng/search/searchList.do>

اداره سرشماری و آمار سازمان آمار تایوان، <https://eng.ctNode&42761=stat.gov.tw/ct.asp?xItem=5=mp&1609>

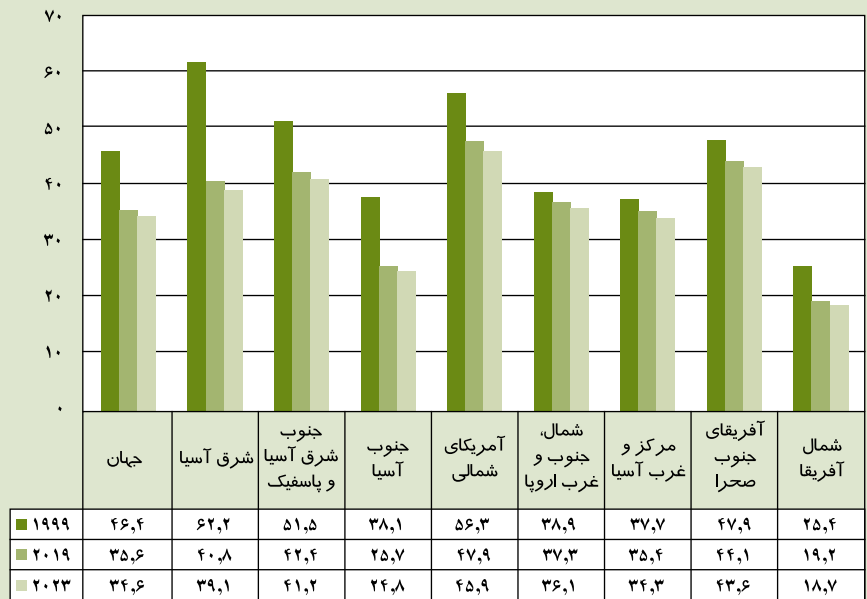
نرخ بیکاری در شرق آسیا در سال ۲۰۲۰
بر اساس مدرک تحصیلی (کشورها/مناطق گزین شده)

کشور/منطقه	سطح تحصیلات	نرخ بیکاری (به درصد)
هنگ کنگ	دیپلم	۵,۱۰
ژاپن	کالج و دانشگاه	۲,۹۰
کره جنوبی	دانشگاه و بالاتر	۳,۵۰
تایوان	دانشگاه و تحصیلات تکمیلی	۴,۹۲

شکل ۱. منبع داده‌ها: بانک جهانی.

<http://datacatalog.worldbank.org>

نسبت اشتغال به جمعیت جوانان



شکل ۲. منبع داده‌ها: اداره ملی آمار چین.

<http://www.stats.gov.cn>

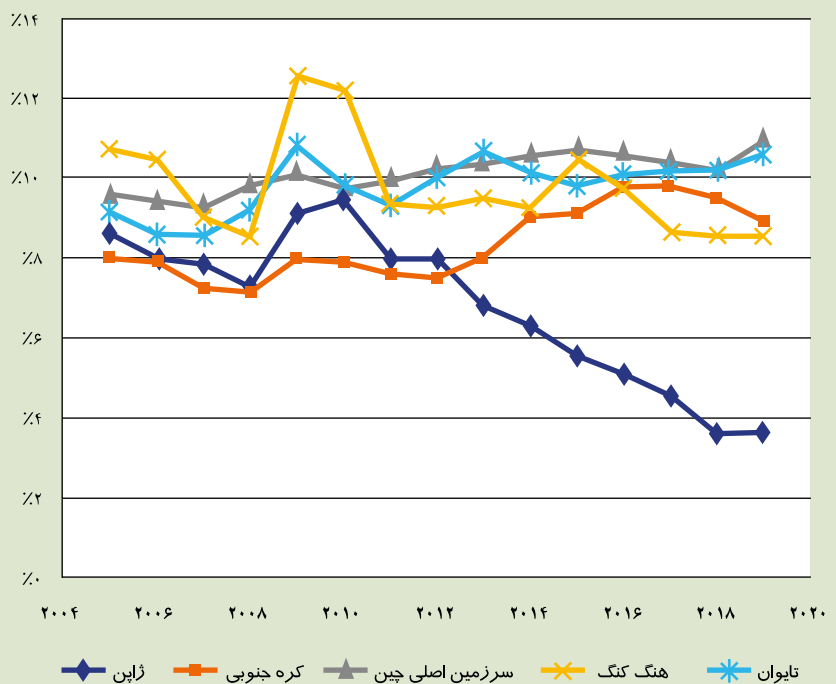
اداره سرشماری و آمار منطقه اداری ویژه هنگ کنگ، <http://www.censtatd.gov.hk/sc>

سازمان ملی آمار تایوان، <http://www.stat.gov.tw>

دفتر ملی آمار کره جنوبی، <http://kostat.go.kr>

اداره آمار ژاپن، <http://www.stat.go.jp>

نرخ بیکاری جوانان در شرق آسیا



< دلالت‌ها برای خط‌مشی‌گذاری

در این مقاله دربارهٔ تاثیر منفی توده‌سازی آموزش عالی بر اشتغال فارغ‌التحصیلان سخن رفت، به‌ویژه عدم‌انطباق آشکار بین مجموعه مهارت‌های فارغ‌التحصیلان و نیازهای در حال تغییر بازار کار. پژوهش حاضر اهمیت تطابق مجموعهٔ دانش و مهارت‌های فارغ‌التحصیلان دانشگاهی با نیازهای بازار کار را نشان می‌دهد. مهارت‌هایی کسب‌شدهٔ فارغ‌التحصیلان جوان از مؤسسات آموزش عالی لزوماً به قابلیت استخدام در بازار کار تبدیل نمی‌شود. افزون بر این، برخی از رویکردهای طرف عرضه، مسئولیت ارتقای مهارت‌های فارغ‌التحصیلان را بر دوش مؤسسات آموزش عالی می‌اندازند. با این حال، تمهیدات استخدامی با تنظیم و اجرای مناسب، ممکن است لزوماً به خود اشتغال فارغ‌التحصیلان منتج نشود. از این رو، مؤسسات آموزش عالی باید از برنامه‌های درسی خود در خصوص پاسخگویی به تغییرات سریع اجتماعی اقتصادی ارزیابی انتقادی داشته باشند.

افزایش بیکاری و اشتغال ناقص فارغ‌التحصیلان، همراه با ناکامی نظریهٔ سرمایهٔ انسانی در تحقق وعده‌هایش، به نارضایتی جوانان دامن زده است. مطالعات اخیر مکرراً حاکی از خوداظهاری جوانان سراسر آسیای شرقی مبنی بر نارضایتی‌اند. به همین ترتیب، جوانان ناراضی در بریتانیا و اروپا، دولت‌های غربی را مجبور کرده‌اند که «بحران جوانان» را به رسمیت بشناسند. دولت‌ها در نقاط مختلف جهان باید با دقت تعارضات تشدیدشدهٔ بین نسلی را مدیریت کنند؛ به‌ویژه زمانی که تعداد فزاینده‌ای از جوانان ناراضی ریشه مشکل را نابرابری‌های نسلی در آموزش، کار، مسکن و رفاه می‌بینند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Ka Ho Mok <kahomok@ln.edu.hk>

۱. این مقاله نسخهٔ ویرایش‌شده و اقتباسی از مقالهٔ اخیر نویسنده است:

Mok, KH, Ke, GG and Tian, Z (2022) "Massification and privatisation of higher education in East Asia: Critical reflections on graduate employment from sociological and political economic perspectives." In: Brown, P et al (eds) *International Handbook for Graduate Employment*. Cheltenham: Edward Elgar. (در دست چاپ).

مطالعات اخیر به‌صورت یک‌پارچه نشان می‌دهد که نسل جدید فارغ‌التحصیلان آموزش عالی در کشورهای غرب و شرق آسیا در یافتن شغل مشکل دارند و با اشتغال ناقص یا بیکاری مواجه‌اند. نمودار ۲ روند روبه‌رشد بیکاری جوانان را در شرق آسیا نشان می‌دهد. علاوه بر این، فارغ‌التحصیلان آموزش عالی ممکن است مجبور شوند با قبول مشاغل کم‌درآمد خود را از بی‌کاری خلاص کنند؛ مشاغلی که مستلزم سطح تحصیلات پایین است. و این‌گونه است که مشکل به اصطلاح «بیش‌صلاحیتی» پدید آمده است. اثر بیش‌تحصیلی و توده‌ای‌سازی ممکن است به نرخ بالای بیکاری، حقوق ماهانه پایین و بی‌ثبات‌کاری ختم شود. عرضهٔ بیش‌ازحد فارغ‌التحصیلان آموزش عالی نه تنها این «خلف وعده» نظریه سرمایهٔ انسانی را عیان می‌کند که سرمایه‌گذاری بیشتر در آموزش عالی تحرک اجتماعی را بهبود می‌بخشد، بلکه این واقعیت ظالمانه را نیز برملا می‌کند که میان صلاحیت‌های فارغ‌التحصیلان جوان دانشگاه‌ها با شغل‌های موجود تطابقی نیست. تعداد جوانان ناراضی که از بی‌ثبات‌کاری گله دارند همواره در حال ازدیاد است.

با در نظر گرفتن ژاپن، کرهٔ جنوبی، هنگ کنگ، تایوان و سرزمین اصلی چین به عنوان نمونه، نرخ بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۲۰ در نوسان بوده است (شکل ۲ را ببینید). توجه داشته باشید که روند توده‌ای‌سازی آموزش عالی نتوانسته است معضل بیکاری جوانان در مناطق شرق آسیا را حل کند و هیچ نشانه‌ای مبنی بر کاهش قابل توجه نرخ بیکاری دیده نمی‌شود. یعنی فارغ‌التحصیلان علیرغم کسب مدارک عالی‌تحصیلی در یافتن شغل مشکل دارند. ژاپن در کاهش نرخ بیکاری در میان فارغ‌التحصیلان جوان عملکرد خوبی داشت، هرچند پس از سال ۲۰۱۸ خللی جزئی در این امر واقع شد. بنابراین، نحوهٔ به‌دست‌آوردن فرصت‌های شغلی مناسب برای فارغ‌التحصیلان آموزش عالی به نگرانی رایجی در سراسر آسیای شرقی تبدیل شده است.

< تاب‌آوری دانشگاه زیر بار پوپولیسم برزیل

الیزابت بالباچفسکی، دانشگاه ساؤپاولو برزیل

تکه چسبانی خیابانی روی دیوار که عبارت «پوپولیسم» روی آن نوشته شده است. اعتبار: فلیکر.



سرمایه‌گذاری در قالب زمان و منابع‌شان برای به‌صدا درآوردن این ناراضیتی و سازماندهی آن منفعت کسب کنند. ایشان این کار را با استفاده از ابزار قدیمی پوپولیستی انجام می‌دهند: پروراندن پیوندی شخصی بین رهبر و پیروان و دادن وعده شمول‌بخشی و حمایت از «مردمی که مدت‌هاست نادیده گرفته شده‌اند.»

< حمله نوپوپولیستی به دانشگاه‌ها

در این گفتمان، دانشگاه‌ها، در کنار سایر موجودیت‌ها، نمایندگان دشمن‌اند: دانشگاه‌ها مهد فرهنگ و ارزش‌های پسامتریالیستی‌اند که باورهای مبنایی «مردم» را به چالش می‌کشند. دانشگاه‌ها مظهر علم و فناوری‌اند که همانا از جمله تهدیدهای اصلی سنت‌های قدیمی است. منبع دیگر سوءظن، رویکرد شک‌گرایانه‌ای است که علم در پرداختن به حقایق تشبیه شده می‌پروراند. این تصورات دانشگاه را به دشمنی بدل می‌کند که بایستی به‌زانو دربیاید. در نسخه تمامیت‌خواه‌تر نوپوپولیسم، سیاست‌های کنترل‌گر زندگی دانشگاهی معنایی عمیق‌تر دارد: هدف، تبدیل دانشگاه به ابزاری برای گسترش ایدئولوژی مسلط تحت حمایت رژیم نوپوپولیستی است.

نوپوپولیسمی که دموکراسی امروز برزیل را تهدید می‌کند نیز ریشه در ناامنی و فقری دارد که از جهانی‌شدن نشأت می‌گیرد. اما عمیق‌تر از این است: این نوپوپولیسم بر ناامنی ناشی از بی‌ثباتی دسترسی به آموزش با کیفیت و

در این مقاله به چالش‌های دانشگاه‌های دولتی در دولت نوپوپولیستی پرداخته می‌شود. برای بررسی این چالش‌ها تجربه معاصر دانشگاه‌های دولتی برزیل در مواجهه با دولت رئیس‌جمهور بولسونارو بررسی می‌شود.

آموزش عالی در چند دهه گذشته در سرتاسر جهان با چالش‌های فراوان ناشی از اقدامات دولتی مواجه بوده است. نئولیبرال‌سازی، بازاری‌سازی، مدیریتی‌سازی و دیگر اصطلاحات توصیف‌گر جنبه‌های پر شمار پویایی در حال تغییر است که به رابطه بین آموزش عالی، دولت‌ها و جامعه شکل می‌دهند. با این حال، تجربه دولتی نوپوپولیستی یک گام پیش‌تر می‌رود: در این نوع حکومت، دانشگاه‌ها صرفاً با محیط خط‌مشی‌گذاری خصمانه‌ای که برای تحقق تغییر فشار می‌آورد مواجه نیستند. بلکه، دانشگاه‌ها با محیطی خصومت‌آمیز روبرو می‌شوند که در آن، دولت نه تحول، بلکه شکست دانشگاه را می‌خواهد.

در تحلیل سیاسی، پوپولیسم اصطلاحی قدیمی است و برای توصیف رهبرانی به کار می‌رود که با بسیج حمایت مستقیم بخش بزرگی از مردم به قدرت می‌رسند و در قدرت باقی می‌مانند. این رهبران برای نیل به این بسیج مردمی به شیوه‌ای حساب‌شده گفتمان‌های مختلفی ابداع می‌کنند که ناراضیتی و خشم اقشار مختلف جامعه را هدف قرار می‌دهد. در حال حاضر، رشد قارچ‌گونه غیظ گسترده در اقشاری که به واسطه پویایی جامعه دانشی به حاشیه رانده شده‌اند، فرصتی شگرف برای سودجویان سیاسی پدید آورده تا از

< مقاومت دانشگاه‌ها

علیرغم چنین محیط نامطلوبی، دانشگاه‌های برزیل به حیات‌شان ادامه دادند. آن‌ها توانستند با چالش‌های ناشی از پاندمی مقابله کنند، با استفاده از ابزارهای موجود برای آموزش از راه دور منابعی برای تغییر بنیادی در آموزش و یادگیری پیدا کنند و برنامه‌هایی برای دسترسی دانش‌آموزان ضعیف‌تر به اینترنت راه بیندازند. برنامه‌های پژوهشی و تحصیلات تکمیلی در زمینه‌های مختلف در خود تغییراتی بنیادین دادند؛ این امر با تمرکز بر درک پیامدهای چندگانه پاندمی ممکن شد که حضور دانشگاه را در چشمان جامعه برزیل توجیه می‌کرد.

مقاومت دانشگاه از منابع متفاوتی می‌آید که در عین حال مکمل یکدیگرند. منبع اول، حضور متحدان قوی در جامعه برزیل، به‌ویژه رسانه‌ها و نظام قضایی است. این میراث نقش مهمی است که دانشگاه‌های دولتی در مبارزه برای دموکراتیک‌سازی کشور بین دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ایفا کردند. منبع دوم مربوط به نقش رویه‌های مرور همتایان (peer-review) در سیاست‌های علوم و تحصیلات تکمیلی است. هنگام مواجهه با تهدید آزار و شکنجه، دانشگاهیان از همه مناطق در حمایت از آزادی دانشگاهی به‌صفت شدند. در آخر، قوانین مدیریت جمعی دانشگاهی (collegiality) همچنان اساس حکمرانی دانشگاهی در برزیل است. مدیریت جمعی به این معنی است که موارد تصمیم‌گیری دانشگاه غیرمتمرکز است و مراکز تصمیم‌گیری نیمه‌مستقل بسیاری هستند که همپوشانی دارند. دپارتمان‌ها، دانشکده‌ها، آزمایشگاه‌ها، مؤسسات و برنامه‌ها در فرآیند تصمیم‌گیری داخلی، همگی در جاتی از استقلال دارند. هنگام سقوط مدیریت مرکزی به دلیل سوءمدیریت، این مراکز تصمیم‌گیری پا پیش گذاشتند و با ایجاد ارتباطات موقت، دانشگاه را از بحران خارج کردند. بنابراین، تجربه برزیل نشان می‌دهد که چطور الگوهای حکمرانی کهن هنوز در حفظ تاب‌آوری دانشگاه در برابر طوفان‌های دولت‌های اقتدارگرای نئوپولیستی مدخلیت دارند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Elizabeth Balbachevsky <balbasky@usp.br>

کمبود گسترده در آموزش مهارت‌ها و شایستگی‌های مدرن می‌دمد. ژائیر ماسیاس بولسونارو در مبارزات انتخاباتی پیروزمندان‌اش برای رسیدن به مسند ریاست‌جمهوری به‌خوبی از این غیظ بهره گرفت. موفقیت او در انتخابات با بسیج شبکه‌های مختلف رسانه‌های اجتماعی و طراحی روایت‌های متنوع مختص حامیان‌ش ممکن شد. هر روایت منابعی از نفرت و غیظ را دنبال می‌کرد و این نامزد انتخاباتی را در مقام مظهر به‌حق همه نارضایتی‌ها و مبارزی برای ارزش‌های قدیمی و سنتی معرفی می‌کرد.

بولسونارو در دوره زمامداری‌اش، با ترکیب حمایت شبکه‌ای بزرگ، پراکنده و متنوع از پیروانی که از طریق رسانه‌های اجتماعی بسیج شده‌اند و حمایت مشتاقانه مجموعه وسیعی از اعضای کنگره از احزاب مختلف، حکومت کرده است. بسیج حمایت سیاسی بولسونارو با دستورکاری محافظه‌کار محقق می‌شود. هدف اصلی آن برچیدن چارچوب‌های نظارتی موجود در همه زمینه‌ها است: محیط‌زیست، بهداشت، آموزش، زیرساخت و رفاه.

دولت بولسونارو به‌علاوه دانشگاه‌های دولتی را نیز دشمن شمرده است. اعضای دولت در مناسبت‌های مختلف دانشگاه‌های دولتی را لانه‌های کمونیست‌ها و ملحدان معرفی کرده‌اند و مسئولین دانشگاه را به رواداری در قبال کشت ماریجوانا در فضاهای دانشگاهی خود متهم کرده‌اند. به این ترتیب دولت بولسونارو بودجه دانشگاه‌های فدرال را به شدت کاهش داد. وزارت دادگستری یک قانون قدیمی مربوط به سال‌های استبدادی دهه ۱۹۶۰ را به کار گرفت تا هر زمان که دانشگاهیان و کارکنان مدیریت عالی دانشگاه جرأت کنند در سخنرانی‌های عمومی‌شان از دولت انتقاد کنند، تحت پیگرد قانونی قرار بگیرند. دولت به بهانه پاندمی، استخدام دانشگاهیان و کارمندان جدید را نیز متوقف کرد. اقداماتی برای مداخله در استقلال دانشگاهی در مناسبت‌های مختلف صورت گرفت: کاهش منابع حمایت از علوم اجتماعی و علوم انسانی و اقداماتی در جهت به‌خطرانداختن تداوم برنامه‌های تحصیلات تکمیلی متمرکز بر نابرابری‌های جنسیتی و نژادی. سرانجام، دولت در بسیاری از مواقع با دورزدن قواعد سنتی دانشگاه و انتصاب رهبران جنبش‌های خرد محافظه‌کار در مقام سرپرست دانشگاه‌ها، مدیریت داخلی دانشگاه‌ها را مختل کرد.

< در باب امکان تحقق دانشگاه اوبونتو

یوسف واقید، دانشگاه استنبوش آفریقای جنوبی

اوبونتو می‌تواند موجد شکلی از آموزش عالی باشد که در به قوه تحول‌آفرینی خود این نهاد، بازنگری می‌کند.

وجه تمایز اوبونتو پیوند درونی‌اش با کنش انسانی و برقراری ارتباط خارجی با سایر انسان‌ها، زمینه‌ها و موجودیت‌های غیرانسانی، مانند رایانه‌ها و سایر دستگاه‌های فناورانه است. اوبونتو با تأکید بر این گزاره که «من هستم پس ما هستیم» بر داشتن روابط درونی و متقابل با خود و دیگران، از جمله اجسام و اشیاء، دلالت دارد، به طوری که اعمالی که اوبونتو به آن‌ها اشاره می‌کند، از جنس انجام کارها با دیگران‌اند و نه همیشه در قبال دیگران و برای دیگران. به نظر من دانشگاه ملهم از اوبونتو می‌تواند فرصت‌پذیر این نهاد بگذارد که در عین حفظ استقلالش، دربارهٔ اعمالش به عموم مردم پاسخگو باشد. چنین دانشگاهی در اصل نه تنها بر دستور کار تحول این نهاد صحنه می‌گذارد، بلکه اول‌ازهمه حیطةٔ عملش را به دغدغه‌های عمومی می‌گستراند. اشاره‌ام در اینجا به موضوعاتی است که به دگرگونی دانشگاه [از منظر] ادعاهایش دربارهٔ دانش و منطق و خطوط پژوهشی‌ای که پیش‌تر مورد توجه نبوده‌اند مربوط می‌شوند. دوم این‌که چنین دانشگاهی تعامل خود با اجتماع عام‌تر را نه به عنوان ارائهٔ خدمت یا فعالیتی تأثیرگذار، بلکه نوعی همکاری واقعی در جهت منافع نهاد دانشگاه و عموم مردم در نظر می‌گیرد. سوم این‌که دانشگاه می‌تواند مدعی پرورش توجه اخلاقی به دغدغه‌های محلی و جهانی در و دربارهٔ موضوعاتی شود که کرامت انسانی، عدالت اجتماعی و ترمیمی و همزیستی مسالمت‌آمیز انسانی را ارتقا می‌دهند.

< استعمارزدایی/پاک‌سازی از استعمار و دانشگاه اوبونتو

حیاتی‌ترین جنبهٔ تحول آموزش عالی که دانشگاه دولتی موظف است با فوریت بیشتری دنبال کند، مفهوم استعمارزدایی (decolonization) است. وقتی از استعمارزدایی آموزش عالی صحبت می‌کنیم، منظورمان کردوکارهای مقاومتی است که برای برهم‌زدن درک مخدوش از تقسیم قدرت عرضه می‌شوند که خود بر کردوکارهای آموزش عالی تأثیر می‌گذارند. مفهوم پاک‌سازی از استعمار (decoloniality) را در کنار مفهوم استعمارزدایی می‌توان احیای ارزش‌های فرهنگی، آرمان‌های اقتصادی و منافع دانش‌محور جوامع (پیش‌تر) مستعمره قلمداد کرد. پس استعمارزدایی از دانشگاه دولتی به طور ضمنی تلاشی در جهت تقابل و تضعیف میراث امپریالیستی و ارزش‌زدایی از فرهنگ‌ها و منافع دانش‌محور اجتماعات به حاشیه‌رانده شده است. به این ترتیب، استعمارزدایی از آموزش عالی را می‌توان به عنوان صورت‌بندی دوبارهٔ نظام‌های

در این مقاله، در دفاع از بازنگری در ایدهٔ دانشگاه در پرتو اصول اخلاقی آفریقای اوبونتو استدلال می‌کنم؛ کلمهٔ اوبونتو به معنی وابستگی متقابل و کرامت انسانی است. دانشگاه‌ها در سراسر جهان به نهادهایی تبدیل شده‌اند که با طیفی از اهداف مختلف از استقلال فردی تا مسئولیت‌پذیری عمومی تا خدمت به منافع اقتصاد و بازارها به کار (باز)تولید دانش مشغولند. باین حال، دغدغهٔ اصلی من این است که دانشگاه‌ها همیشه اهداف پاسخ‌گویی یا مسئولیت‌پذیری عمومی را برآورده نکرده‌اند.

< دانشگاه دولتی در معرض تهدید

علیرغم ادعای تحول‌مبنایی در دانشگاه‌های دولتی آفریقا (ی جنوبی)، بی‌میلی دانشگاه به حل‌وفصل شایسته و جسورانهٔ موضوعاتی مانند اعتراضات جاری دانشجویی در مخالفت با افزایش شهریه‌ها، فساد نهادی و سوءمدیریت منابع، نابرابری و طرد جنسیتی، آزار جنسی، تخلفاتی شامل رشوه‌گیری در ازای نمره، سرقت علمی و بی‌انضباطی، و زیاده‌نوشی و بزه‌کاری دانشجویان، بحران‌های آموزش دانشگاهی را تشدید می‌کند. باین حال و با اختلاف، نگران‌کننده‌ترین جنبهٔ زندگی دانشگاهی مربوط به خود فعالیت آموزش و یادگیری در نظام آموزش عالی است. به نظر می‌رسد که آموزش و یادگیری به طور عمده حول انتقال و کسب دانش باقی‌مانده‌اند و فرصت محدودی برای شیوه‌های آموزش انتقادی مهیا بوده است. با ظهور آموزش از راه دور برخط اضطراری در دوران پاندمی ویروس کرونا، به نظر می‌رسد گویی یادگیری انتقادی دگر بار قربانی یادگیری از راه دور برخط و یادگیری ترکیبی شده است، چنان‌که گویی این رویکردهای آموزش عالی به‌خودی‌خود می‌توانند موجد اعتماد نسبت به آموزش دانشگاهی باشند. به این ترتیب، به نظر می‌رسد مسئولیت عمومی دانشگاه در معرض تهدید باشد و بی‌آنکه بخواهیم بیهوده بزرگش کنیم، به نظر می‌آید که این نهاد در آستانهٔ سقوط باشد.

در واکنش به وضعیت وخیمی که به نظر می‌رسد گریبان‌گیر دانشگاه در آفریقا (ی جنوبی) باشد، پیشنهاد می‌کنم که ایدهٔ دانشگاه، در پرتو اصول اخلاقی آفریقای اوبونتو بازاندیشی شود. در نگاه من، اوبونتو هم مفهومی فلسفی و هم مفهومی سیاسی اخلاقی است که می‌تواند اولاً در زمانهٔ آشفتگی به تفکری متفاوت دربارهٔ دانشگاه کمک کند و ثانیاً به کار اعمال شیوه‌هایی آید که می‌توانند اهداف نهادی و تحول‌آفرین را با نگره‌ای از اجتماع هم‌سو سازد که در آن دانشگاهیان و دانشجویان بتوانند روابط [مبتنی بر] آزادی فردی، مشارکت جمعی و تعلق به یکدیگر را در آن بستر به‌روراندند. قاب‌بندی مسئله در چارچوب

«قاب‌بندیِ اوبونتو می‌تواند نوعی نهاد آموزش عالی پدید آورد که بار دیگر به قابلیت تحول‌آفرینی خود این نهاد توجه کند.»

هم جنبه آموزشی دارد و هم جنبه سیاسی. تحقق مشارکت مشورتی به عنوان کنشی در دل آموزش عالی مشروط به حضور پرسشگران مستقلی است که بتوانند حق قضاوت در داخل و خارج از دانشگاه را ارائه کنند. شرط آموزش عالی این است که افراد با روحیه گشودگی، بازاندیشی و به‌هم‌پیوستگی با هم کار کنند و کنش داشته باشند و به این ترتیب مسائل را برای ارزش درونی و بیرونی‌شان در کنار هم بکاوند. نکته این است که اوبونتو نمی‌تواند صرفاً به انجام آموزش عالی برای اهداف ذاتی‌اش محدود باشد، زیرا که این امر نافی مسئولیت دانشگاه در قبال مردم، اجتماع و جهان است.

ثالثاً، دانشگاه اوبونتو می‌بایست آینده‌نگر باشد و الزامات محلی و جهانی را در نظر بگیرد. مطالبه چنین درکی از یک دانشگاه آفریقایی منطقی است، چراکه دانشگاهی که از اوبونتو الهام گرفته باشد در فرآیند شدن باقی می‌ماند. چنین دانشگاهی باید دنبال چیزی فراتر از صرف مطالعه دغدغه‌های محلی و اجتماعی باشد و باید به مشکلات جهانی در تلاش برای حصول همزیستی، به رسمیت شناختن چندصدایی و وابستگی همگانی برای همکاری و پیشرفت مسالمت‌آمیز بپردازد. چنین دانشگاه اوبونتویی است که می‌تواند تا حدودی به دغدغه‌ها و کابوس‌های جهانی رسیدگی کند.

در نهایت، ممکن است عاقلانه باشد که جمله اوبونتو را کمی تغییر دهیم و آن را از «من هستم پس ما هستیم» به «من هستم، پس ما هستیم و می‌توانیم» تبدیل کنیم. این بدان معناست که دانشگاه اوبونتو باید همیشه دانشگاهی در حال شدن، با مجموعه‌ای از احتمالات باز و نه محتوم در نظر گرفته شود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Yusef Waghid <yw@sun.ac.za>

ارزشی زیربنایی اجتماعات مطرود مطرح شود. اینجاست که پروژه استعمارزدایی با اوبونتو پیوند می‌خورد، به این معنا که اوبونتو نیز بر محترم شمردن ارزش‌های دیگری در دیگری‌بودنشان، اصرار دارد. از این رو، استعمارزدایی از آموزش عالی مترادف با تغییر شکل آن بر اساس ارزش‌های اخلاقی اوبونتو است.

به‌درستی می‌توان این سؤال را مطرح کرد: آیا دانشگاه اوبونتو با دانشگاه کارآفرین، دانشگاه متفکر و دانشگاه دوست محیط‌زیست تفاوت دارد؟ گرچه این فهم‌های متفاوت الزامات معرفتی و نیز اخلاقی دانشگاه را درباره خود و جوامعی که این فهم‌ها در آن رخ می‌نمایانند، برجسته می‌سازد. من استدلال می‌کنم که از طریق دانشگاه اوبونتو است که احساس‌گرایی در قالب کرامت و انسانیت، ظرفیت دانشگاه را برای استقلال، مسئولیت‌پذیری و انتقادپذیری افزایش می‌دهد.

چه چیزی است که دانشگاه را اوبونتو می‌کند؟ اولاً، استفاده از جمله «من هستم پس ما هستیم»، به‌خصوص عبارت «من هستم»، بر ادعای دانشگاه درباره استقلال عمل را برجسته می‌کند. آنچه که دانشگاه را دانشگاه می‌کند، در وهله اول وفاداری‌اش به پرورش و تضمین کنش فردی مستقل است؛ مفهومی که در جمله «من هستم» طنین‌انداز می‌شود.

در ثانی، عبارت «ما هستیم» اوبونتو در پیگیری کنش جمعی انسانی مدخلیت پیدا می‌کند. البته این جمع‌بودگی در اوبونتو بر مشارکت مشورتی مبتنی است. نکته این است که دانشگاه اوبونتو به کنش مشورتی اعضای تشکل‌دهنده دانشگاه - جویندگان فکری‌اش - پروبال می‌دهد. این نوع مشارکت مشورتی

< ضرورت آرمان‌شهر حقیقی

مایکل بوراوی، دانشگاه کالیفرنیا، برکلی آمریکا

کرد. رایت در تجسم آرمان‌شهرهای حقیقی ویژگی‌های مخرب سرمایه‌داری را که آرمان‌شهرهای حقیقی قصد محو آن را داشتند، فهرست می‌کند و مدعی می‌شود که ریشه‌های این آرمان‌شهرها را باید در جامعه مدنی جست. وی به دنبال بازگرداندن امر اجتماعی به سوسیالیسم بود. او در کتاب چگونه در قرن بیست و یکم ضد سرمایه‌داری باشیم آرمان‌شهرهای حقیقی را بر زمینه ارزش‌های همراهشان قرار می‌دهد - برابری، دموکراسی، عدالت اجتماعی و همبستگی - ارزش‌هایی‌اند که برای مشروعیت‌بخشی به سرمایه‌داری به کار گرفته شده‌اند، اما تحت سرمایه‌داری تنها به صورت جزئی امکان تحقق دارند. هنوز هم درباره نیروی محرکه آرمان‌شهرهای حقیقی و اینکه به چه معنا ضد سرمایه‌داری‌اند، ابهام وجود دارد. در این مقاله کوتاه نشان خواهیم داد که یک پاسخ به این پرسش را می‌توان در دگرگونی بزرگ کارل پلانی (۱۹۴۴) یافت. همان‌طور که بحث خواهیم کرد، دیدگاه‌های پلانی خودشان محدودند؛ آنها را باید با دُزی از نظریه مارکسی درباره پویایی‌های سرمایه‌داری تلفیق کرد. این دایره زمانی کامل می‌شود که ما تشخیص‌متموجه شویم که نظریه مارکسی به چرخش رایت از آرمان‌شهرهای تخیلی به آرمان‌شهرهای حقیقی نیاز دارد.

< در جست‌وجوی وحدت آرمان‌شهرهای حقیقی

معماری تجسم آرمان‌شهرهای حقیقی رایت سادگی پرظرافتی دارد: نقد سرمایه‌داری (عارضه‌یابی)؛ بدیل‌های سرمایه‌داری (راه‌حل‌ها)؛ مسئله دگرگونی (علاج). رایت یازده نقد به سرمایه‌داری وارد می‌کند. به‌طور خلاصه، سرمایه‌داری رنج نابجای بشری را تداوم می‌بخشد؛ شرایط شکوفایی بشر را مسدود می‌کند؛ آزادی فردی را محدود می‌کند؛ اصول برابری را نقض می‌کند؛ در جنبه‌های حیاتی ناکارآمد است؛ به سمت مصرف‌گرایی سوگیری دارد؛ محیط‌زیست را تخریب می‌کند؛ ارزش‌های پذیرفته در سطح عموم را به خطر می‌اندازد؛ آب به آسیاب نظامی‌گری و امپریالیسم می‌ریزد؛ اجتماع را تحلیل می‌برد؛ دموکراسی را محدود می‌کند. این یک کیفرخواست تمام‌عیار است! عناصر آن پیوند نزدیکی با هم دارند اما هیچ مضمون وحدت‌آفرین یا نقد اساسی به دست نمی‌دهند.

اگر وحدتی وجود دارد، نه در نقد سرمایه‌داری، بلکه در راه‌حل است، یعنی توانمندسازی جامعه مدنی در برابر اقتصاد و دولت، احیای امر اجتماعی در سوسیالیسم. او با پیچیدن نسخه ایده آرمان‌شهرهای تخیلی که دامن‌گیر تاریخ سوسیالیسم شده بود، مشغول کشف «آرمان‌شهرهای حقیقی» شد: فرم‌اسیون‌های واقعاً موجود - نهادها و تشکیلات - با خصلت ضد سرمایه‌داری که در رخنه‌های سرمایه‌داری یا در همزیستی با توسعه سرمایه‌داری رشد می‌کنند.

اریک اولین رایت از پیشگامان بازسازی مارکسیسم بود. کار او درباره موقعیت‌های طبقاتی متناقض - روابط میانجی میان طبقات بنیادین مارکس - تبدیل به پروژه‌ای جهانی و الهام‌بخش تحلیل طبقاتی در سراسر جهان شد. او تا روزهای منتهی به مرگ خود با بنیان‌های منطقی و همبسته‌های تجربی طبقه دست‌وپنجه نرم می‌کرد. طبقات (۱۹۸۵)، اهمیت طبقه (۱۹۹۷)، و تأملات نهایی او فهم طبقه (۲۰۱۵) از مهمترین کتاب‌های اویند. فقط یکی از این پروژه‌های جهانی مذکور هم می‌توانست برای اکثریت افراد رضایت‌بخش باشد، اما رایت در اوایل ۱۹۹۰ دومین پروژه جهانی، پروژه آرمان‌شهر حقیقی را آغاز کرد. آن زمان، زمان فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود در اتحاد جماهیر شوروی و اقمار آن، گذار چین به سرمایه‌داری دولتی و همچنین تثبیت نتولیرالیسم بود.

بسیاری با این رویدادهای تاریخی مرگ مارکسیسم را اعلام کردند. اما رایت موضع مخالف گرفت. او که از ارتباط خود با دولت‌های حزبی اتحاد جماهیر شوروی و چین رها شده بود، این را فرصتی برای احیای دوباره مارکسیسم با چشم‌اندازهای زمینه‌مند از آینده حقیقی سوسیالیستی تلقی کرد - چشم‌اندازهایی ریشه‌دار در نهادهای واقعاً موجود که در رخنه‌های سرمایه‌داری رشد کرده بودند یا برخاسته از وابستگی سرمایه‌داری به نیروی کار بودند. او در اثر بزرگ خود تصور آرمان‌شهر حقیقی (۲۰۱۰) یک معماری نظری مبسوط برای آرمان‌شهرهای حقیقی ایجاد کرد و بعدها دیدگاه‌هایش را به عنوان یک مانیفست، با عنوان چگونه در قرن بیست و یکم ضد سرمایه‌داری باشیم (۲۰۱۹) ارائه کرد که پس از مرگش به ۱۳ زبان ترجمه شد.

اما رایت فقط یک نظریه‌پرداز آرمان‌شهرهای حقیقی نبود، بلکه جوینده آرمان‌شهرهای حقیقی هم بود، در جستجوی مصاف‌هایی برای سرمایه‌داری در هر کجای جهان که امکان پدیدار شدن داشت، جهان را می‌گشت و با فعالانی که برای تحقق وعده‌هایشان تلاش می‌کردند گفت‌وگو می‌کرد. او نه تنها برای دانشگاهیان بلکه برای جامعه بسیار گسترده‌تری که برای عدالت اجتماعی مبارزه می‌کرد، الهام‌بخش بود. رایت در گفت‌وگو با بازیگران اصلی این آرمان‌شهر حقیقی در اصول زیربنایی و تناقض‌های درونی آنها و شرایط وجود و گسترششان کاوش می‌کرد. او سمینارهایی را در دانشکده خود در دانشگاه ویسکانسین و همین‌طور در دورترین نقاط جهان برپا می‌کرد تا امکان‌ها و محدودیت‌های آرمان‌شهرهای حقیقی را به بحث بگذارد. این سمینارها دست‌آخر به مجموعه کتاب‌های او راه یافتند که انتشارات ورسو منتشر کرد.

اریک رایت با وجود تمام پیشرفت‌هایی که سبب شد، وظیفه ناتمام ایجاد وحدت در آرمان‌شهرهای حقیقی به‌منزله پروژه‌ای ضد سرمایه‌دارانه را به ما واگذار

«چه کسی کنشگر جمعی را برای نجات بشریت از سرمایه‌داری پدید خواهد آورد؟ این همان مسئله‌ای است که مارکس، پولانی و رایت یافتن راه‌حلش را به ما سپرده‌اند.»

مصرفی‌شان از بین می‌رود. با این حال دور دیگری از بازاری‌سازی در دهه ۱۹۷۰ آغاز شد. چرا او چشمانش را به این احتمال بست؟ به عقیده من، پاسخ این است که او تصویری ایده‌آل از بنیادگرایی بازار داشت - آرمان شهری خطرناک که از درون سر اقتصاددانان لیبرال گمراه سرچشمه گرفته بود.

ایده‌آل‌گرایی پولانی در عناد او با تحلیل مارکسیستی از سرمایه‌داری نیز آشکار می‌شود - عناد با قوانین توسعه سرمایه‌داری و ستیز طبقاتی حاصل از آن. از دیدگاه پولانی مارکس احتمال ستیز طبقاتی ناشی از استثمار را دست‌بالا گرفته بود. در واقع، در شرح مارکس تناقض هست: در حالی که استثمار محسوس نیست و رمزآلود است و در حالی که کارگران در بسط حداکثری سرمایه‌داری منفعت مادی دارند، ستیز طبقاتی چگونه می‌تواند وجود داشته باشد؟

پولانی در عوض آنکه با این تناقض‌های مارکسی دست‌وپنجه نرم کند، این دیدگاه را اتخاذ می‌کند که بیگانگی در سرمایه‌داری از دریچه کالایی‌شدن بهتر درک می‌شود تا از دریچه تولید. در حالی که از نظر مارکس کالایی‌سازی در خدمت رمزگونه کردن استثمار در تولید است، به عقیده پولانی ویرانگری کالایی‌سازی، به‌طور خاص «کالاهای ساختگی»، سبب سلب مالکیت و نارضایتی می‌گردد. اما پولانی که پویایی‌های مارکسیستی را کنار می‌گذارد و با نادیده گرفتن استثمار بر کالایی‌سازی متمرکز می‌شود و با نادیده گرفتن تولید بر بازارها متمرکز می‌شود، درباره پویایی‌های سرمایه‌داری و نظریه (عدم) انباشت بدون نظریه می‌ماند. بنابراین نمی‌تواند ریشه‌های بازاری شدن را در بسط تناقض‌آمیز خود سرمایه‌داری در نظر بگیرد. این موضوع مستلزم بازگشت به مارکس است.

< بازگشت به مارکس از پولانی

کالایی‌سازی یک ویژگی تصادفی سرمایه‌داری نیست که اقتصاددانان جایز الخطای لیبرال ایجادش کرده باشند. بلکه راهی است که از طریق آن سرمایه‌داری موفق به حل بحران‌های سیستمی تولید اضافی و سودآوری خود می‌شود. تولید اضافی با جست‌وجوی بازارهای جدید جبران می‌شود، و این فقط در آغاز سرمایه‌داری نیست که اتفاق می‌افتد بلکه در سرتاسر سرمایه‌داری تداوم می‌یابد و شاید بتوان اضافه کرد که دژ بهینه‌ای از خشونت را نیز دخیل می‌کند. می‌توان امپریالیسم را استخراج مواد خامی در نظر بگیریم که با کار ارزان در مستعمره‌ها ممکن می‌شود و در نتیجه بازارهای مصرف جدیدی خلق می‌شود. به بیان دیگر، در خلال موج‌های بازاری‌سازی - بسط کالایی‌سازی - است که سرمایه‌داری بر بحران‌هایی که خودش ایجاد می‌کند فائق می‌آید. در این صورت جنبش‌های مخالف کالایی‌سازی می‌توانند مصافی برای سرمایه‌داری باشند: ضد کالایی‌سازی می‌تواند ضد سرمایه‌داری باشد. بنابراین، اگر ما ویرانگری سرمایه‌داری را با موج‌های مکرر کالایی‌سازی

برخی از آرمان شهرهای حقیقی مورد علاقه او اینها بودند: کمک‌هزینه درآمد پایه، تعاونی‌ها، ویکی‌پدیا، تخصیص بودجه مشارکتی، اقتصاد اجتماعی. پروژه او کار با متخصصان، صورت‌بندی انتزاعی آرمان‌شهر حقیقی و ارزیابی شرایط وجود و اشاعه آن و همچنین تناقض‌های درونی آن بود. آرمان شهرهای حقیقی در درون سرمایه‌داری ضد سرمایه‌داری بودند و همزمان به مصاف یک یا چند خصلت مخرب سرمایه‌داری می‌رفتند. رایت مجموعه‌ای از استراتژی‌های گذار - همزیستی، رخنه کردن، خروج و گسیختن - را صورت‌بندی کرد اما درباره عواملان چنین دگرگونی‌ای نسبتاً محتاط بود. نکته مهم دیگر اینکه او نتوانست این آرمان شهرهای حقیقی را به یک نظریه درباره پویایی‌های سرمایه‌داری گره بزند، نظریه‌ای که بتواند ظهور این آرمان شهرهای حقیقی و همچنین مصافشان با سرمایه‌داری را نیز توضیح بدهد. من برای نجات پروژه رایت به سراغ کارل پولانی و مارکس می‌روم.

< از رایت تا پولانی

پولانی نیز شیفته آرمان شهرهای حقیقی بود - کمونالیسم رابرت اوون، رشد تعاونی‌ها و نطفه سوسیالیسم صنفی. همه آنها در جنبش‌های اجتماعی قرن نوزدهم انگلستان جای گرفته بودند و کالایی‌سازی بی‌قاعده کار را به مصاف می‌طلبیدند. همان‌طور که خواهیم دید، آرمان شهرهای حقیقی رایت را نیز می‌توان ضد جنبشی علیه کالایی‌سازی دانست. آنچه چندان واضح نیست، رابطه آنها با سرمایه‌داری است.

پولانی فاشیسم، استالینیسم، سوسیال دموکراسی را واکنش‌های دولت‌محور به بازاری‌سازی بی‌قاعده می‌دانست. اما ارتباط منطقی بین دعوی‌های دوره‌ای بنیادگرایی بازار و سرمایه‌داری چیست؟ در پاسخ به این سوال یک سرنخ جالب در **تناقض** معروف پولانی نهفته است: ناکامی او در پیش‌بینی موج سوم بازاری‌شدن که در دهه ۱۹۷۰ آغاز شد که ما آن را نتولیرالیسم می‌نامیم. من آن را موج سوم بازاری‌شدن می‌نامم، زیرا شرح تاریخی خود پولانی نه یک، بلکه دو موج بازاری‌شدن را دربردارد، یکی در قرن نوزدهم که کانون آن عمدتاً واکنش‌هایی به کالایی‌شدن کار بود و دیگری در قرن بیستم که از کالایی‌شدن پول نشئت می‌گرفت (سرمایه مالی). اولی منجر به واکنش جنبش‌های اجتماعی و دومی منجر به واکنش‌های دولت شد که برخی از آنها مترقی و برخی آسیب‌شناختی بود. پولانی توجه خاصی به واکنش فاشیستی داشت.

پولانی فکر می‌کرد که بشر هرگز دوباره به خود جرئت تجربه بنیادگرایی بازار را نخواهد داد. بشر هرگز خطر ویرانگری بازارهای بی‌قاعده را با ایجاد چیزهایی که او «کالاهای ساختگی» نامید - یعنی کار، پول و طبیعت - به جان نمی‌خرد؛ کالاهایی که وقتی در معرض مبادله بی‌قاعده قرار می‌گیرد، ارزش

تجربه می‌کنیم، پس کالایی‌سازی می‌تواند زمینه‌ای برای یک استراتژی ضد سرمایه‌داری باشد.

مارکس به ما نظریه‌ای دربارهٔ پویایی‌های سرمایه‌داری ارائه می‌دهد، هرآینه پویایی‌ای که کالایی‌سازی همواره در حال عمیق‌شدن را برای نجات سرمایه‌داری ضروری می‌کند. با این‌حال مارکس مقاومت در برابر سرمایه‌داری را فقط برخاسته از ستیزها در تولید می‌داند، او نفس‌بازاری‌شدن و کالایی‌شدن همه‌چیز را منبع قدرتمندتری برای مقاومت جمعی نمی‌داند. اگر مارکس نظریه‌ای ماتریالیستی دربارهٔ ضرورت موج‌های بازاری‌شدن در سرمایه‌داری ارائه می‌دهد، پولانی نظریهٔ مقاومت در برابر سرمایه‌داری عرضه می‌کند که از بازاری‌شدن سرچشمه می‌گیرد.

اکنون با توسل به مارکس و پولانی می‌توانیم به راییت بازگردیم. می‌توانیم به آرمان‌شهرهای حقیقی او به منزلهٔ پروژه‌هایی ضد کالایی‌سازی بنگریم. کمک‌هزینهٔ درآمد پایه کالایی‌شدن کار را به مبارزه می‌طلبد، تخصیص بودجهٔ مشارکتی و بانکداری عمومی کالایی‌شدن سرمایه را به مبارزه می‌طلبد، ویکی‌پدیا در برابر کالایی‌شدن دانش می‌ایستد، تعاونی‌های روستایی کالایی‌سازی زمین و همچنین کار را تهدید می‌کند. بنابراین گمان می‌کنم که ضد کالایی‌سازی چارچوبی وحدت‌بخش برای آرمان‌شهرهای حقیقی نامتجانس اوست. آن آرمان‌شهرهای حقیقی جزئی از چیزی می‌شوند که پولانی آن را ضد جنبش می‌نامد.

< مسئلهٔ عاملیت

مارکس با امتناع از پر کردن کمونیسیم با محتوای نهادی، زیان عمیقی به مارکسیسم زد، بنابراین اجازه داد هر رژیم یا هر جنبشی خودش را «کمونیسیت» بنامد. راییت با آرمان‌شهرهای حقیقی خود، اصلاح مهمی عرضه می‌کند، اما این آرمان‌شهرهای حقیقی به دستورالعملی وحدت‌بخش نیاز دارند. نقد پولانی دربارهٔ کالایی‌شدن آن وحدت را ایجاد می‌کند، اما نمی‌تواند پیوند میان پویایی‌های سرمایه‌داری و موج‌های پیاپی بازاری‌شدن را در نظر بگیرد. با وجود اینکه مارکس ویرانگری کالایی‌سازی را دست‌کم می‌گیرد، با گره‌زدن انباشت به بازاری‌سازی پیوند نهایی را فراهم می‌سازد. اما این سنتز نظری مشکلات بیشتری را مطرح می‌کند.

اول، همان‌طور که پولانی یادآور می‌شود، ضد کالایی‌سازی، به‌اصطلاح ضد جنبش‌ها، می‌تواند به تغذیهٔ اقتدارگرایی و فاشیسم منجر شود، در نتیجه خصلت دموکراتیک آرمان‌شهرهای راییت را قربانی کند. چه چیزی می‌تواند راه‌حلی دموکراتیک را به جای راه‌حلی اقتدارگرایانه برای بازاری‌سازی تضمین کند؟

دوم، فرض پولانی این است که وقتی کالایی‌سازی جامعه را تهدید می‌کند، جامعه واکنش نشان می‌دهد. ما امروزه دیگر نمی‌توانیم این را مسلم بپنداریم. به عبارت دیگر ما نه فقط باید دربارهٔ شکل ضد جنبش‌ها - اقتدارگرا یا دموکراتیک - بلکه دربارهٔ اینکه آیا یک ضد جنبش اصلاً امکان‌پذیر است یا خیر، باید نگران باشیم.

سوم، وقتی ضد کالایی‌شدن شکلی از کالایی‌زدایی می‌شود، می‌تواند تبدیل به یک استراتژی جذب مؤثر شود. پس ایجاد دولت رفاه می‌تواند موجب رضایت از سرمایه‌داری شود، نه غلبه بر آن. تحت چه شرایطی ضد کالایی‌سازی به ضد سرمایه‌داری بدل می‌شود؟

چهارم، بازاری‌سازی ممکن است بسیار فراتر از کالایی‌سازی باشد، ممکن است کالاهای ساختگی و عوامل تولید را به کلی از بازار بیرون کند، یعنی تولید زباله که من آن را پیش کالایی‌سازی (*ex-commodification*) می‌نامم. کالایی‌سازی ممکن است به ویرانی کار، زمین، پول، دانش و محیط زیست بیانجامد. این مورد به‌ویژه در مورد بازاری‌سازی موج سوم در پنجاه سال گذشته صدق می‌کند.

پنجم، مصاف امروز این است که ضد جنبش‌ها را در سطح جهانی گسترش دهیم. ضد جنبش‌ها هنوز در سطوح محلی و ملی، بدون پرداختن به چارچوب جهانی کالایی‌سازی، خانه کرده‌اند. در حالی که در دل موج سوم بازاری‌سازی قرار داریم، هنوز درگیر واکنش‌ها به موج دوم بازاری‌سازی ایم.

همهٔ این پرسش‌ها پرسشی تکرارشوند دربارهٔ عاملیت را پیش می‌کشد: چه کسی بازیگران جمعی را برای نجات بشر از سرمایه‌داری شکل می‌دهد؟ این مسئله‌ای است که مارکس، پولانی و راییت حل آن را به ما واگذاشته‌اند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Michael Burawoy <burawoy@berkeley.edu>

< جامعه‌شناسی ترکیه: چالش‌ها و امکانات

نوشته‌ان. بریل اوزر تکین، دانشگاه دُغوش، ترکیه. عضو شبکه پژوهشی جامعه‌شناسی سلامت و درمان انجمن جامعه‌شناسی اروپا

در مقاله «جامعه‌شناسی محیط‌زیست‌گرایی در ترکیه»، اوزکان اوزتورک درباره فرایندهای تاریخی واکنش‌های اجتماعی به مسائل زیست‌محیطی در این کشور بحث می‌کند. او می‌گوید سیاست‌های دولت حزب عدالت و توسعه، حزب سیاسی حاکم در ترکیه در حال حاضر، مشکلات زیست‌محیطی را تشدید کرده‌اند و باعث شده‌اند این مشکلات بر بخش‌های بزرگ‌تری از جمعیت تأثیر بگذارند؛ وضعی که نمودهایش را در پروژه‌های حوزه انرژی مثل پروژه‌های نیروگاه‌های برق‌آبی می‌بینیم. این وضع موجب شده صدای گفتمان محیط‌زیست‌گرا را به گوش شنوندگان بیشتری برسد، که البته نفوذ اینترنت هم در این میان نقش داشته است.

ایلکنور حاجی‌سوفتالوعلو در مقاله‌ای با عنوان «زنان در بند تنش‌های ایدئولوژیک ترکیه» به وضع نابرابری جنسیتی می‌پردازد. او توجه ما را به موضوع جنسیت و بر ساخت «بدن» در عرصه ورزش جلب می‌کند. نهایتاً مقاله او تأکید می‌کند در شرایطی که استفاده ابزاری از بدن زن در مناقشه‌های سیاسی همچنان ادامه دارد، زنان برای تعیین سرنوشت خود مبارزه می‌کنند.

در مقاله «پاندمی و مهاجران دیجیتال» در ترکیه، ن. بریل اوزر تکین به تبعیض سنی (ageism) فزاینده در دوره پاندمی می‌پردازد و امکاناتی را که اینترنت و فناوری‌های هوشمند دیجیتال برای سالمندان — یا به اصطلاح «مهاجران دیجیتال» — به وجود آورده، بررسی می‌کند. او نشان می‌دهد که با استفاده از اینترنت می‌توان طرد، انزوای اجتماعی و نابرابری را در ترکیه کاهش دهد و در این زمینه پیشنهادهایی ارائه می‌کند.

امیدوارم از خواندن این بخش لذت ببرید. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

N. Beril Özer Tekin <btekin@dogus.edu.tr>

جامعه‌شناسی در ترکیه سرشتی بسیار پویا دارد و مسائل و محورهای خاصی برای بحث عرضه می‌کند. از این منظر، جامعه مدنی، بدنه سیاسی، سیاست‌ها، مشکلات محیط‌زیست، زندگی روزمره و مصرف از بحث‌انگیزترین مسائلند. در کنار تفاوت‌های ناشی از فرهنگ، ویژگی‌های اجتماعی اقتصادی، پویایی‌های سیاسی و خصلت‌های نهادی منحصربه‌فرد ترکیه در مقایسه با دیگر کشورهای جهان، پاندمی هم بر شیوه‌های انجام جامعه‌شناسی تأثیر گذاشته است. همراه پاندمی، دشواری‌های اجتماعی و اقتصادی تجربه‌شده بخش‌های مختلف جامعه، و شیوه‌های دستخوش تغییر اداره کسب‌وکار و زندگی روزمره وجه پاندمیکی را نیز به مسائل موضوع مطالعه افزوده‌اند و به توجه بیشتر به نابرابری‌ها انجامیده‌اند.

مقاله‌های این بخش فهمی بهتر از واقعیت سیاسی و رویه‌های جامعه‌شناسی در ترکیه ارائه می‌دهند.

اسلی تلسرین در مقاله‌ای با عنوان «نا/نابرابری جنسیتی و فمینیسم در ترکیه» درباره جنبش فمینیستی بحث می‌کند. او، در کنار ترسیم تصویری تاریخی، به چالش‌های کنونی اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که فرایندهای مربوط به پاندمی چگونه شکاف جنسیتی را عمیق‌تر کرده‌اند و خشونت جنسیت‌مبنا و زن‌کشی را افزایش داده‌اند. این مقاله همچنین می‌گوید پاندمی اهمیت کار زنان، چه کار مزدی و چه کار بی‌دستمزد، را عیان‌تر کرده است.

دجله کویلان در مقاله «کووید-۱۹ و مصرف طبقه متوسط در ترکیه» الگوهای نوین نیروی کار بقیه‌سفید در دوره پاندمی را بررسی می‌کند. این مقاله بر تغییرات ناشی از دورکاری متمرکز است، از جمله تغییر فضای کار و عادت‌های کاری، توقع فزاینده از سوی مدیران برای افزایش ساعت‌های کاری، فشار و استرس فزاینده کارکنان، و تغییرات عادت‌های مصرفی.

< نا/برابری جنسیتی و فمینیسم در ترکیه

اشلی تلسرن، دانشگاه دوغوش ترکیه و آزمایشگاه تغییر اجتماعی و سیاسی - مرکز آموزش مستندسازی و پژوهش مطالعات فمینیستی دانشگاه پاریس سیتیه فرانسه

تمام کردوکارها علیه زنان و دگرباشان است؛ از جمله حذف خشونت فیزیکی، روانی، اقتصادی و جنسی، زن‌کشی، شکاف دستمزدها و تبعیض جنسیتی. این مقاله وضعیت کنونی عدم/برابری جنسیتی در ترکیه تا پایان سال ۲۰۲۱ را به بحث می‌گذارد.

< مروری بسیار کوتاه بر نا/برابری جنسیتی در ترکیه

استدلال‌ها و بحث‌ها پیرامون نا/برابری جنسیتی (عمدتاً از حیث برابری جنس‌ها) به دورهٔ مدرنیزاسیون امپراتوری عثمانی و تأسیس جمهوری ترکیه برمی‌گردد. همان‌طور که سرپیل سانجار و آیچا بولوت بحث می‌کنند، اصلاحات جمهوری خواهانه دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، زنان را به‌عنوان نماد مدرنیزاسیون و چهرهٔ مدرن جامعهٔ ترکیه نشان می‌داد. بنابراین، به‌جای آنکه سیاست‌های برابری جنسیتی را خصلت جداناشدنی توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی ببینند، آن را به‌عنوان بخشی از فرآیندهای مدرنیزاسیون یا دگرگونی فرهنگی توسعه دادند. گرچه در این دوره خانواده به‌عنوان یک ساختار در اولویت قرار گرفت، قوانینی در مورد برابری زن و مرد از جمله حق رأی و قانون مدنی به تصویب رسید. علیرغم این اصلاحات، برابری جنسیتی در سطح اجتماعی بسیار دور از دسترس بود و عدم تقارن جنسیتی همچنان برقرار ماند.

از اواخر دههٔ ۱۹۸۰ سازمان‌های زنان و جنبش فمینیستی نقشی اساسی در اعمال برابری جنسیتی به دست آورده‌اند. تلاش‌های برجستهٔ سیاسی و مشارکت‌های فزایندهٔ ایشان در شکل‌دهی به چشم‌انداز سیاسی و اجتماعی همواره بیش‌ازپیش نمایان شده است. در نتیجهٔ تلاش‌های فمینیستی، از ابتدای دههٔ ۱۹۹۰ برخی مزایای حقوقی و اجتماعی برای زنان حاصل شد. مبارزهٔ فمینیستی برای تحقق حقوق بشر زنان مانند دسترسی برابر به منابع عمومی، اقتصادی و سیاسی، حذف خشونت علیه زنان و افزایش نمایندگی سیاسی زنان در مجلس ادامه یافت. این دوره آغاز به‌پرسش‌کشیدن جایگاه زن در خانواده و ساختار مردسالارانه موجود توسط فمینیست‌ها بود. فمینیست‌ها همچنین بر موضوعاتی مانند تبعیض جنسی، تسلط مردان، خشونت خانگی و کار خانگی بی‌مزد تمرکز کردند و در این راستا به تحلیل نقش پدرسالاری و نظام اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مردسالار توجه ویژه‌ای داشتند. به لطف تلاش‌هایشان، آگاهی عمومی



راهپیمایی روز ۸ مارس در ترکیه. در بستر پاندمی، به خیابان‌کنشاندن اعتراضات فمینیستی مهم‌تر از گذشته شده است.

جنسیت به‌عنوان برساختی اجتماعی، به تمایز فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی میان نقش‌های اجتماعی اشاره دارد که در طول زمان و مکان متغیر است. رژیم‌های جنسیتی که از خلال نهادهای اجتماعی در انطباق با نیازهای اجتماعی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جوامع ساخته می‌شوند، نابرابری‌ها و سلسله‌مراتب جنسیتی درون ساختارهای اجتماعی اقتصادی و سیاسی وضع می‌کنند. بنابراین، نابرابری‌ها نه طبیعی و نه بیولوژیک، بلکه برساخت اجتماعی‌اند.

برابری جنسیتی به‌عنوان یکی از حقوق اساسی بشر به فرصت برابر برای دسترسی به منابع عمومی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و به فرصت‌ها بدون توجه به جنسیت اشاره دارد. نیلا چابک کایا جامعه‌شناس برابری جنسیتی را مشارکت برابر زن و مرد در هر بعد از زندگی اجتماعی تعریف می‌کند.^۱ در این زمینه، همهٔ افراد اعم از زنان و مردان سپس یا ترنس، بزرگسالان یا کودکان، شاغل یا بیکاران و سایرین از برابری جنسیتی متأثر می‌شوند. بنابراین، برابری جنسیتی از نمایندگی برابر در زندگی سیاسی فراتر می‌رود و با جنبش فمینیستی و جنبش دگرباشان (LGBTIQ+) پیوندی قوی دارد. دستیابی به برابری جنسیتی در وضعیت و ساختار اجتماعی ترکیه، مستلزم ریشه‌کن کردن

درباره مشکلات موجود مبتنی بر نابرابری جنسیتی و نیز درباره اطلاعات در مورد منابع و سازوکارهای حل این مشکلات افزایش یافت.

< چالش‌های معاصر

به دلیل تلاش‌های فمینیست‌ها در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، جنبش فمینیستی از نظر اجتماعی و سیاسی قوتی دوچندان جست. به نظر می‌رسد در دهه ۲۰۰۰ و سال‌های پس از آن، قهرمانان جنبش فمینیستی همه زنانی‌اند که بدون توجه به مذهب، قومیت، طبقه، گرایش جنسی و سن‌شان مردسالاری و ساختار اجتماعی مردسالارانه را مشکل می‌بینند. چنان‌که که هیل-کالینز (۱۹۹۰) می‌گوید جنسیت، طبقه و قومیت از مهم‌ترین و سیاست‌زده‌ترین روابط اجتماعی دنیای مدرن است. فمینیست‌ها که می‌دانند طبقه، گرایش جنسی، سن، مذهب، وضعیت سلامت، پیوندهای شهروندی و غیره تجربیات زنان را متمایز می‌کند، به‌طور نظام‌مند به پرسش کشیدن پیوند بین روابط درهم‌تنیده قدرت و تجربیات اجتماعی و سیاسی زنان را ادامه می‌دهند. خصلت تلاقی جنبش فمینیستی در ترکیه را می‌توان علت اصلی قدرت این جنبش دانست.

با نگاه به روند سیاست‌گذاری دهه ۲۰۰۰، واضح می‌شود که سیاست جنسیتی در راستای روند الحاق به اتحادیه اروپا پس از نشست هلسینکی در سال ۱۹۹۹ بود. در این دوره، ترکیه نشانه‌های متعددی از پیشرفت در مورد زنان از خود نشان داد؛ از جمله اصلاحات قانون جزا و قانون مدنی ترکیه و میزبانی کنوانسیون استانبول. کنوانسیون استانبول اولین کنوانسیون اروپایی با هدف تأمین امنیت منطقه‌ای بدون خشونت علیه زنان و خشونت خانگی، صرف‌نظر از گرایش جنسی است و ترکیه اولین کشور امضاکننده کنوانسیون استانبول شد. این سند می‌توانست تضمینی برای دگرباشان قلمداد شود. درست پس از تصویب این کنوانسیون، ترکیه قانون مرتبط با آن را به شماره ۶۲۸۴ را در سال ۲۰۱۲ به تصویب رساند.

با این حال، با سیاست‌های اروپایی‌زدایی پس از سال ۲۰۱۲، از سرعت این اصلاحات کاسته شده است. این دوره با گذار از گفتمان برابری خواهانه به گفتمان محافظه‌کارانه مصادف است. سیاست‌های نتولیبرالی این دوره با لفاظی‌هایی در مورد اهمیت خانواده و نقش زنان در خانواده، ابزاری ضروری برای تحکیم مجدد ساختار اجتماعی مردسالار، همراه بوده است. در سال ۲۰۲۱، ترکیه اولین کشوری بود که از کنوانسیون استانبول خارج شد. این کار حتی بدون تصویب در مجلس ملی ترکیه انجام شد.

علیرغم پیشرفت در دهه‌های گذشته، چالش‌های زیادی همچنان پابرجاست؛ از جمله نمایندگی ناکافی زنان در سیاست و نیروی کار، نرخ بالای زنان بیکار، خشونت جنسیتی و زن‌کشی. به‌علاوه، پاندمی کووید-۱۹ تأثیر مخربی بر برابری جنسیتی داشته است. داده‌ها نشان می‌دهد که این پاندمی منجر به افزایش خشونت علیه زنان شده است. زنان بسیاری به دلیل قوانین منع آلوده شدن مجبور شدند در شرایط ناامن بمانند و این امر دسترسی به خدمات را برایشان دشوار ساخته است.

در کشورهایی مانند ترکیه، که تقسیم‌کار سنتی و کلیشه‌ای رواج دارد، با وجود تغییرات و تحولات قابل توجهی که در عمل رخ داده، کار مراقبت عمدتاً بر دوش زنان است و مردان هزینه‌های خانه را تأمین می‌کنند؛ پاندمی کووید-۱۹ شکاف جنسیتی را عمیق‌تر کرده است و باعث شده تا زنان متحمل بار نامتناسبی باشند. اگرچه مطالعات اخیر^۳ حکایت از آن دارد که مردان نیز در طول پاندمی زمان بیشتری را صرف کارهای خانه می‌کنند، همان مطالعات به‌علاوه نشان می‌دهند که مشارکت مردان در کار خانگی مرهمی بر بار کار زنان نیست. در واقع، پاندمی نوری بر اهمیت کار زنان تاباند. همان‌طور که ملدا یامان^۴ اشاره دارد، اگرچه بر زندگی خارج از خانه وقفه افتاده است، اما زنان برای بازتولید نیروی کار، و مراقبت از کودکان و سالمندان خانه، همچنان با یا بدون دستمزد به کار خود ادامه می‌دهند. تأثیرات اقتصادی کووید-۱۹ سخت‌ترین ضربه را بر زنان وارد آورده چراکه زنان با نسبت نابرابری در بازارهای کار ناامن کار می‌کنند. همه این عوامل زنان را چه در فضاهای عمومی و چه در فضاهای خصوصی شکننده می‌کند و مانع مهمی بر دستیابی به برابری جنسیتی است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Aslı Telsereen <telsereena@dogus.edu.tr>

۱. اخبار بی‌بی‌سی انگلیسی، برابری جنسیتی چیست و چرا در ترکیه چالش برانگیز شده است؟

<https://www.bbc.com/turkce/haberler-turkiye-49679143>

(مصاحبه به زبان ترکی. زمان ثبت لینک ۱۷ می ۲۰۲۲)

۲.

Sancar, S. and Bulut, A. (2006) *Turkey: Country Gender Profile, Final Report*, https://www.jica.go.jp/english/our_work/thematic_issues/gender/background/pdf/e06tur.pdf (accessed 9 May 2022).

۳. ببینید:

İlkkaracan, İ. and Memiş, E. (2021) "Transformations in the gender gaps in paid and unpaid work during the COVID-19 pandemic: findings from Turkey." *Feminist Economics*. 27 (1-2), 288-309, <https://doi.org/10.1080/13545701.2020.1849764>

۴.

Hızıroğlu-Aygün, A., Köksal, S. and Uysal, G. (2021) "Covid-19 pandemisinde toplumsal cinsiyet eşitsizliği: ev işlerini kim yaptı? Çocuklara kim baktı?". İstanbul Politikalar Merkezi. Sabancı Üniversitesi. <https://ipc.sabanciuniv.edu/Content/Images/CKeditorImages/20210401-19040880.pdf> (مقاله به زبان ترکی است).

۵.

Yaman, M. (۲۰۲۱) (هفتم مارس) "Pandeminin içinden: kadınların yeniden üretim emeği." Birgün, <https://www.birgun.net/haber/pandeminin-icinden-kadinlarin-yeniden-uretim-emeği336621-> (مقاله به زبان ترکی است).

< کووید ۱۹ و مصرف طبقه متوسط در ترکیه

دجله کویلن، دانشگاه دوغوش ترکیه

امتیاز عکس: تران ماو تری تام، کریتیو کامنز.



طی دوران پاندمی کووید-۱۹ در ترکیه، کارگران یقه‌آبی و کارکنان مراقبت‌های بهداشتی آسیب‌پذیرترین گروه‌های جامعه بوده‌اند. بسیاری از آن‌ها کارگران کم‌مهارتی‌اند که در مشاغل کم‌دستمزد و شرایط کاری نامناسب کار می‌کنند، مانند پیک‌ها، کارگران صنعت گوشت، صندوقداران سوپرمارکت و کارگران ساختمانی که در معرض خطر بالای ابتلا قرار دارند. شرایط کاری این دسته معمولاً برای دیجیتالی‌شدن، کار از خانه یا انعطاف کاری، تناسب ندارد. بنابراین پاندمی کووید-۱۹ زندگی کاری آن‌ها را چندان تغییر نداد. از سوی دیگر، روال‌های اجتماعی، سبک زندگی و عادات مصرفی‌شان البته متأثر شده است؛ از جمله تعاملات انسانی مانند دورهمی در کافه یا حضور در یک عروسی شلوغ. نباید فراموش کرد که تمرکز اصلی جامعه سرمایه‌داری پایداری کار است؛ بنابراین زندگی کاری طبقات فرودست تا حد امکان مانند نسبت به گذشته تغییری نداشته است.

< تأثیر بر کارگران یقه‌سفید

برخلاف طبقه فرادست و نخبگان ثروتمندی که در تجمعات همیشگی خود از پاندمی جان سالم به‌در برده‌اند، طبقات فرودست و متوسط تقریباً به‌تنهایی تأثیر منفی آن را از سر گذرانیده‌اند. تأکید من به‌ویژه بر طبقه متوسط، به‌ویژه

پاندمی کووید-۱۹ جوامع، نهادها و زندگی روزمره را ناگهان و خیلی سریع متحول کرده است. محدودیت‌های اعمالی دولت‌ها یکی پس از دیگری بر زندگی اجتماعی در سراسر جهان، مفاهیم فاصله اجتماعی و انزوای اجتماعی را به بخشی از زندگی روزمره تبدیل کرده است. در هر جایی که جمعی اجتماعی داشتیم، از کسب‌وکار گرفته تا فعالیت‌های اوقات فراغت، آرایش زندگی تغییر کرده است و سبب تغییر در رویه‌ها، سبک زندگی و عادات مصرفی است.

این جابجایی ناگهانی به‌ویژه در میان کارگران یقه‌سفید طبقه متوسط مشاهده می‌شود؛ گروهی که قبل از شیوع پاندمی، به‌طور معمول به محل کار خود در رفت‌وآمد بودند، با ترافیک دست‌وپنجه نرم می‌کردند، به جلسات حضوری می‌رفتند، ساعات معینی را در اداره کار می‌کردند و مرتب وارد عرصه عمومی می‌شدند. پاندمی کووید-۱۹ بی‌شک همه اقشار جامعه و زندگی روزمره‌شان را تحت تأثیر قرار داده است، اما این تغییر در زندگی کارگران یقه‌سفید بسیار مشهودتر است که به دورکاری در خانه روی آورده‌اند. البته، این دگرگونی در کار، که با تلاش برای دیجیتالی‌سازی شرکت‌ها و سازمان‌های بزرگ ممکن شد، در طی دوران پاندمی امری تجملی تلقی می‌شد. گزینه‌ای در دستان یقه‌سفیدهای طبقه متوسط و فرادست که از دسترس طبقه‌های فرودست‌تر خارج بود.

خرید دیده نشوند، تمایلی به مصرف‌گرایی خودنمایانه نخواهند داشت. اگر فرصتی برای نمایش عمومی وجود نداشته باشد، مصرف‌گرایی خودنمایانه وجود نخواهد داشت.

یافته دیگر درباره دگرگونی زندگی روزمره و عادات مصرفی مربوط به تمایز بین محل کار و خانه است. با این پاندمی، محل کار به شکل اتاکی در خانه در آمده است. ساعت کار و اوقات فراغت نیز بیش از هر زمان دیگری به هم نزدیک شده است؛ مرزهای بین محل کار و ساعات اداری و خانه و اوقات فراغت محو شده است. خانه به کانونی دربرگیرنده تمام یک زندگی کامل تبدیل شده است. در نتیجه تلفیق روزافزون زندگی کاری و خانگی، روابط خانوادگی کارگران یقه‌سفید طبقه متوسط رو به و خامت گذاشته است. گذار از کار در اداره به کار در خانه به این معنی است که فرد هر زمانی باید آماده‌به‌کار باشد. کارگران یقه‌سفید اظهار داشتند که از آغاز پاندمی، مافوق‌ها و مدیران‌شان حتی شب‌ها به آن‌ها ایمیل می‌فرستند و انتظار پاسخ فوری دارند. انتظارات مدیران تغییر کرده است - آن‌ها می‌خواهند همه کارکنان یقه‌سفید در هر زمان برای هر کاری آماده باشند، مانند جلسات، تنظیم طرح‌های بازاریابی، نوشتن ایمیل، تهیه گزارش و غیره. این ساعات کاری مبهم مشکلاتی در زندگی خصوصی به بار می‌آورد. کارگران نمی‌توانند با خانواده یا دوستان خود حتی برای تماشای پخش زنده برنامه بچینند. این امر منجر به بی‌انگیزگی و افزایش میزان استرس و افسردگی شده است.

در مجموع، پاندمی کووید-۱۹ به‌طور مستقیم بر زندگی روزمره و عادات مصرف کارگران طبقه متوسط یقه‌سفید در استانبول تأثیر گذاشته و آن را متحول کرده است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Dicle Koylan <dkoylan@dogus.edu.tr>

کارگران یقه‌سفید است. آن‌ها در طی دوران این پاندمی بیکار نبودند، ولی در هر صورت به‌اندازه دیگران رنج بردند. لیکن به رنج‌شان رسمیتی داده نمی‌شود و حتی نادیده گرفته می‌شود. این گروه در حینی که مشاغلشان دیجیتالی شده است، شاهد مشکلات بوده‌اند. تغییر شرایط کاری و شرایط لازم برای کار در این شرایط کل زندگی‌شان را متأثر کرده است.

مشاغل یقه‌سفید عموماً نیاز دارند در اداره حضور یابند و در جلسات حضوری شرکت کنند؛ کنش‌هایی که تعامل انسانی می‌طلبد. با این حال، پاندمی این الزامات را به‌سرعت تغییر داد. کنش‌های مستلزم تعامل انسانی (رودرو) در تمام زمینه‌های زندگی، از جمله زندگی کاری، ممنوع یا محدود شد. بنابراین، کارگران یقه‌سفید که به‌یک‌باره در خانه‌های خود محبوس شده بودند و سعی می‌کردند خود را با کار در خانه وفق دهند، مجبور شدند زندگی روزمره جدیدی بسازند؛ که این تغییرات در نتیجه به تغییر گسترده عادات مصرف در مقیاس گسترده ختم شد.

جای تعجب نیست که در بستر انزوای اجتماعی ناشی از پاندمی، مردم تا حد زیادی در خانه‌شان محبوس شده و تمایلات مصرفی‌شان فروکش کرده است. محبوس شدن در خانه، محدودیت‌ها و ممنوعیت عبور و مرور، از حضور افراد در عرصه عمومی می‌کاهد. مردم به‌ندرت برای صرف غذا یا دوره‌می بیرون می‌روند، یا در عروسی شرکت می‌کنند، دوستی را می‌بینند یا برای خرید به مرکز خرید بزرگ می‌روند. این بدان معناست که تجمل‌گرایی و مصرف‌گرایی خودنمایانه (خرج کردن و تحصیل کالاها و خدمات لوکس به‌طور خاص جهت نمایش عمومی قدرت اقتصادی) کاهش یافته است. مردم معمولاً لباس‌های گران‌قیمت، کفش‌های پاشنه‌بلند، عطرهای مجلل یا لوازم آرایشی‌شان را برای بیرون رفتن می‌خرند. اگر دیگران در یک عرصه عمومی مانند خیابان یا مرکز

< جامعه‌شناسی

محیط‌زیست‌گرایی

در ترکیه

نوشته اوزکان اوزتورک، دانشگاه قره‌بوک، ترکیه

محیط‌زیست‌گرایی می‌تواند پیوندی میان کنشگری در حوزه محیط زیست و تکاپوی جامعه مدنی علیه استبداد برقرار کند. امتیاز عکس: کانگردیزاین/پیکسای، کریتیو کامنز.



متفاوت و از طریق سازمان‌های غیردولتی فعال در حوزه محیط زیست.

< دهه ۱۹۹۰: نهادی‌سازی محیط‌زیست‌گرایی

در دهه ۱۹۹۰، دوره‌ای که محیط‌زیست‌گرایی در آن یکی از مؤلفه‌های جامعه مدنی شد، ارزش‌های زیست‌محیطی هم با ارزش‌های طبقه متوسط درآمیختند و محیط‌زیست‌گرایی در عرصه عمومی نمایان شد. در این دوره، سازمان‌های فعال در حوزه محیط‌زیست به چیزی فراتر از سازمان‌های اجتماعی تبدیل شدند و تقاضاهایی سیاسی درباره مسائل زیست‌محیطی به وجود آوردند. به موازات گسترش فعالیت‌های جامعه مدنی علیه استبداد دولتی، محیط‌زیست‌گرایی یکی از مؤلفه‌های مهم جامعه مدنی شد. این که محیط‌زیست‌گرایی چنین تأثیر نیرومندی بر جامعه مدنی گذاشت، دو دلیل اصلی داشت. اول: تصویر اجتماعی محیط‌زیست‌گرایی به مثابه جریانی غیرسیاسی به مردمی که در جریان کودتا از سیاست دلزده شده بودند امکان داد دوباره عضو سازمان‌های اجتماعی شوند. دوم: گفتمان شکل گرفته درباره مخاطرات بالقوه طرح ساخت نیروگاه هسته‌ای، در کنار آلودگی‌های ناشی از نیروگاه‌های صنعتی و حرارتی در سراسر کشور، این واقعیت را عیان تر کرد که مسائل زیست‌محیطی مسائلی ملی‌اند، نه منطقه‌ای؛ و به نشر اجتماعی گفتمان محیط‌زیست‌گرایی هم شتاب داد. مثلاً اعتراضات علیه

مسیر و صورت‌های محیط‌زیست‌گرایی در ترکیه به موازات دگرگونی اجتماعی این کشور و همچنین دگرگونی عرصه سیاستش پیش رفته‌اند. در کنار دگرگونی محیط‌زیست‌گرایی، می‌توان رد تلاش‌ها برای توسعه جامعه مدنی، صورت‌های ایدئولوژیک نئولیبرالیسم، و تقسیم‌بندی‌های اجتماعی محصول تمایزهای طبقاتی و همچنین مناقشه‌های سیاسی را دنبال کرد.

گرچه تاریخچه واکنش‌های اجتماعی به مسائل زیست‌محیطی در ترکیه به اواخر دهه ۱۹۷۰ برمی‌گردد، ظهور محیط‌زیست‌گرایی سازمان‌یافته در پایان دهه ۱۹۸۰ ممکن شد. این دوره آغازین محیط‌زیست‌گرایی سازمان‌یافته هم در تخریب موانع روانی سازماندهی اجتماعی که محصول کودتای نظامی سال ۱۹۸۰ بودند نقش داشت و هم در شکل‌گیری پایگاه سیاسی جدید، از طریق به‌کارگیری مجدد زبان اعتراضی دهه ۱۹۷۰ که مسائل زیست‌محیطی را به سیاست و اقتصاد ربط می‌داد. گفتمان محیط‌زیست‌گرا، با تأکید بر سلامت نفس و فراتر رفتن از زبان سیاسی آن دوره، می‌کوشید حزب سبز را نماینده مستقیمش در حوزه سیاست کند. اما این تلاش چندان نپایید چون محیط‌زیست‌گرایی ابتدایی، گرچه چشم‌اندازی نوآورانه داشت، در کاربست‌های محدود طبقه متوسطی گرفتار شد و به توده‌ها نرسید. پس از این تلاش سیاسی ناموفق، گفتمان زیست‌محیطی همچنان تولید می‌شد، اما این بار به شکل‌هایی

< دهه ۲۰۰۰: حرفه‌ای شدن محیط‌زیست‌گرایی

فرایندهای نهادینه‌سازی که در دهه ۱۹۹۰ شدت گرفتند، در دهه ۲۰۰۰ دورنماهای جدیدی پیش چشم محیط‌زیست‌گرایی گذاشتند. [در این دوره] دستور کار سازمان‌های زیست‌محیطی، در مقایسه با دهه ۱۹۹۰، شامل اهداف جزئی‌تر و دقیق‌تری بود و ابزارهای لازم برای تحقق این اهداف را هم معرفی می‌کرد. در نتیجه این فرایند که می‌توان آن را حرفه‌ای‌سازی محیط‌زیست‌گرایی قلمداد کرد، سازمان‌های فعال در حوزه محیط زیست برنامه‌های سیاسی و اقتصادی‌شان و همچنین ساختار فکری موضع ایدئولوژیک‌شان را واضح‌تر کردند. با این حال، بسیاری از سازمان‌های جدید «محیط‌زیست‌گرا» که زیر سایه شرکت‌های بزرگ پا گرفته بودند، پروپاگاندای نوعی محیط‌زیست‌گرایی رام‌شده سازگار با رویه‌های اقتصادی و سیاسی جاری سرمایه را تولید می‌کردند. این علاقه به محیط‌زیست‌گرایی به سازمان‌های پاگرفته تحت سیطره شرکت‌های بزرگ محدود نمی‌شد. مخصوصاً در اواسط دهه ۲۰۰۰، وقتی حزب عدالت و توسعه قدرت سیاسی‌اش را تحکیم کرد، محافظه‌کاران و سازمان‌های مذهبی‌ای که می‌خواستند گستره نفوذ اجتماعی‌شان را افزایش دهند، سازمان‌هایی محیط‌زیستی تأسیس کردند که گفتمانی مذهبی-محیط‌زیستی داشتند. رجوع به گفتمان مذهبی نشان از آشتی و مصالحه‌جویی با وضع موجود داشت، نه از حل مسائل زیست‌محیطی در چهارچوب خیر عمومی.



اعتراضات محیط‌زیستی در ترکیه. امنیت‌عکس: اوزکان اوزتورک.

معدن طلای پرگاما که مشهورترین نمونه مقاومت محیط‌زیست‌گرایان آن دوره بود، به نشر گفتمان محیط‌زیست‌گرایانه میان طبقه متوسط کمک کرد. در این دوره، محیط‌زیست‌گرایی توانست با اتکا بر طبقه متوسط ستون فقراتی برای خود بسازد که تا به امروز دوام آورده است.

دهه ۲۰۰۰ همچنین دوره‌ای بود که محیط‌زیست‌گرایی و توجه اجتماعی به مسائل محیط‌زیست از طبقات متوسط به طبقات پایین‌تر سرایت کرد. فناوری‌های ارتباطی مثل اینترنت نقش چشمگیری در نشر گفتمان‌های محیط‌زیست‌گرا در پایگاهی اجتماعی با وسعتی بی‌سابقه داشتند. اما از این‌ها مهم‌تر، گروه اجتماعی بزرگ‌تری مستقیماً درگیر مسائل محیط‌زیستی شده‌اند، چرا که سیاست‌های زیست‌محیطی حزب عدالت و توسعه، که روزه‌روز مستبدتر می‌شود، به‌هیچ‌وجه اصلاح‌پذیر نیستند و پیوسته این مشکلات را به شکل‌هایی جدی‌تر بازتولید می‌کنند. مثال‌هایی متعدد، مانند آسیب ناشی از نیروگاه‌های برق‌آبی ساخته‌شده روی شاخه‌های مناطقی که این نیروگاه‌ها در آن‌ها ساخته شده‌اند و صدها روستای این مناطق، یا تاراج پارک‌های ملی از طریق فعالیت‌های معدن‌کاوی، باعث شده‌اند مردم محلی به طور مستقیم مسائل زیست‌محیطی را در کنار استبداد سیاسی تجربه کنند.

این واقعیت که امروزه مردمان بیشتری مسائل زیست‌محیطی را تجربه می‌کنند، گفتمان‌های محیط‌زیست‌گرایانه را در کانون توجه جامعه مدنی و عرصه سیاست قرار داده است. در این معنا، محیط‌زیست‌گرایی هم در مبارزه با سیاست‌های استبدادی نقشی بر عهده گرفته و هم در مبارزه با مشکلات زیست‌محیطی. تقلیل این نقش به ماهیت سیاسی‌اش به معنای نادیده‌گیری مسیر محیط‌زیست‌گرایی در تاریخچه کوتاهش در ترکیه است. در کنار مبارزه مستقیم سیاسی، اجرای طرح‌های مدنی مبتکرانه با تأکید بر ارزش‌های دموکراتیک و انجام فعالیت‌های آگاهی‌بخش از طریق آموزش زیست‌محیطی هم کیفیت اجتماعی محیط‌زیست‌گرایی را ارتقا داده است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Özkan Öztürk <ozkanozturk@karabuk.edu.tr>

تأکید بر جامعه مدنی شکل‌گیری سازمان‌های مختلف زیست‌محیطی و [ترسیم] چشم‌اندازهایی متفاوت از محیط‌زیست‌گرایی را ممکن کرد. این دوره که می‌شود آن را دوره نهادی‌سازی نامید، راه را برای سازمان‌های فعال در حوزه محیط‌زیست هموار کرد تا منافعی خاص برای خود تعریف کنند و در فرایندهای مختلف اجتماعی دخیل شوند. سازمان‌های غیردولتی فعال در حوزه محیط‌زیست، با تمرکز بر مسائل متفاوت و خاصی مثل مشکلات کشاورزی، حفاظت از حیات وحش، و مبارزه با فرسایش خاک، و از طریق فعالیت‌های آموزشی و مشارکت در حوزه‌های مورد توجه‌شان زمینه‌ساز افزایش آگاهی اجتماعی و توجه بیشتر به محیط‌زیست شدند. آگاهی‌بخشی بسیار مورد توجه بود: فعالیت‌های مربوط به آموزش مباحث محیط‌زیستی به کودکان و نوجوانان هم بخشی از تلاش برای خلق گروهی اجتماعی و بسیار آگاه در سال‌های پیش رو بودند.

در این دوره، نه تنها سازمان‌های غیردولتی فعال در حوزه محیط‌زیست که به شکلی نهادی عمل می‌کردند، بلکه آن دسته از جنبش‌های زیست‌محیطی هم که مستقیماً عرصه سیاست را هدف می‌گرفتند، قدرتمندتر شدند. از آن زمان، آن گروه از جنبش‌های محیط‌زیستی که به منابع مالی و در نتیجه به ابزارهای تبلیغاتی در دسترس محیط‌زیست‌گرایی نهادینه دسترسی نداشتند، مخصوصاً با تشکیل کارگروه‌های مشترک و برگزاری راه‌پیمایی‌های اعتراض‌آمیز محلی برای طرح مشکلات محلی، همچنان برجسته سیاسی مسائل زیست‌محیطی تأکید کرده‌اند. نقطه اشتراک جنبش‌های محیط‌زیستی متمرکز بر اعتراض سیاسی و محیط‌زیست‌گرایی نهادینه که می‌خواهد محیط‌زیست‌گرایی را از محتوای سیاسی‌اش تفکیک کند، هدف واحدشان بود: جلب توجه مخاطبان بیشتر به مسائل زیست‌محیطی.

< زنان در بند تنش‌های ایدئولوژیک ترکیه

نوشته ایلکنور حاجی‌سوفتاوغلو، دانشگاه بیلگی استانبول، ترکیه

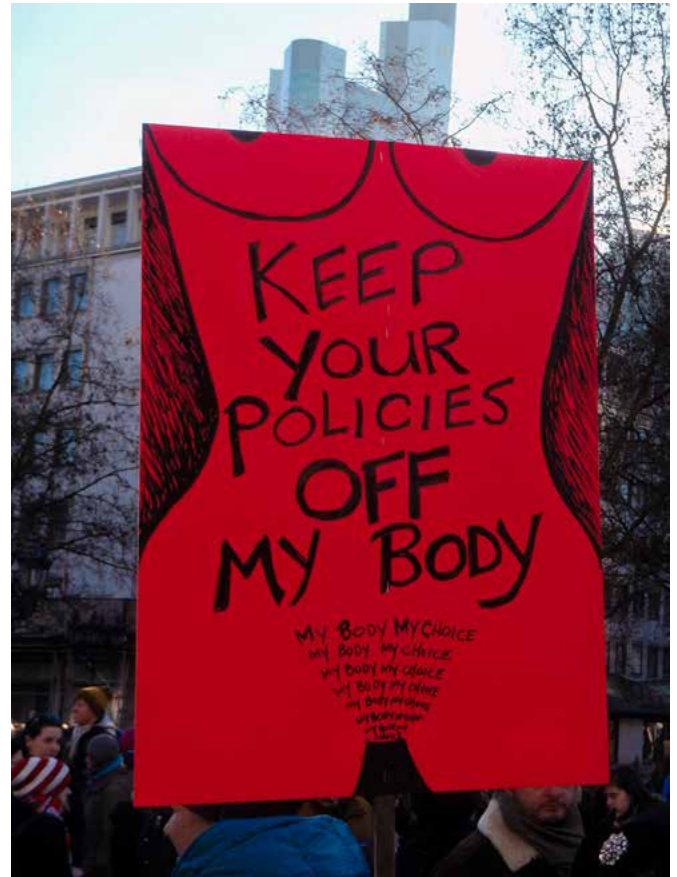
در این دوره، یکی از نقاط تمرکز بحث ارزش‌های جمهوری تازه‌تأسیس شکاف میان تمدن و فرهنگ بود. روشنفکران و بنیان‌گذاران رژیم جدید می‌گفتند تمدنی که با «غرب» شناخته می‌شود، از طریق مدرنیزاسیون به کشور خواهد آمد. اما چگونگی حفظ فرهنگی که بازنماینده تمایز و تفاوت این کشور بود نیز دغدغه مهمی بود. در گرماگرم موضع‌گیری‌های مخاصمت‌آمیز، زنان هم نمود تفاوت با غرب بودند و هم نمود شباهت به غرب. زنان «قدیمی» که دسترسی‌شان به فضای عمومی با قواعدی سفت‌وسخت محدود می‌شد، جای خود را به زنان «جدید» دادند که در پیشگاه قانون، جایگاهی برابر با مردها به دست آورده بودند اما همچنان نقش‌های خانگی سنتی‌شان را هم بر عهده داشتند.

همان‌طور که [بیلماز] چولاک در مقاله «شهروندی میان سکولاریسم و اسلام‌گرایی در ترکیه» می‌گوید، هر زن ترک، در مقام شهروند جدید، باید مجموعه‌ای از نمادها، تصاویر و مناسک «آرمانی‌شده» و «تمدن‌شده» را که در بدنش بازتاب می‌یافتند، می‌پذیرفت. عرصه ورزش را فضایی قلمداد می‌کردند که زن جدید باید در آن به نمایش گذاشته می‌شد. سمیعه جاهد مورکایا (اولین زن ترک شرکت‌کننده در مسابقات اتومبیل‌رانی) و همچنین هاله چامبل و سوات فتگری (اولین زنانی که از کشوری با جمعیت عمدتاً مسلمان در المپیک برلین (۱۹۳۶) شرکت کردند) زنانی بودند که نام‌شان نماد این دوره شده است.

< اسلام‌گرایی، سکولاریسم و نبرد بر سر بدن زن

بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۸۰، موضوع جایگاه زنان در جامعه چنان مطرح نبود. اما در دوره پس از کودتای نظامی سال ۱۹۸۰ که دوره دگرگونی نظام سیاسی ترکیه بود، جنبش زنان قدرت گرفت. به گفته ناچه بربر، «جنبش فمینیستی مستقلی که شکل گرفت، به تعبیر شوقی چوبوکچو، جنبشی «انقلابی» بود که به حقوق قانونی قناعت نمی‌کرد، این توهم را که برابری جنسیتی کاملاً تحقق یافته بر هم می‌زد، و تقاضاهایی رادیکال و بنیادین مطرح می‌کرد.»

جنبش دیگری که در دوره پس از سال ۱۹۸۰ پا گرفت، جنبش اسلام‌گرا بود. این جنبش در بستری که رژیم نظامی فراهم کرد توسعه یافت و در دهه ۱۹۹۰ نفوذش را افزایش داد. پس از دهه ۱۹۹۰، جنبش اسلام‌گرا یکی از جنبش‌های شاخص اپوزیسیون شد که موضعی ثابت در مسائل سیاسی داشت.



پوستری در اعتراض به سیاست‌های ناظر بر بدن زنان در راهپیمایی زنان فرانکفورت، ۲۰۱۷. امتیاز عکس: ویکی‌مدیا کامنز.

در طول تاریخ ترکیه، مانند بسیاری از دیگر کشورها، بدن زن در مرکز مناقشه‌های سیاسی مختلف قرار داشته است. در این مقاله، تلاش خواهم کرد مثال‌های گوناگونی را بررسی کنم که در آن‌ها بدن زن عرصه‌ای برای کشمکش‌های سیاسی مختلف شده است.

در آغاز قرن بیستم، یعنی در دوره نوپایی جمهوری ترکیه، رژیم [سیاسی] «زن جدید» جمهوری را تعریف کرد. جایگاه اجتماعی زنان و رویه‌های بدنی‌شان (مثلاً انتخاب پوشش، ورزش و تحرک بدنی) هم مطابق همین فرمول چهارچوب‌بندی شدند. زنان باید به واسطه بدن‌شان و رویه‌های مربوط به آن، به وظایف و تکالیف‌شان در قبال ملت ترک عمل می‌کردند.

< زنان ورزشکار به مثابه نماد

شوک ناشی از خروج ترکیه از کنوانسیون استانبول هنوز تمام نشده بود که المپیک تابستانی توکیو آغاز شد. تعداد ورزشکاران زن و مردی که از ترکیه در المپیک شرکت کرده بودند تقریباً برابر بود. تیم والیبالیست‌ها [زنان] ترکیه که به فیلین سلطانی (سلاطین تور) معروف است، گرچه مدالی به دست نیاورد، توجه خیلی از مردم ترکیه را جلب کرد. یکی از مهم‌ترین دلایل چنین توجهی این بود که موفقیت تیم در عرصه رقابت‌های بین‌المللی به واسطه توییت یکی از رهبران فکری اسلام‌گرایان، در رسانه‌های اجتماعی معنایی متفاوت به خود گرفت. این توییت از دختران مسلمان می‌خواست که از والیبالیست‌های زن، که جزئی از فرهنگ عامه شده‌اند، تقلید نکنند و در عوض سلاطین حجب و حیا و نزاکت باشند. [اما] همان زنان [والیبالیست] برای سکولارها نماد ترکیه مدرن شدند. به این ترتیب، تیم والیبالیست‌ها زنان به سرعت معنایی نمادین و مهم یافت و بدن زن، بار دیگر، ابزار شد و در مناقشه اسلام‌گرایان و سکولارها به نماد تبدیل شد.

این بحث‌ها همچنان ادامه داشتند که یکی از موفق‌ترین اعضای تیم عکسی از خودش و دوست‌دخترش در اینستاگرام منتشر کرد. این بار، با شدت گرفتن حمله‌های همجنس‌گراهراسانه، کسانی که با گفتمانی تبعیض‌ستیز از او دفاع می‌کردند و کسانی که او را نماد انحطاط اخلاقی می‌دیدند، باز هم در دو قطب مخالف، روبه‌روی یکدیگر قرار گرفتند. اما بلافاصله پس از المپیک، مسابقات قهرمانی والیبالیست‌ها در اروپا برگزار شد و تیم ترکیه یکی از تیم‌های محبوب این مسابقات بود. در نتیجه این رویدادها، فدراسیون والیبالیست‌ها که نهادی وابسته به دولت است، بیانه‌ای در حمایت از بازیکن مذکور صادر کرد و گفت زندگی شخصی افراد موضوعی شخصی است و هیچ عاملی جز موفقیت ورزشکار و کمکش به تیم نباید بر دستور کار [تیم] تأثیر بگذارد. چندان طول نکشید که این ورزشکار به تیمی ایتالیایی پیوست. همان‌طور که در دیگر مناقشه‌های مربوط به هویت جنسی زنان ورزشکار می‌بینیم، و همان‌طور که پت‌گرفین در مقاله «تغییر بازی: همجنس‌گراهراسی، سکسیزم و لژیون‌ها در ورزش» می‌گوید، پیمان سکوت به سرعت اجرا شد و غائله فرو نشست.

در حال حاضر، همان‌طور که اسلی تلسرن هم در مقاله‌اش در همین شماره می‌گوید، در حالی که بدن زنان همچنان در نقش ابزاری برای مناقشه‌های سیاسی به کار می‌رود، زنان به مبارزه برای تعیین سرنوشت خود ادامه می‌دهند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

ilknur Hacısoftaoğlu <ilknur.hacisoftaoğlu@bilgi.edu.tr>

۱. توییت مذکور (به ترکی):

<https://twitter.com/ihsansenocak/status/1419296320267997187>

باز هم، با طرح مسئله حجاب، بدن زنان در کانون کشمکش‌های عرصه عمومی قرار گرفت. حجاب از ارکان مهم گفتمان اسلام‌گرایان بود و هژمون‌های آن دوره که حجاب را نماد اسلام می‌دانستند، آن را به عنوان تجسم مخالفت با سکولاریسم معرفی می‌کردند. در نتیجه، زنان محجبه اجازه نداشتند در نهادهای خدمات عمومی، مثل مدرسه‌ها و وزارتخانه‌ها، کار کنند.

رشد جنبش زنان بر جنبش اسلام‌گرا هم تأثیر گذاشت. با افزایش نفوذ جنبش زنان و بالا گرفتن بحث درباره مشارکت زنان محجبه در فضای عمومی، زنان نقش فعالی در جنبش اسلام‌گرا پیدا کردند، مخصوصاً در عرصه سیاست محلی. در سال ۲۰۰۲، حزب عدالت و توسعه که حزبی با رویکردهای اسلام‌گرایانه بود به قدرت رسید. مبارزه زنان محجبه برای حضور در فضای عمومی از اجزای اساسی ادبیات این حزب بود. این حزب گفتمانش را حول آزادی زنان برای انتخاب حجاب سامان داده بود و پیامش را در قابی قرار داده بود که می‌گفت زنان حق دارند با بدن‌شان هر طور می‌خواهند رفتار کنند. گرچه بحث در اوایل دوره جمهوری، حول محور شکاف میان تمدن و فرهنگ می‌چرخید و در کشمکش کنونی حول محور سکولاریسم و اسلام، در هر دو مورد بدن زن به مثابه تصویری برای بازنمایی کشمکش به کار رفته است.

با قدرت‌گیری جنبش اسلام‌گرا در سال‌های بعد، لایه‌هایی جدید به بحث حول بدن زن افزوده شد. بحث بدن زن دیگر فقط به زنان محجبه محدود نیست. بعضی از رهبران فکری اسلام‌گرا از زنان را به سربراهی و مقید کردن بدن‌شان به ارزش‌های اسلامی فرا خوانده‌اند. حقوقی که جنبش زنان آنان را مسلم و تضمین شده می‌دانست، دوباره محل مناقشه شده‌اند. یکی از این دستاوردها کنوانسیون استانبول (۲۰۱۱) بود که هدفش محافظت از زنان در برابر همه صورت‌های خشونت و همچنین پیشگیری، تعقیب کیفری و ریشه‌کنی خشونت علیه زنان و خشونت جنسیت‌منا است. پس از ماه‌ها جنجال روزنامه‌های ظاهراً هوادار دولت، ترکیه که در سال ۲۰۱۲ بی‌چون‌وچرا این کنوانسیون را امضا کرده بود، اعلام کرد شروطی درباره آن دارد و در سال ۲۰۲۱ از این کنوانسیون خارج شد. بحث‌های مربوط به کنوانسیون استانبول در واقع بازتاب تنش‌هایی بودند که حول محور حقوق زنان در عرصه‌های مختلف ترکیه جریان دارند. گرچه همجنس‌گراهراسی نمایان‌ترین مضمون این بحث‌ها بود، این نکته هم آشکار بود که گفتمان سیاسی، تحت تأثیر نگرانی‌های موجود درباره تغییر جایگاه سنتی زنان، از زنان آزاد شده می‌خواست دوباره به خانه‌هایشان برگردند.

< پاندمی و «مهاجران دیجیتال» در ترکیه

نوشته‌ان. بریل اوزر تکین، دانشگاه دُغوش، ترکیه. عضو شبکه پژوهشی جامعه‌شناسی سلامت و درمان انجمن جامعه‌شناسی اروپا

تجربه‌های مهاجران دیجیتال در زمینه کار با ابزارهای دیجیتال در دوره پاندمی، امتیاز عکس: اولگ وولویک، کریتیوکامنز.



داشته باشد. با توجه به «موسپید شدن» جمعیت، انجام مطالعات بیشتر درباره سالمندی، هم در سطح جهانی و هم در ترکیه، ضروری است.

< سالمندان به مثابه «مهاجران دیجیتال»

قرن بیست و یکم شاهد شتاب‌گیری دیجیتالی شدن بوده است. تعداد کاربران اینترنت بیشتر و بیشتر می‌شود و بسیاری از خدمات عمومی به صورت آنلاین در دسترس‌اند. اما همه افراد به یک اندازه به فناوری‌های دیجیتال دسترسی ندارند. در کنار متغیرهای اقتصادی و آموزشی، سن و سال هم باعث محرومیت‌هایی می‌شود. اصطلاح «مهاجران دیجیتال» (Prensky, 2001) اشاره‌ای است به دشواری‌های پیش روی سالمندان برای ورود به قلمروی دیجیتال است. این اصطلاح بر نسلی دلالت می‌کند که پیش از رواج فناوری‌های رایانه‌ای به دنیا آمده‌اند و در سنین بالا با این فناوری‌ها آشنا شده‌اند. چنین اصطلاحی متضاد اصطلاح «بومیان دیجیتال» است؛ فرزندان جوان یا نوه‌های مهاجران دیجیتال که همزمان با فناوری‌های نو به دنیا آمده‌اند. مهاجران دیجیتال رفته‌رفته مهارت‌شان در کار با این فناوری‌ها را به کمک بومیان دیجیتال افزایش داده‌اند.

کووید ۱۹ بر ترکیه هم به اندازه دیگر نقاط جهان تأثیر گذاشت و به دشواری‌های اقتصادی و اجتماعی در بخش‌های مختلف جامعه انجامید. تأثیر این فرایند بر سالمندان (افرادی با سن بیش از ۶۵ سال) که جزو گروه‌های ضعیف به شمار می‌روند، در مقایسه با دیگر بخش‌های مختلف جامعه، مشخصاً متفاوت بود. با افزایش آثار پاندمی، «تبعیض سنی» («ageism») هم به موازات — به تعبیر باتلر (۱۹۶۹) — [شکل‌گیری] فضای ترس‌آلود افزایش یافت. گرچه «تبعیض سنی» شباهت‌هایی با «تبعیض نژادی» دارد، مهم‌ترین تفاوت‌شان این است که همه ما سالخورده خواهیم شد. این مقاله به تجربه‌های سالمندان در دوره محدودیت‌های مربوط به پاندمی و مشخصاً به تجربه آنان از اتکای بیشتر به فناوری‌های دیجیتال می‌پردازد.

بر اساس داده‌های سال ۲۰۱۹ سازمان ملل متحد، جمعیت جهان شامل ۷۰۳ میلیون فرد سالمند (۶۵ سال به بالا) می‌شود. پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهند که جمعیت سالمندان تا سال ۲۰۵۰ دو برابر خواهد شد و به ۱/۵ میلیارد نفر خواهد رسید. سرعت پیر شدن جمعیت ترکیه دو برابر این سرعت در کشورهای اروپایی است، بی‌آن‌که خدمات استخدای و اجتماعی هم‌تراز با این کشورها

جامعه در سالمندان می‌شد. در این دوران سخت، خانواده‌ها و فرزندان سالمندان بزرگ‌ترین منبع حمایت اجتماعی و روانی آن‌ها بودند. ممکن است پیامدهای منفی [پاندمی] برای این نسل از جمعیت سالمند سال‌ها ادامه داشته باشند. علاوه بر محدودیت‌های دولتی، سالمندان با محدودیت‌هایی که فرزندان‌شان برای کارهای روزمره‌ای مثل خرید، دیدار با همسایگان یا معاشرت با دوستان وضع می‌کردند نیز مواجه بودند. چنین فشار و کنترلی ترس و نگرانی آن‌ها را تشدید می‌کرد. آن‌ها دیگر با همسایگان یا دوستان‌شان ملاقات نمی‌کردند و به خرید نمی‌رفتند. خرید را یا فرزندان‌شان انجام می‌دادند یا خود سالمندان به صورت آنلاین. همین باعث شد سالمندان برای مقاصد دیگری جز خرید آنلاین هم بیشتر از اینترنت استفاده کنند، مثلاً از برنامه‌های ارتباطات تصویری آنلاین یا برای خبر گرفتن از حال دوستان. اپلیکیشن‌هایی مثل فیسبوک، اینستاگرام، توئیتر، یوتیوب و واتساپ جزو محبوب‌ترین اپلیکیشن‌های سالمندان در دوره پاندمی بودند.

سالمندان، به تناسب امکانات دوره پاندمی، استراتژی‌هایی انطباقی ابداع کردند، مثلاً فعالیت بدنی، پیاده‌روی، اینترنت‌گردی، تماشای فیلم، و سرگرمی‌های مختلف (مطالعه، خیاطی، مراقبه، شرکت در دوره‌های آموزشی آنلاین). این فعالیت‌ها به سالمندان کمک می‌کردند از سلامت روانی و جسمی خود محافظت کنند. گرچه بیشتر سالمندان پیش‌تر عادت به پیاده‌روی نداشتند، در دوره محدودیت‌ها به پیاده‌روی‌های طولانی و منظم روی آوردند.

در نهایت، اینترنت و فناوری‌های جدید رسانه‌ای در دوره پاندمی سازوکار ضربه‌گیر (buffer mechanism) مهمی بوده‌اند. اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، در زمینه کمک به نیازمندان برای کنار آمدن با مشکلات‌شان و تأمین فرصت‌هایی برای معاشرت و سرگرمی آن‌ها، نقش بسیار مهمی دارند. معلوم شد که سالمندان، بسته به عوامل آموزشی، اقتصادی و اجتماعی، به شکلی بسیار اثربخش از اینترنت استفاده می‌کنند. فناوری‌های جدید برای سالمندی فعال، آسان کردن کارهای روزمره، و سالم و مستقل زیستن هم اهمیت اساسی دارند. با توجه به این که در دوره پاندمی، نابرابری‌های پیشین برای گروه‌های ضعیف‌تر مثل سالمندان، زنان و تهیدستان تشدید شده‌اند، ضروری است که این گروه‌ها از تأمین دسترسی به اینترنت، کمک اقتصادی برای خرید وسایل ارتباطی هوشمند، و آموزش کار با این وسایل توسط نهادهای مربوط برخوردار شوند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Nazlı Beril Özer Tekin <btekin@dogus.edu.tr>

داده‌های مؤسسه آمار ترکیه (۲۰۲۰) نشان می‌دهند که در ترکیه استفاده افراد ۶۵-۷۴ ساله از فناوری‌های اطلاعاتی بین سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۲۰ افزایش یافته است. درصد کاربران سالمند از ۶ درصد به ۲۷ درصد رسیده است. پرکاربردترین ابزار آن‌ها هم تلفن همراه هوشمند است: بنا به داده‌های پژوهشی (Binark et al., 2020) ۵۷ درصد زنان و ۶۰ درصد مردان ترکیه برای دسترسی به اینترنت از این ابزار استفاده می‌کنند.

سالمندان شاهد دگرگونی‌های عظیمی در حوزه رسانه و ارتباطات بوده‌اند؛ روندی که با مطبوعات و رادیو شروع شده و بعد به تلفن‌های همراه هوشمند، تلویزیون‌های هوشمند و نمایشگرهای لمسی رسیده است. این نسل که زمانی عادت داشته نامه بفرستد و منتظر تلفن بماند، حالا می‌کوشد خود را با عصر جدیدی سازگار کند که در آن، جریان اطلاعات، ارتباطات و سرعت ارتباطات همگی افزایش یافته‌اند. به لطف دیجیتال‌سازی بود که سالمندان توانستند در میانه محدودیت‌های دشوار دوره پاندمی، فضایی آزاد و لذت‌بخش بیابند. از سوی دیگر، پلتفرم‌های دیجیتال وجوه منفی هم دارند، مثل آلودگی اطلاعات، اطلاعات نادرست (misinformation)، شیادی، و استفاده از زبان غلط.

< استفاده سالمندان از [فناوری‌های] دیجیتال در دوره پاندمی

مشارکت سالمندان در فرایندهای دیجیتال‌سازی در دوره پاندمی بیشتر شد. محدودیت‌های سفت‌وسختی برای آن‌ها وضع شده بودند، مثل ممنوعیت خروج از خانه در ساعت‌های مشخص (۲۲ مارس ۲۰۲۰) و ممنوعیت استفاده از وسایل نقلیه عمومی (نوامبر ۲۰۲۰). محدودیت استفاده سالمندان از وسایل نقلیه عمومی مشکلات زیادی برای زندگی روزمره آن‌ها به وجود آورد، مخصوصاً برای کسانی که استطاعت مالی استفاده از تاکسی یا خودروی شخصی را نداشتند. شکنندگی و آسیب‌پذیری روانی و جسمی آن‌ها با پاندمی تشدید شد. گرچه سالمندان به سبب مشکلات مختلف جسمی مثل فشار خون بالا، بیماری‌های قلبی، دیابت، مشکلات کلیوی و اختلالات دستگاه گردش خون به دارو نیاز داشتند، نمی‌توانستند برای معاینه دوره‌ای یا تنظیم دُزهای دارویی‌شان به پزشک مراجعه کنند.

متأسفانه سالمندان در جامعه با برچسب‌زنی، انگ‌زنی (stigmatization) و تبعیض مواجه‌اند. علاوه بر مشکلات موجود مربوط به سلامت یا مشکلات روانی، زبان تبعیض‌آمیز بازتاب یافته در رسانه‌ها هم باعث احساس انزوا و طردشدن از

مسئله‌های جهانی شدن حاد به همکاری پایدار

هانس یورگن اوربان، اتحادیه کارگری آلمان و دانشگاه فردریش شیلر، ینای آلمان

جهانی شدن سرمایه داری در نقطه عطف؟

با وجود این، بحران بزرگ سال ۲۰۰۸ و همچنین پاندمی جهانی کووید-۱۹ سوبه تاریک جهانی شدن حاد سرمایه دارانه را حتی برای سودجویان این منظومه ادراک پذیر کرده است. تولد دوباره نوعی «حمایت‌گرایی وحشی» نامتبادل فرآیندهای زنجیره تأمین و تولید ارزش را گسست. بازارهای فروش ناگهان بسته شد و کمبود محصولات اولیه منجر به وقفه‌هایی در تولید شد. اگرچه در برخی موارد یافتن تأمین‌کنندگان جدید و باز کردن مناطق جایگزین برای فروش ممکن بود، اما افزایش هزینه‌های فرایند خرید (procurement) و هزینه‌های اضافی تحول و توسعه بازار همچنان بر سود فشار وارد می‌کرد.

تحول دومی هم وجود داشته است. در متروپولیس‌های سرمایه‌داری جداسازی و بی‌ثبات‌سازی مشاغل وابسته درآمدزا سبب ظهور مناطقی از نیروی کار محروم شده است. آنها در شکل اجتماعی کارگر مزدی یا به‌عنوان خوداشتغال وابسته، با درجات متفاوتی از محرومیت در شرایط بار کاری، سلامتی و محیط‌زیستی به حیات ادامه می‌دهند. این چیزی بود که در آلمان در طول پاندمی کرونا، در شرایط مفتضحانه کارگران اروپای جنوب شرقی در صنعت گوشت آشکار شد. در آنجا، حتی حداقلی از اقدامات بهداشتی و جلوگیری از سرایت که قانون‌گذاران آلمانی، به‌ویژه به دلیل فشار اتحادیه‌های کارگری آلمان، به‌طور قانونی وضع کرده بودند، وجود نداشت. پوشش رسانه‌ای این شرایط غیرقانونی و غیرانسانی فشار مسئولیت زیادی را به شرکت‌ها و بازیگران سیاسی تحمیل کرد.

تحول سوم، مداخلات قانونی در اروپاست که الزامات جدید ارزیابی صلاحیت را بر شرکت‌های مستقر در اروپا اعمال می‌کند. این می‌تواند در راستای اثرگذاری مثبت بر شرایط کاری تأمین‌کنندگان در جنوب فرصت‌هایی ایجاد کند. به‌عنوان مثال در آلمان، قانونی به نام قانون زنجیره تأمین ("Lieferketten-tensorgfaltspflicht-Gesetz") تحت فشار ائتلافی اجتماعی به اجرا گذاشته شد. و در سال ۲۰۲۱، پارلمان اروپا پیش‌نویس دستورالعمل ارزیابی صلاحیت و مسئولیت‌پذیری شرکت‌ها را تصویب کرد. حتی اگر اثربخشی این قواعد

اعوجاج‌های اجتماعی و بوم‌شناختی «جهانی شدن حاد» سرمایه‌داری (دنی رودریک) تبدیل به موضوع بسیاری از تحقیقات اجتماعی، به‌ویژه تحقیق درباره شیوه تولید سرمایه‌داری شده است که در زنجیره‌های جهانی تأمین و ارزش خود شرایط کاری متفاوتی را ایجاد می‌کند. این زنجیره‌ها معمولاً تحت سلطه شرکت‌های فراملیتی‌اند که مقر آنها کشورهای شمالی سرمایه‌داری و شرکت‌های تأمین‌کننده آنها در جنوب جهانی است.

عدم توازن در زنجیره‌های تأمین جهانی

تحقیقات جهانی همچنین نقص گسترده استانداردهای اساسی کار سازمان جهانی کار و حقوق اولیه بشر در شرایط کاری این زنجیره‌ها را نشان داده است. در امتداد این مسیر از تولیدکنندگان تجهیزات اصلی در شمال سرمایه‌داری تا تولیدکنندگان محصولات واسطه‌ای (تأمین‌کنندگان) در جنوب جهانی، می‌توان گرایش به سمت بدتر شدن شرایط کاری و بالا رفتن خطرات سلامتی را مشاهده کرد. تکمیل‌گر این اختلاف جغرافیایی عوامل محیط‌زیستی است که سبب مخاطرات سلامتی می‌شوند.

گذار از جهانی شدن حاد به همکاری پایدار بدون حذف این اختلاف فاحش میان واقعیت کار و هنجارهای قانونی و اخلاقی قابل اجرا، نمی‌تواند موفقیت‌آمیز باشد. در نتیجه، در مقاومت کارگران و ابتکار عمل‌های اتحادیه کارگری در جهت دست‌یافتن به پیشرفت و بهبود، ساختار نامتوازن در توزیع میزان کار و فرصت‌های سلامتی نقطه عزیمتی تکرار شونده است. با این حال تغییر دشوار به دست می‌آید زیرا توزیع نامتوازن بارها با توزیع نابرابر سود و هزینه در رابطه با همدند. مزیت‌های اقتصادی روابط بی‌وقفه تأمین و تولید نزد مالکان تولیدات تجهیزات اصلی در کشورهای شمال سرمایه‌داری تجمع یافته است، در نتیجه به کسانی سود می‌رساند که قدرت و امتیاز جهانی دارند. تاکنون فقط در مواردی معدود ایجاد ساختارهای قدرت اتحادیه کارگری در امتداد زنجیره تأمین ممکن شده است، یا فقط در مواردی انگشت‌شمار امکان متقاعد کردن دولت‌های کشورهای متروپولیتن برای ارائه قاعده‌گذاری‌های اجتماعی و بوم‌شناختی مؤثر وجود داشته است.

«تاکنون فقط در مواردی معدود ایجاد ساختارهای قدرت اتحادیه کارگری در امتداد زنجیره تأمین ممکن شده است، یا فقط در مواردی انگشت‌شمار امکان متقاعد کردن دولت‌های کشورهای متروپولیتن برای ارائه قاعده‌گذاری‌های اجتماعی و بوم‌شناختی مؤثر وجود داشته است»

بیوستگی متقابل مسائل اقتصادی و بوم‌شناختی و حقوقی نیز نیازمند تحقیقاتی است که در آن رویکردهای اقتصاد سیاسی، اقتصاد اجتماعی و حقوق بشری درهم تنیده شده باشد. جنبه‌های بازتولید پایدار کار، جوامع و طبیعت باید در پرسش‌های تحقیقات مشترک تلفیق شوند. تحقیق تحت عنوان محیط‌زیست‌گرایی طبقه کارگر یا مطالعات کار محیط‌زیستی می‌تواند در اینجا نقطه شروع باشد.

همچنین یک خط تحقیقاتی با محوریت جامعه‌شناسی سازمانی نیز ضرورت خواهد داشت. تاکنون تلاش‌ها برای ترکیب منابع قدرت اتحادیه‌های کارگری ملی از طریق تشکیل سازمان‌های چتر فراملی رضایت‌بخش نبوده است. تلاش‌ها برای ساخت ساختارهای قدرت اتحادیه‌های کارگری در سراسر زنجیره‌های جهانی ارزش نیز با موانع عمده‌ای مانند کمبود منابع مالی و انسانی، به‌ویژه در اتحادیه‌های کارگری جنوب و گروه‌های ذینفع شرکتی و شکاف‌های فرهنگی ناشی از سنت‌های اتحادیه کارگری ملی روبرو است. تحقیقات باید بررسی کنند که آیا تجربه تأثیرپذیری مشترک از نتایج جهانی‌سازی حاد می‌تواند فرآیندهای مشترک استراتژی‌سازی را نیز ارتقاء دهد یا خیر؟

به‌هیچ‌وجه قطعی نباشد، باز هم می‌توانند نقطه عزیمتی برای ابتکار عمل‌های اتحادیه‌های شرکتی و صنفی باشند.

آسیب‌پذیری زنجیره‌های تأمین جهانی، که بار دیگر در پاندمی کرونا آشکار شده است، بحث درباره مخاطرات و عقلانیت جهانی‌شدن بیش از حدگسترده را برانگیخته است. به عنوان مثال اقتصاددان آلمانی سباستین دولین این سوال را مطرح کرده است که آیا جهانی‌شدن اقتصاد تولید نقطه بهینه خود را رد کرده و سودمندی حاشیه‌ای جهانی‌شدن بیشتر دیگر نمی‌تواند جواب‌گوی مخاطراتش باشد؟ با توجه به آسیب‌ها و رنج‌های بزرگی که بحران بازار مالی و پاندمی کرونا سبب شده است، اتحادیه‌های کارگری و سایر بازیگران، به‌خصوص در جنوب جهانی، وظیفه شناسایی تغییری محتمل در مسیر جهانی‌شدن بر دوشان قرار گرفته است. هزینه‌های جهانی‌شدن بیش از پیش شکننده، حساسیت فزاینده به استثمار بیش‌ازحد کارگران مهاجر و ابتکار عمل‌هایی برای تقویت ارزیابی صلاحیت شرکت‌های فراملیتی در حال ایجاد شرایط تازه‌ای برای فعالیت‌های معطوف به قاعده‌گذاری اجتماعی و بوم‌شناختی اقتصاد جهانی‌اند.

< خطوط تحقیقاتی جامعه‌شناسی مردم‌مدار جهانی

< چشم‌انداز

تحقیقات جامعه‌شناختی نشان داده‌اند که گذار از جهانی‌شدن حاد به رژیم همکاری‌های پایدار بیشتر به‌واسطه ساختارهای قدرت و منافع مسدود شده‌اند تا کمبود دانش. ساختارهای منافع و قدرت را نمی‌توان فقط با تلاش‌های تحقیقاتی جدید از میان برداشت. اما شک و تردید فزاینده به عقلانیت تولید و پیوندهای ارزش‌افزوده در سرمایه‌داری جهانی ممکن است دریچه فرصت‌ها را گشوده باشد. اگر جامعه‌شناسی جهانی از طریق تحقیقات انتقادی با این آگاهی جدید همراه شود، حوزه‌های جدید همکاری و فرصت‌های جدیدی برای جامعه‌شناسی مردم‌مدار جهانی امکان ظهور می‌یابد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Hans-Jürgen Urban <Hans-Juergen.Urban@igmetall.de>

این موضوع برای گفت‌وگوی جامعه‌شناختی در سطح جهانی چه معنایی دارد؟ علوم اجتماعی انتقادی چگونه می‌تواند در بهبود شرایط کار در این منظومه تاریخی دخیل شود؟ اول، محققان در کشورهایی که زنجیره جهانی ارزش در آن واقع شده است، باید بر سر خود-ادراکی جامعه‌شناختی مشترک و بر سر خطوط مشترک تحقیق به توافق برسند. گفته می‌شود بوراووی مبنی بر جامعه‌شناسی مردم‌مدار جهانی، که تاکنون یافته‌های تحقیقاتی مؤثری تولید کرده است، مبنای خوبی خواهد بود. از منظر جامعه‌شناسی کار، یک خط تحقیقاتی حول محور بوم‌شناسی کار مفید خواهد بود. ما درباره منافع، استراتژی‌ها و موانع اجرای قاعده‌گذاری‌های اجتماعی-بوم‌شناختی و استانداردهای حداقلی در سرتاسر زنجیره‌های جهانی ارزش، به تحقیقات بیشتری نیازمندیم.

< طبیعت

باز می‌گردد

فولکینگر هوته؛

سایت میراث جهانی یونسکو

فولکینگر هوته <https://voelklinger-huette.org/en/> تنها کارخانه ذوب آهن کاملاً سالم باقی مانده از عصر صنعتی است و یکی از سایت‌های فهرست میراث جهانی یونسکو. این محل تولید و بازگشت طبیعت به آن را می‌بینیم.

چاپ عکس‌های گفتگوی جهانی با اجازه گروه ارتباطات، رسانه و مطبوعات فولکینگر هوته، سایت میراث جهانی یونسکو. ■





۴۵



< چرا نگاه به بالا؟ کارل پولانی درباره «پوپولیسم» جناح راست

سنگ هان لیم، دانشگاه کیونگ هی، کره جنوبی

امتیاز عکس: ایوان رادیچ / فلیکر



است، پولانی منتقد اقتصاد بازار سرمایه‌داری مدرن بود. او توسعه (و به باور او سقوط) تمدن سرمایه‌داری مدرن را با ایده‌اش در مورد «جنبش مضاعف» - تضادهای میان پیشرفت بازار خودتنظیم‌گر و ضدجنبش‌های خواهان حمایت اجتماعی - توضیح می‌دهد. محققان پولانی‌گرا بر این اساس اغلب سیاست جناح راست رادیکال را نوعی جنبش حمایت اجتماعی توده‌ها در برابر آسیب‌های سرمایه‌داری تفسیر می‌کنند. با این حال، خود پولانی فاشیسم را جنبش افراطی نخبگان سرمایه‌داری برای حفاظت از اقتصاد خودتنظیم‌گر بازار می‌دانست.

< جنبش مضاعف کارل پولانی و فاشیسم

پولانی استدلال می‌کند که اقتصاددانان لیبرال و سرمایه‌داران کوشیده‌اند تا اقتصاد را از دخالت «توده‌ها» دور نگه دارند. بازار خودتنظیم‌گر از طریق کالایی کردن کار، زمین و پول، به اساس زندگی‌های انسانی و اجتماعی مردم تجاوز می‌کند. آنهایی که به دلیل این «کالایی‌شدن ساختگی» از روابط معیشتی و اجتماعی خود محروم می‌شوند، به احتمال زیاد می‌خواهند خودشان را از این تجاوز بازار خودتنظیم‌گر حفظ کنند. از نظر کسانی که خواهان حفظ بازار خودتنظیم‌گرند، تأثیر حمایتی توده‌ها روی بازار، عملکرد «طبیعی» بازار را مخدوش می‌کند و این منجر به بهره‌وری پایین و در نهایت آخرالزمان مالتوسی می‌شود.

ظهور تازه سیاست‌های افراطی جناح راست اغلب به مثابه جنبش پوپولیستی حمایت اجتماعی کسانی تعبیر می‌شود که جهانی‌شدن نئولیبرال آنها را رها کرده است. منتقدان اجتماعی از سیاستمداران و روشنفکران مترقی انتقاد می‌کنند که اقتصاد بازار را به اسم «راه سوم» پذیرفته‌اند و در عوض روی سیاست هویت، مانند جنسیت و قومیت متمرکز شده‌اند و نابرابری‌های طبقاتی اجتماعی و اقتصادی را نادیده گرفته‌اند. آنها به عنوان راه‌حل، ترویج «پوپولیسم چپ» را پیشنهاد می‌کنند که راهی برای تغییر گرایش طبقات متوسط رو به پایین و طبقات کارگری از لفاظی‌های جناح راست افراطی به سمت و سوی پوپولیسم مترقی گشوده‌تر و برابری‌طلب‌تر است.

انگیزه من برای نوشتن مقاله‌ام («نگاه به بالا به جای نگاه به پایین»، مجله جامعه‌شناسی امروز، ۲۰۲۱، نسخه آنلاین) از به پرسش کشیدن این باور نشئت می‌گیرد که «مردم» پریشان‌حال مقصر ظهور سیاست‌های دست راستی‌اند. همسان‌انگاشتن سیاست‌های جناح راست با پوپولیسم نمی‌تواند این واقعیت را توضیح بدهد که بسیاری از «نخبگان» طبقه بالا و متوسط نیز از احزاب و سیاست‌های دست راستی افراطی حمایت می‌کنند و اینکه اغلب احزاب دست‌راستی افراطی حامی اخلاق کار نئولیبرالی‌اند. آنها دریافت‌کنندگان خدمات رفاهی را صرف‌نظر از ملیتشان سرزنش می‌کنند. نوشته کارل پولانی (۱۸۸۶-۱۹۶۴) درباره فاشیسم طی دوره بین دو جنگ جهانی برای درک معمای سیاست‌های دست راستی افراطی گشاینده است. همان‌طور که مشهور

جدایی انداخت؟ از یک جهت، همسویی مجدد در امتداد سیاست هویت، پیوند میان طبقه اجتماعی و ایدئولوژی‌های حزبی را محو کرده است. این همسویی مجدد، میان اعضای طبقه‌های بالا و متوسط جدایی می‌اندازد و بسیاری از آنها را در سمت ترقی خواه قرار می‌دهد. البته چنان که در اصطلاح نقادانه نانسو فریزر، «تئولبرال‌های مرفقی» آمده است، خطر غفلت از تضادهای طبقاتی و نابرابری اقتصادی وجود دارد. با این حال، نباید نادیده گرفت که مسائل سیاست هویت بسیاری از اعضای طبقه بالا و طبقه متوسط را با احزاب مرفقی همسو کرده است.

یک راه ممکن دیگر برای جدایی انداختن نخبگان را می‌توان در سیاست‌های اجتماعی همگانی یافت. توماس پیکتی به خوبی نشان داد که نابرابری شدید در دارایی‌ها از نابرابری درآمدی پیشی می‌گیرد. بسیاری از متخصصان جوانی که از حیث درآمد ثروتمندند اما از حیث دارای فقیرند، ممکن است بخواهند در برابر زیان‌های درآمدی آینده و همچنین در برابر کاهش محتمل ارزش حرفه‌شان به دلیل تحولات تکنولوژی و صنعتی بیمه شوند. احزاب مرفقی می‌توانند سیاست‌های رفاهی همگانی را ترویج کنند که نه فقط به طبقات پایین بلکه به حرفه‌های طبقه متوسط رو به بالا نیز سود برساند. مشخصاً یک طرح بیمه اجتماعی مرتبط با درآمد همراه با یک نظام برابری طلبانه باز توزیعی با نرخ ثابت احتمالاً افراد متخصص با درآمد بالا و دارایی پایین را به خود جذب می‌کند.

< نتیجه‌گیری

تفسیر سیاست‌های راست‌گرایانه به‌عنوان جنبش حمایت اجتماعی «پوپولیستی» سبب می‌شود که «به پایین نگاه کنیم»، مسئولیت چنین سیاست‌هایی را بر دوش قربانیان جهانی‌سازی تئولبرال بیفکنیم. شناخت پولانی از فاشیسم ما را وادار می‌کند که به «بالا بنگریم» و نخبگان سرمایه‌داری را ببینیم، که بدون تأمین منابع و اطلاعات توسط آنها، سیاست‌مداران راست‌گرای افراطی به‌ندرت ممکن بود قدرت سیاسی را به دست بیاورند. پولانی یادآور می‌شود که سیاست‌مداران راست‌گرای افراطی، به‌رغم لفاظی‌های پوپولیستی خود، حامی اقتصاد بازار بوده‌اند. اگر تشخیص پولانی را بپذیریم که توانمندسازی سیاسی فاشیسم تلاشی است که نخبگان برای حفظ بازار خودتنظیم‌گر به کار می‌بندند، هم باید نحوه جدایی انداختن در میان نخبگان سرمایه‌داری را بررسی کنیم و هم نحوه تقویت اتحاد میان طبقات پایین تر را. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Lim Sang Hun <limsanghun@khu.ac.kr>

سرمایه‌داران از دیرباز میان حمایت از بازار و سیاست‌های دموکراتیک حدوسطی پیدا کرده‌اند. با این حال، رکود شدید اقتصادی به افزایش فشار از سوی نیروهای دموکراتیک و دست آخر، بن‌بست میان دو طرف منجر می‌شود. این شرایطی بود که در رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ وجود داشت. فاشیسم به‌عنوان «راه خروجی آسان» ظاهر شد تا اقتصاد بازار سرمایه‌داری را با نابود کردن دموکراسی و دگرگون کردن سرمایه‌داری از سیستمی فردگرا به سیستمی شرکت‌گرا (corporatist) نجات بدهد؛ سیستمی که مردم را برای مشارکت مولد در «خبر همگانی» انتظام ببخشد. پولانی به ما یادآور می‌شود که هیچ‌یک از رهبران فاشیست بین دو جنگ جهانی، حتی هیتلر، قدرت سیاسی را بدون حمایت نخبگان سیاسی و اقتصادی به دست نیاوردند.

البته فاشیسم در دهه ۱۹۳۰ با وضعیت سیاسی کنونی یکسان نیست. تفاوتی که اغلب به آن اشاره می‌شود این است که سیاستمداران دست‌راستی رادیکال اغلب آشکارا از نهادهای دموکراتیک استقبال می‌کنند. با این حال، باید یادآور شد که سیاست راست افراطی در دموکراسی‌های جدید اغلب باعث انحطاط دموکراسی آنها به سمت «دموکراسی غیرلبرالی» یا حتی «دیکتاتوری انتخاباتی» می‌شود. علاوه بر این، ناآرامی‌های سیاسی بعد از انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده نشان می‌دهد که حتی انتخابات، به عنوان نهاد دموکراتیکی بنیادین، ممکن است در یک دموکراسی به‌ظاهر پایدار نیز به مصاف طلبیده شود.

< فاشیسم نزد پولانی و سیاست دست‌راستی کنونی

همان‌طور که عنوان مقاله‌ام نشان می‌دهد، پولانی برای تشخیص توانمندی سیاست‌های راست افراطی به ما می‌گوید به جای نگاه به پایین، «بالا را نگاه کنید». برای جلوگیری از پیروزی سیاست‌های راست افراطی، دست‌کم به همان اندازه که باید طبقه‌های پایین و متوسط رو به پایین را متحد می‌سازیم، باید میان طبقه‌های بالا و متوسط فاصله بیندازیم. بدین طریق می‌توانیم از تمرکز منابع و اطلاعاتی که نخبگان سرمایه‌داری می‌توانند بسیج کنند تا سیاست‌گذاری‌های حمایت اجتماعی ترویج‌شده از سوی دولت‌های مرفقی را برای بی‌اثر کنند، جلوگیری کنیم؛ این اتفاقی بود که در دوره بین دو جنگ جهانی بن‌بست میان دموکراسی و سرمایه‌داری را وخیم‌تر کرد و زمین را برای راه‌حل فاشیستی هموار کرد. چگونه می‌توان بین نخبگان طبقات بالا و متوسط

< آموختن از داستان‌های قاتلان

مارتین هرنان دی مارکو، دانشگاه اوسلو نروژ و عضو کمیته پژوهشی زندگی‌نامه و جامعه (RC38)



زندان سن‌مارتین (عکس کوچک) و زندان فدرال دووتو (عکس بزرگ) در بوینوس آیرس. امتیاز عکس: مارتین هرنان دی مارکو.

جامع فرآیندهای روایی خسران‌بار بوده است.

< جهان‌بینی عاملان قتل: تقاضا برای فهم مبتنی بر مطالعه تجربی

به گفته دیوید ریچرز، از پیشگامان مردم‌شناسی خشونت، یکی از ویژگی‌های کلیدی این حوزه «خشونت» است؛ اصطلاحی که شاهدان و قربانیان استفاده می‌کنند، ولی توضیح ذهنی عاملان معمولاً مفقود است. از آنجایی که توجه به داده‌های کمی بیشتر بوده شده است، روش‌های خاص مجرمان در تجربه خشونت و عقلانیت‌بخشی‌شان به این فعل کمتر شناخته شده است.

نگاه از دید مجرمان چه آورده‌ای می‌تواند داشته باشد؟ داستان‌ها و زندگی‌شان چگونه به درک قتل قربانی مذکر به دست قاتل مذکر کمک می‌کند؟ در پژوهشم در دوره دکتری، هدفم بر درک روایت‌های مجرمان و

<<

حوزه‌های مختلف، از علوم اجتماعی و روانشناسی گرفته تا حقوق، ادبیات و سینما به قتل پرداخته‌اند. همان‌طور که اوریان بینیک می‌گوید، شیفتگی به خشونت در مجموعه نظریه‌های دانشگاهی و غیردانشگاهی به چشم می‌آید که پرسش‌هایی درباره نحوه تفکر ما درباره این موضوع مطرح می‌کنند. با این حال، اهریمن‌سازی، اسطوره‌سازی، پزشکی‌سازی یا شروع با این پیش‌فرض که اعمال مجرمان غیرمنطقی است، بر امکان درک کامل فرآیندهای اجتماعی پیش‌زمینه‌ای آن را خلل وارد کرده است.

یک تناقض‌نمای اصلی در این موضوع این است که داستان‌ها و زندگی‌نامه مرتکبان قتل به‌ندرت مطالعه می‌شود و شرایط و منطق خود آن‌ها به‌ندرت در نظر گرفته شوند. پژوهش‌های دانشگاهی گسترده به دانش درباره ویژگی‌های مرگ‌های خشونت‌آمیز را در سطوح خرد، متوسط و کلان عمق داده است. گرچه این تأکید به‌حق دانش روندهای آماری و متغیرهای کلیدی (مانند سن، جنسیت، و وضعیت اجتماعی-اقتصادی) را پررنگ کرده است، اما برای تحلیل

دوم اینکه، برخلاف فرضیه اولیه و نظریه‌های هژمونیکم در زمینه سلامت روان، که خشونت را با اتکا به ماهیت «تروماتیکش» پزشکی‌سازی می‌کند، از قتل عمدتاً به عنوان نقطه عطف یاد نمی‌شد. رهاشدن به دست والدین، از دست‌دادن شغل در بستر بحران اقتصادی، شکست‌های عشقی، پیدا کردن یا از دست‌دادن دوستان و مهم‌تر از همه، به زندان افتادن تحولات مهمی در داستان زندگی‌شان بود. این رویدادها «خود» و نحوه نگرش‌شان به خود و دیگران را تغییر داده بود. با این حال، از خود قتل به ندرت به عنوان آن لحظه دوراهی یاد می‌کردند.

این واقعیت که زندان، بیشتر از قتل، رویدادی حائز اهمیت توصیف می‌شد، به معنای اهمیتی بود که این نهاد برایشان داشت. زندان لحظه رسیدن به «حیض» زندگی‌شان بود، فرصتی برای تغییر و دادن شکلی جدید به مسیر زندگی‌شان، رستگاری از خود قبلی، یا حتی رویدادی بنا بر انتخاب جامعه. نکته سوم این که، از زندان، قتل و رویدادهای حیاتی و نامایمات پیشین عمدتاً به عنوان «تجارب آموزنده» یاد می‌شد. گفتار غالب مصاحبه‌شوندگان، ارزیابی مثبت از تجربیات آسیب‌زاشان بود. زندان، دعوا، از دست دادن ارتباط با اقوام و دوستان به عنوان لحظات بلوغ، رشد شخصی، دگرگونی ذهنی یا قوی‌شدن رمزگشایی شد. یک مرگ خشونت‌آمیز می‌تواند آغازگر «خود» جدیدی باشد. این عقلانیت عمیقاً در پیوند با مردانگی هژمونیک و با گفتارهای شایع در زندان (یعنی روانشناسی، مربی‌گری، مذهب، توان‌بخشی و دستگاه‌های مددکاری اجتماعی) است که به داستان‌ها شکل می‌دهد.

< سخنان پایانی

چنان‌چه تعامل‌گرایان اجتماعی طی دهه‌ها تأکید داشته‌اند، حفاظت از دیدگاه کنشگران اجتماعی برای درک واقعیت اجتماعی و اجتناب از قرارگیری آن درون دسته‌های علمی از پیش تثبیت‌شده ضروری است. درحالی‌که نظریه‌های علمی فراوانی در مورد قتل وجود دارد - که به تأثیر «تروماتیک» تقریباً جهانی مرگ در زندگی مجرم ارجاع می‌دهند - فقط کاوش‌های تجربی پیرامون معناسازی می‌تواند به درک جامع این پدیده کمک کند. در دانشگاه و در باور عمومی، کشتن با یک آن وجودی و کنشی غیرمنطقی، جنون‌آمیز یا غیراخلاقی مرتبط دانسته می‌شود. یافته‌های این پژوهش خلاف این را نشان می‌دهد.

بررسی مجدد داده‌ها، نظریه‌ها، چارچوب‌ها و ابزارهای نهادی موجود که، بدون وجود زمینه‌های تجربی، معانی خاصی را به خشونت نسبت می‌دهند، مسیر ارزشمندی برای پژوهش است؛ مسیری که همچنان بسیار ناشناخته است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Martín Hernán Di Marco <mh.dimarco@gmail.com>

تحلیل اهمیت این رویدادها در داستان‌های آن‌ها با تکیه بر جرم‌شناسی روایی بوده است. این رویکرد، به نحوی طرح شده است که از تحلیل ذات‌گرایانه اجتناب شود و می‌کوشد تا نشان دهد که شکل‌گیری معانی مرتبط با اعمال خشونت‌آمیز از نظر تاریخی و فرهنگی پرورده گروه‌های اجتماعی است.

< رویکردی روایی و شرح حال‌مبنا

داده‌های این مطالعه از یک نمونه ۷۲ تایی مصاحبه‌روایی با مجرمان مذکر در کلان‌شهر بوینس آیرس آرژانتین حاصل شده است. برای مطابقت با معیارهای نمونه‌گیری، شرکت‌کنندگان انتخابی، متهمان مذکر قتل عمد قربانیان مذکر در نزاع و اختلافات بین‌فردی بودند. مصاحبه‌ها در گفتار و دوره‌های زمانی دنباله‌روی انتخاب مصاحبه‌شوندگان بود. فرآیند درپرانته‌نهادن - کنار گذاشتن تجربیات و باورهای شخصی - در تحلیل اهمیت شایانی داشت. کار میدانی در زندان‌های فدرال و استانی و همچنین در خانه مردانی انجام شد که دوران محکومیت خود را سپری کرده بودند.

هر یک از شرکت‌کنندگان متن پیاده‌شده مصاحبه‌اش را دریافت کرد و داستان زندگی بازسازی‌شده کوتاهی با مشارکت خودش نوشته شد. فرآیند کدگذاری محوری (axial coding) و باز دنبال شد. تمرکز این مقاله بر دو حوزه است: نقاط عطف شرح‌حال‌ها (لحظه‌هایی که به عنوان دوراهی شناخته می‌شوند) و توضیحات عقلانی (توضیحات مشارکت‌کننده که به رویدادها معنا می‌بخشد).

< مرگ‌های خشونت‌بار: معانی و داستان‌ها

کشف طرق معنابخشی مجرمان به قتل، تلاش جالب و ثمربخشی از کار درآمد. سه نکته اصلی در مورد نحوه ارائه و بیان خشونت و مرگ خشونت‌آمیز توسط مردان برجسته است.

اول از همه از خشونت فیزیکی یاد شد و سخن‌های متنوع و متفاوتی از آن رفت. خشونت، آنی، طبیعی، نتیجه منطقی یک وضعیت عاطفی یا به عنوان پویایی موقعیتی توصیف شد. خشونت را ابزاری ضروری، نوعی تنبیه و عملی برای ترمیم شرافت، مردانگی و منزلت می‌دانستند؛ و به علاوه کنشی ناخواسته یا رویدادی ناگوار تحمیل‌شده از شرایط اجتماعی. خشونت به عنوان یک کردوکار و یک منبع، کنشی چندطرفیتی است. این مردان برای خنثی کردن و عقلانیت‌بخشی به آن، به کوچک‌شمردن عاملیت، امتناع از احساس پشیمانی و واگویی برخی جمله‌های مرسوم متوسل می‌شدند («انتخابی نداشتم»، «تقصیر خودش بود»، «دست خودم نبود»، «مشکل از تربیتم بود، نه من»). بنابراین خشونت هرگز فاقد معنا نبود و درنهایت در داستان مجریانش منبعی مشروع بود.

< پیکر سنانسی

از طریق پلتفرم‌های دیجیتال برزیل

برونا داپینیا و آنا بناتریس بوئو، دانشگاه دولتی ریو دو ژانیرو برزیل



کارگران پیکرسان در برزیل در آغاز پاندمی کووید-۱۹. امتیاز عکس: مارسلورندا / پکسلز.

به‌دست آمدند. پاسخها در ماه‌های مارس الی مه ۲۰۲۱ دریافت شد و شامل داده‌های کمی و کیفی است.

< اوبری‌سازی و تعارضات کار و سرمایه

اوبری‌سازی کار را باید در چارچوب مادیت اجتماعی و به دور از نوعی بدعت تاریخی محض فهمید. یعنی اوبری‌سازی حاکی از ناسازگاری با یا انحراف از شیوه نگاه‌داشت الگوی انباشت سرمایه‌دارانه از زمان پیدایشش نیست. رابطه اجتماعی مشخصه کار اوبری‌سازی شده، رابطه کالایی‌شدن نیروی کار است که ضرورتش از قبل و با سلب مالکیت ابزار زندگی کردن تبیین شده است. این وضعیت اجتماعی کار فرودست در سرمایه‌داری است که بنابراین ارتباطی با وضعیت قانونی ندارد.

در اینجا با تکیه بر داده‌های تجربی اولیه و با تأملی جامعه‌شناختی، تأثیر پاندمی را بر شرایط کاری کارگران پیکرسان برزیل بررسی می‌کنیم. به‌علاوه دنبال تحلیل این موضوعیم که آیا این تأثیر می‌تواند بر درک ذهنی کارگران از نابرابری هم باشد یا خیر. شروع کارمان با این فرضیه است که بحران سلامت عامل ایجاد این چنین نابرابری (در ذات سرمایه‌داری) نیست، بلکه مشدد آن است. یعنی با تمرکز بر تعداد ساعات کاری، میزان پرداختی و مخاطرات و تعمیق تعارضات کار و سرمایه، شرایط را برای تضعیف شرایط کار مهیا کرده است. در این پژوهش تجربی از داده‌های دست‌اول پایگاه داده‌ای با یک نمونه صدتایی از پیکرهای پلتفرم‌های دیجیتال در برزیل استفاده می‌کنیم. این داده‌ها از طریق شبکه‌های اجتماعی و با تمرکز بر گروه‌های پیکرسان در مناطق جنوب شرقی، شمال شرق و میانه غرب برزیل و در قالب پاسخ‌هایی در گوگل فرم

بنابراین، نسبت پاسخ‌دهندگانی که سیزده ساعت یا بیشتر در روز کار می‌کنند و همچنین افرادی که کمتر از حداقل دستمزد در ماه حقوق می‌گیرند، افزایش آشکاری دارد. ضمناً به نظر می‌رسد دستمزد عاملی تعیین‌کننده در ادراک ذهنی از نابرابری‌های کار پلتفرمی باشد، به‌ویژه زمانی که در نظر بگیریم که برای حدود ۸۴٪ از پاسخ‌دهندگان، این تنها منبع درآمد است. به این معنی که این کار نه منبع درآمد جانبی که بخش مهمی از درآمد کارگران برزیل است.

از حیث مطالبات، تقاضا برای افزایش پرداخت (۹۱٪ از پاسخ‌دهندگان) جایگاه بلامنازع نخست را دارد و مطالبات بعدی پایان‌رهن‌بندانی غیرموجه، بیمه حوادث، کمک هزینه تأمین غذا، استقلال بیشتر، مزایای کار و قرارداد کاری مکتوب است. کمتر از ۲۰٪ از پاسخ‌دهندگان این مورد آخر (قانون‌شمولی با تنظیم قرارداد کار) را به‌عنوان بخشی از خواسته‌های خود مطرح کردند. توضیح احتمالی این است که در لحظه تشدید بحران اجتماعی فراگیر، بارزترین جنبه‌های نابرابری بیش از سایرین خودنمایی می‌کند. بُعد پولی این رابطه می‌تواند به تضادهای اجتماعی پویایی این کار را به روشنی تجسم بخشد.

در مورد دلایل گفته‌شده برای جستجوی کار پیک‌رسانی، تقریباً همگان نیاز به کسب درآمد را ذکر کردند. نظر به دسته‌بندی‌های اجتماعی و جمعیت‌شناختی، ۹۸٪ از پاسخ‌دهندگان مرد بودند، ۵۴٪ خود را تیره یا سیاه‌پوست معرفی کردند و اکثریت جوان بودند. غالب پاسخ‌دهندگان (۲۴٪) بین ۳۱ تا ۳۵ سال سن داشتند و پس از آن افراد در گروه سنی بین ۲۱ تا ۲۵ سال (۱۹٪)، بین ۳۵ تا ۴۰ سال (۱۸٪) و بین ۲۵ تا ۳۰ سال (۱۷٪) قرار داشتند. به نظر می‌رسد این اعداد تا حد زیادی بازتاب این واقعیت باشد که گروهی که بیشترین آسیب را از بیکاری می‌بینند، جوانانند. در مورد تحصیلات، ۷۷٪ از پاسخ‌دهندگان مدرک پایان دبیرستان و یا مدرک دانشگاهی داشتند. در آخر، ۳۳ نفر از پاسخ‌دهندگان اظهار داشتند که قبلاً حین کار دچار حادثه شده‌اند، اما تنها یک نفر از آن‌ها از پلتفرم کمک دریافت کرده است. این داده‌ها نشان می‌دهد که پاندمی کووید-۱۹ تناقضات و نابرابری‌های تعارض کار و سرمایه در برزیل را آشکارتر کرده است و وضعیت بی‌ثبات شرایط کاری کارگران پیک‌رسان را تشدید می‌کند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Bruna da Penha <brunapmcoelho@gmail.com>

Ana Beatriz Bueno <anabeatrizbuenoadv@gmail.com>

هم‌زمان که اوبری‌سازی را نباید به‌عنوان بدعت تاریخی فهمید، درک خطوط این پدیده در سناریوی معاصر ضروری است. در مورد کارگران پیک‌رسان برزیل به نظر می‌رسد که درک از نابرابری در رابطه میان کارگران و پلتفرم تا حد زیادی بر اساس به اشتراک‌گذاری تجربه شهری و هرروزه کار است. با وجود افزایش کنونی تکه‌تکه‌شدن فرآیند کار، طرق مختلف راندن در شهر و ملاقات با دیگران معانی خاص خود را در مورد این رابطه خلق می‌کند.

علاوه بر این، فعالیت پیک‌رسانی با ماهیت بسیار رابطه‌ای‌اش، اساسی‌ترین خصلت کار انسانی را نمایان می‌سازد: این واقعیت که این کار فرآیند میانجی‌گری واقعیت و توسعه روابط بین‌الذهانی است. این جنبه‌ای مهم برای ساخت برداشتها درباره نابرابری‌ها و همچنین برای صورت‌بندی جمعی جنبش‌های اعتراضی است. در ادامه، یافته‌های اصلی پژوهش تجربی‌مان را ارائه می‌کنیم.

< پرسش‌نامه گوگل‌فرمز

در پاسخ به پرسش در مورد ساعات کاری در طول دوران پاندمی، اکثر پاسخ‌دهندگان (۴۲٪) گفتند که ۹ تا ۱۲ ساعت کار کرده‌اند و پس از آن افرادی بودند که هشت ساعت (۲۰٪) و سیزده ساعت یا بیشتر (۱۳٪) کار می‌کردند. در پاسخ به پرسش از تعداد ساعات کار در دوره قبل از شیوع پاندمی، اگر تعداد پاسخ‌دهندگانی را در نمونه در نظر بگیریم که از قبل به پیک‌رسانی مشغول بودند (۶۶ پاسخ‌دهنده)، ۳۹.۳٪ نه تا دوازده ساعت، ۲۲.۷٪ هشت ساعت و ۹٪ سیزده ساعت یا بیشتر کار می‌کردند. بنابراین، افزایش ساعات کار مشهود است. در مورد درآمد ماهانه از کار پیک‌رسانی در زمان پاندمی، بزرگ‌ترین گروه پاسخ‌دهندگان (۲۵٪) گفتند که درآمدشان به‌طور متوسط کمتر از حداقل دستمزد برزیل (در زمان پاسخگویی معادل ۱۱۰۰ رئال) بوده است و ۲۳٪ در دسته بعدی قرار داشتند که درآمدی بین ۱۱۰۰ و ۱۶۵۰ رئال اظهار کردند. در قیاس، ۱۵.۳٪ اظهار داشتند که دریافتی حقوق‌شان در دوران قبل از پاندمی، به نسبت حداقل دستمزد فعلی کمتر بوده است (با در نظر گرفتن همان حداقل حقوق ۱۱۰۰ رئال). اکثر پاسخ‌دهندگان (حدود ۳۷٪) اظهار داشتند که قبل از پاندمی بین ۲۷۵۰ تا ۳۳۰۰ رئال درآمد داشتند، درحالی‌که در طول پاندمی فقط ۱۵٪ از پاسخ‌دهندگان این متوسط حقوق را دریافت کردند که نشان می‌دهد بالاینکه تقاضا برای این خدمات و میانگین ساعات کاری افزایش داشته، حقوق ماهیانه کاهش قابل‌توجهی پیدا کرده است.